

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد المبعوث علی الاولین
والاخرین وعلی آله الطیبین الطاهرین سلام الله علیهم الی یوم الدین
بدانکه این رساله ایست سؤال وجواب که چون هر یک از ذوی الالباب واولی الابصار
بمرور دهور وتوالی اعصار از قری وضیاع وامصار هر وقت بمسئله از مسائل شرعیه
محتاج می‌شدند از باب آنکه برائت ذمه خود را در رجوع بمجتهد اعلم می‌دانستند
کما هو الواقع کل مسئله محتاج الیها را استفتا می‌نمودند انا علی جناب مقدس القاب
اعنی سلاله دودمان احمدی وشکوفه بوستان مرتضوی نیر اوج دائره ملت ودین ونقاوه
احفاد سید المرسلین آورنگ گلستان نبوی وچشم وچراغ دودمان مصطفوی مجری احکام
الشریعة الغراء ومشید قواعد الملة البیضاء رحمة الله علی المؤمنین وسخط الله علی الکافرین

والذین

والناجين وفضل الله على الفقراء والمساكين مطيع الخالق ومطاع الخلايق هادي الخلايق
الى الخالق وحجة الباهرة من الخالق على الخلايق الذي لمعات اشراقات فيوضاته مصابيح قلوب
اهل العلم والعرفان ولوامع تجليات لطفه سراج المنير لاهل الصدق والايمان حاوي الفروع
والاصول جامع المنقول والمعقول السيد السند والركن المعتمد المحقق الكامل والمدقق الفاضل
والمجتهد العادل جامع سعادات السنية وحاوي كمالات العلية اعلم العلماء وافضل الفضلاء وافقه
الفقهاء فريد العصر والزمان ووحيد الدهر والدوران السيد الغالب والمطلوب لكل طالب
المشتهر في المشارق والمغارب سركار شريعتمدار آقا سيد ابو طالب ادام الله ظله العالي
على رؤس الاداني والاعالي و على جناب شامخ الالقاب استفتاءات از ناس
جواب مي نوشته بصاحبان مي دادند وچون بعضي مردمان بتكاليف مختلفه بوده است
هريك مقصود خود را سؤال مي نموده وجواب بر طبق سؤال نوشته مي شده است
لهذا جمع وضبط مسائل بر نهج سؤالات بوده در حين ثبت كردن مختلف نوشته
شده بود مسائل طهارت با ديه وصلوة بصوم وحج بجهاد وكذلك مخلوط بيكديگر
نوشته شده بود طالبين مسائل در حين رجوع بآنها مشقت حاصل بود وهر گاه
يك مسئله را ميخواستند پيدا نمايند تمام اوراق را بايد تصفح مي نمودند تا آن مسئله
را پيدا نمايند لهذا حسب الحكم سركار شريعتمدار مولاي اعظم واستادي الافخم بنا

این رساله ایست که ابتغاء لمرضات الله اختلاط مسائل را باجتماع مبتلا بهم فبناء علی هذا رساله را
مبوب نموده بابواب چند و مسائل متعلقه بهر بابی را در همان باب ذکر نمایم تا طلاب مسائل از خواص
و عوام هر یک بقدر استعداد خود بعضی بواسطه غیر و برخی بلا واسطه خود از این رساله بهره مند
گردند و نامیده شد بوسیلة السائلین فی احکام الدین وفقنی الله علی اتمامها بمحمد و آله
الطاهرین حسبی الله و نعم المعین **فی الاجتهاد والتقلید** س اگر مجتهد ظن
بر خلاف ظن سابق بهم رساند اعمال گذشته بر هم میخورد یا نه ج اقوی ممضی بودن
اعمال سابقه بر وجه است چه عبادت و چه معامله حتی در زمان مستقبل بمقتضای آنها بسبب سابق
بیعا او صلحا او نکاحا عمل نماید بلی در طهارات و نجاسات و نحو آنها باید دست بکشد و بمقتضای
ظن لاحق معمول دارد س مجتهد بعد از رجوع از فتوای سابق لازم است اعلام نماید مقلد را
یا نه ج هرگاه بداند که مقلد بر آن سپرده عملی نماید و عسر و حرجی هم در اعلام نباشد لازم
خواهد بود س بقاء بر تقلید میت جایز میباشد یا نه ج مخیر است مکلف بین بقاء و رجوع س
تقلید اعلم واجب است یا نه و مراد از اعلم چه چیز است ج اقوی وجوب تقلید اعلم است و مراد از اعلم استادتر
در فهم حکم است س تقلید من باب التعبد المطلق است یا من باب الوصف ج فتوای مفتی
حجت است از برای مقلد و اگر چه مفید ظن بحکم الله نباشد بلکه ظن بر خلاف داشته
باشد وفاقا للمشهور ظاهرا کما فی کلام بعض مشایخنا والسید و صاحب الحکم والمفاتیح و الاصول
والاشارات والهدایة والفصول والعیون و جمع آخر من الاجماع المعتبر بوجوه مفصلة

والتقلید فی احکام ...

بل ظاهرها

فی محلها او العمومات والاطلاقات الملقات بعمل المشهور ظاهرا وجمع من الفحول کما

س تقلید اعلم را چنانچه ابتداء لازم میدانند استدامه هم چنانست یا نه ج بلی چنین

است و فرقی نیست بحسب دلیل بین ابتداء و استدامه و این منافات ندارد با تخییر که اختیار

نموده ایم در مسئله بقاء بر تقلید میت زیرا که احد فردی واجب تخییری متعین میشود

بعارض چنانچه در فاتحه و تسبیحه در دو رکعتین اخرتین رباعیه و رکعة اخیره ثلاثیه

فان الاولی متعینة فی حق من لم یدر التسبیحة پس تخییر بالذات است و تعیین بالعرض

فلا منافات س تقلید مرحوم شیخ کرده ایم در مسئله بقاء بر تقلید بر وجه کلی

باین معنی که تقلید مرحوم نموده ایم در مسئله بقاء بر تقلید و رجوع کرده ایم از تقلید میت

و اخذ نموده ایم فتاوی خودشان را از جهة عمل و ببعضی عمل کرده ایم و ببعضی که

محل حاجت نبوده عمل نکرده ایم و حال فتوای شما جواز بقاء بر تقلید است اگر در این

کلی تقلید شما باقی باشیم در مسائل جزئیه از هم باشد یا می توانیم به تبعیض را

نمائیم باین معنی که در این کلی رجوع نمائیم و در جزئیات باقی باشیم یا نه ج تقلید لغت

للعمل است اگر چه عمل نکرده باشد و اقوی در نزد اضعف در مسئله بقاء تخییر است

باین معنی که جایز است باقی باشد و جایز است رجوع نماید و چونکه تبعیض جایز است کلی

دوی می‌بعد زیرا که کلی بر میگردد و در جزئیات باقی میماند بلی اشکال منطقی است بنا بر قول

بوجوب بقا زیرا که تقلید بر این فرض معمول است مثل جواز و دون آن بعدم شمولش آن وجوب

بقا و است بعد فرض تمامیت مسئله کلیه را للزوم الوجود العدم والتقلید فی مسئلة واحدة من مجتهدین

کالیمین فی الفتوی فی زمان واحد و تخصیص الاکثر مردود دفع البد منها بحسب الجزئیات الزم تعدد

ولا تحصل پس از کلیه دست میکشد و در جزئیات باقی میماند و باید دانست که تخییر ابتدائی است استمراری

پس هر مسئله که باقی میماند نمی‌تواند در زمان دیگر رجوع نماید س رجوع از تقلید میت به

مجتهد حی اعلم تجویز میفرمایند یا نه ج چون تکرر تقلید لعلم لانه است ابتداء و استدامة بحکم جمیع ادله

واجماع مرکب ثابت رجوع از اعلم میت بعالم حی بنابر معتاد س اگر کسی تقلید مجتهدی کرده و بعد از

وفات او بتقلید مجتهد حی که بقاء را حرام میداند برگردید از تقلید او و این مجتهد حی را تقلید

کرده و بعد از وفات این مجتهد حی بفتوای مجتهد حی عصر آنکه مخیر است مقلد در بقاء و در رجوع می‌تواند

مقلد بفتوای این حی برگردد از تقلید دومی باولی که قبل تقلید او با در حال حیوة کرده بود و از تقلید

او رجوع بدومی نموده باشد ج نمی‌تواند رجوع باولی نماید بلکه باید باقی باشد بر تقلید دومی

یا رجوع بمجتهد حی کند فی الفتاوی س حکم عصیر عنبی را بیان فرمایند ج حرام است بعد از غلیان

چه غلیان بخود بخود باشد یا با آتش یا با آفتاب یا بغیر اینها و اما نجاسة معقد اتفاق اصحاب است عاما

الاکتفاء بمطلق غلیان مذهب مشهور فقهاء است بلکه بعضی مثل صاحب ریاض دعوای عدم خلاف

نموده اند و قول باختصاص حرمة و نجاسة بغلیان ناری ضعیف است مثل قول ابن حمزه در وسیله باختصاص

لکن



والنجاسة فی الطهارة

نجاست بغلیان بنفسه وحرمة بغلیان نادی س چنانچه حرام است با نجس است یا نه ج بلی از
غلیان من غیر او اشتداد نجس است بحکم اخبار و عدم خلاف از خلاف و اجماعات منقوله مستفیضه
محکیه از جمع البحرین وکنز العرفان وتنقیح و ما بعد از غلیان و قبل از اشتداد نجس نیست باجماع
محکی در اشربه مناهج از مقاصد و ظاهر شهید ثانی در حاشیه روضه س مطهر عصیر عنبی را
بیان فرمایید ج بدو ثلثه شدن و صیرورت دبس شدن بسبب انتشار وجه باثنا بعد از وجه ملحق
ان انقلابه خلا میشود از باب تبدل حقیقت و حقیقیه بکرو استصحاب نجاست بر موضوعات
دبر فرض تسلیم شد از جمله مقتضیات و نجاست تحقیقا بر رجوع میشود بقول
دال بر طهارت و دلالة میکند بر مدعی ما ورد فی الحدیث سألته عن البختج فقال اذا
کان حلوا یخضب الاناء فاشربه ولکن احتیاط در ذهاب ثلثین میباشد احوط از انقلاب
ثلثین است باتش واگر قبل از ذهاب ثلثین شیره شود احتیاط در این است که آب داخل
نماید و بمعاونت ادخال آب نیز ذهاب ثلثین نماید س عصیر زبیبی و تمری نجس میشود یا نه ج بلی اگر
داشته باشد هیچ یک نجس نمیشود بنابر مشهور و این مختار محقق است در شرایع و علامه در تحریر و قواعد
وارشاد و مقداد در تنقیح و ابو العباس در مهذب و صیمری در تلخیص الخلاف و قطیفی در رساله
و شهید ثانی در رساله و در شرح و روضه و مقاصد العلیه و مقدس اردبیلی و سبزواری در
ذخیره و کفایه و فیض در مفاتیح و علامه مجلسی در بحار بلکه دعوای اجماعات منقوله مستفیضه
بر عدم حرمة ثانی که لازم از عدم نجاسة است و بودن منعقد اجماع ما قبل غلیان و اشتداد خلاف هذا

جدا بلکه اعم است از ظاهر یا مبدات اگر دعوای قطع نشاییم و اولی از هر دو در عدم نجاسة و حرمة

کشمش مطبوخ در بحث برنج است و همچنین هر عکه کز اشتری می شود در بحث برنج اگر چه آب بر

برنج ریخته شود یا بضمیمه در دیعن غلیان حاصل شود بلی اگر عصیر از هر مسکر باشد نجس و حرام

است س بلکه در عصیر عنبی اندا خته شود یا لعکس شود بعد از ذهاب ثلثین عصیر یا نه ج هر چه در عصیر عنبی

اندازند از میوه و غیر آن چه قبل از غلیان و اشتداد باشد و چه بعد از آن پاک می شود بذهاب ثلثین عصیر و محکی

از ظاهر مسالک اتفاق باشد است بر این للتنقیح و اتحاد الطریقة بالنسبة الی الحکم اما مستحاله

بالخل بتوسط العین المعالج به ولو کانت باقیة علی الملک بین الطایفه محققه و محکیه والاخبار

المعتضده بها عموما و خصوصا منطوق و مفهوما المؤیدة بطهارة الانیة بلا خلاف و شبهه

فلا اشکال فی المسئله بعون الله سبحانه کما وقع من بعض الاجلة س تخت قرنفل و طشت را

در شیره طبخ و ظروف را در شیره افتاد لازم است یا العفون و عصیره اینها را بچنین هم

باشد عصیر و نجس یا نه ج لزومی ندارد زیرا که قلیل شیره که در اینها باقی میماند پاک می شود بذهاب ثلثین

عصیر مثل به که گذشت و غیر آن از اجسام که در عصیر واقع می شود بی احتیاج یا احتیاد و دلیل همه

الجر هیات که در به گذشت س لاشه واد وات شیره پزی در اول و عامل و شیره این دو بشیعیم

پاک می شود یا نه ج بلی پاک می شود للاجماع المحکی عن اللوامع والعسر والحرج الدافعین والتنقیح

و الاتحاد بل الاولویة بالنسبة الی الطهارة الاثر البریط النارخ وجانب البئر بلی معتبرات در کل

که باقی باشند بر وصف س عصیر از غیر انگور و خرما از فواکه و ثمار و بقول و حبوب و غیر اینها

نحو ازمویز

فی الطهارة والنجاسة

بعد از علیان و اشتداد مثل عصیر عنبی است یا نه ج خلاف در حلیت و طهارت نیست اگر مسکر نباشد
بلکه معقد اجماع اصحاب بلکه مطلق علماء است چنانچه بعض اساطین نقل نموده و نصوص خاصه هم
در بسیاری وارد است که اثبات مدعی را مینماید بضمیمهٔ اجماع مرکب و مثل اشیاء مذکوره است حکما
و دلیلا دوبات مثل دوشاب سیب و انار و غیر اینها س بول گوسفند و گاو و مثل اینها اگر داخل
شیرهٔ آنها یا چیز دیگر شود بحیثیتی که مستهلک شود حلال است یا حرام ج حلال است و احوط اجتناب است
س حال اکل شود چگونه است ج اما در چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم طاهر و حلال است
هرگاه موضع ملاقات خالی از نجاست باشد و این مذهب مشهور است خصوصا متاخرین زیرا که
کل ایشان را مذهب اینهاست چنانچه در مسالک تصریح فرموده سوای شور سلو خول بین و کافر
للاجماع فی الجملة والاخبار المستفیضة المعمول بها لما تقدم ویظهر من المعتبر مع انها تامة سندا ودلالة
هذا انها فلا ینافیه الموثق الوارد بخلافه نجاسة الغیر الماکول لحمه فانه شاذ نادر ولا یلتفت الیه
مضافا الی الضعف لا لانه فی منافاته لا لانه اولی غیر ماکول اللحم خصوصا سباع در حلال و اکل مردار
و مانند ملکه بلکه هر کسیکه توقی از نجاسة نمی نماید اجتناب است س بیان فرمایند که دهن را
از نجاسة خارجه که باو برسد مثل بول و منی و شراب یا متنجس مثل غذا ایمن از زوال عین بمضمضه و غیرها
لازم است تطهیر یا بمجرد زوال عین کافی است در حکم بطهارت چنانچه در نجاست داخلیه چنین است
بیان فرمایند بالاجماع یا بخلاف و وفاق ج مجرد زوال عین کافی است اگر متنجس شود باطن
نماز منوی و خلاف بنظر نرسیده و فرق بین نجاسة داخلیه و خارجیه نیست س جامه و بدن عرق بول

تعدد غسل مرعی داده در باب جاری ذکر یا بر نفس ولعه اکتفا می شود ج اولی اکتفا بدو غسل ولعه است در باب

جاری ذکر بلیبو فقه لصریح النص التوب المعمول به بین مشهور الاصحاب بعمیمة عدم القول بالفصل

بلیبه وبین البدن منهم سوی ابن الجنید حیث یلوح منه التردد لاختصاصه بجزء مضاف الی الاطلاقات

والاصل بلکه در کثیر را که بین الاطلاقات المعتضد بالشهرة المحکیة والقرائن المخصوص الامر

بالتعدد الی القلیل مضاف الی عمومیة ارادة الاعم منها باد کرفی نیته قوله اغسله فی المرکن

مرتین اگرچه احتیاط تعدد وعدم اکتفا بمرة است والماء مثل این در باب قلیل جاری است در ان

ان تعدد ومرتین علی المتکم للاخبار والاجماع س حکم غیر ثوب وبدن در غسل حکم این دو است بانه

ج حکم غیر ظروف واوانی ان الولوغ ولعاب در ولعه وغیر اینها حکم ثوب وبدن عمیبلیه

بلکه اظهر اکتفا بیکمرتبه است واحوط تعدد مرتبه است عملا بالاطلاق ورعایة للشهرة للخلاف

واما اوانی وظروف پس لا بد است در تطهیر انها از هر نجاستی سوای ملاقات موش مرده وشراب وولوغ

علی سبیل خلاف از سه مرتبه للنص المؤید بالشهرة والاجماع المحکی عن الشیخ واما اگر نجس شده باشد بیکی از این

سه محتاج بتاملات س حکم غیر بول از نجاسات سوای ثلاثه متعلقه چه در ثوب وبدن چه در غیر این

دو حکم بول انسان است ج حکم سوای بول صغیر چنانچه سؤال شده حکم بول است بلکه ظاهر کفایة کردن

مره واحده است عملا بالاصل والاطلاقات واگرچه احتیاط تعدد است خصوصا در شبهة للخلاف س

بول غیر انسان مثل بول انسان است در حکم یا نه ج حکم بول غیر انسان غیر حکم بول انسان است یعنی کفایة

می کند در ان یکمرتبه اگرچه در ثوب وبدن باشد واحوط دو مرتبه است خصوصا در ثوب وبدن عملا بالقرائن

مسألة الغسالة
فی الطهارة

وتفصيا عن الخلاف س نزاع که در لوغ سك محتوی شده باشد نظیر انچه کیفیة است ج اقوی شستن است
سه دفعه للنص المؤيد بالشهرة التامة والاجماع المنقول دفعه اولی بایدبخاك باشد باین معنی که خاك وما
ممزوج باشند بلکه احتیاط در این است که جمع نماید بین تعفیر بخاك خالص و غسل بخاك
ممزوج باب خروجا عن شبهة الخلاف چنانچه احتیاط در اختیار نمودن این معنی است در اولی عدد
هم وللعلة المذکورة وتعفیر وعدد اختصاص دارد باب قلیل واما در جاری وکثیر کافی است
زوال عین ونفوذ ماء بنابر اقوی لما مر الیه الاشارة فی تطهیر الثوب والبدن من البول شهره
محکیه در تعفیر از حدائق اگر هم داشته شود فادح نیست لمعلومیة سندها وفساده مع معارضتها
بعمل المتکلمین علی خلافها س غسالة حمام نجس است یا طاهر ج غسالة حمام که تعبیر شده
کلمات فقها از آن باء مستنقع ومراد بان مائی است که جمع می شود در بئر یا غدیری در حمام
تغسیل حمام طاهر است علی الاظهر اگرچه مشهور قائل شده اند بنجاسة بلکه بعضی دعوی اجماع
هم کرده ووفاقا لجماعة منهم صاحب المدارك والریاض والکفایة والمنهاج وشرحه بل لکثر المتاخرین
علی ما حکی الفاضل المتقی للاصل بل الاصول المعتضدة بالعمومات والاطلاقات وضعف الاخبار
بجهالة لانها بحکم التعلیل الوارد فیها ظاهرة بل صریحة فیما اذا علم نجاسته دون ما لا یعلم
علی ان مظنة هذه الامور غالبا خلاف الظاهر ومثلها الاجماع مزیة عدم حصول الوثوق
بافادته فی مثل المقام وتقدم الظاهر علی الاصل فیه کما علیه المشهور لا وجه له بنفسه
وبضمیمة ما تقدم قد عرفت حالة ایضا ذکرت حکم ابغسالات که جمع می شود در محل خاص و ما

صحن حمام و غساله جاریه بران پس امر مرا بنده و سهل نزاست بحسب حکم بطهارت لاختلاف

الادلة باصل غسالة الحمام التي تجتمع في موضع مخصوص وكذا اختلف كلمات الفقهاء ولاجل هذا ذكر

بعض الاجلة المتاخرين ولا كلام فيها هذا مضافا الى الاخبار خاصة فيهما دالة على الطهارة هذا

ولكن الاحتياط الشديد الاجتناب ولكن مطهر نيست از حدث و خبث للامر الوارد والفتوى

فيها المؤكدة بالاخبار والاجماع في الاول والمروية س نظير مخرج بول و غايط بار ثمره ضرور دارد

مانند [illegible] المشهور المنصور كفاية المرة الواحدة لظاهر الاخبار بل صريحها خصوصا في الثاني

فانه لم يظهر منهم خلاف فيه ونصوص الثوب والجسد لعدم شمولها له ورواية المثلين في البول

ضعيفة وشذوذ لانها معارضة برواية المثل من دون [illegible] البرق في الاقتصار ولا الاصار [illegible] حمله

در اولی دو مرتبه است وافضل سه مرتبه س ماء بعض فضه المال محتاج است بعصر يا نه و بنابر اول

فرق بين نظير اب قليل و غير ان اب ج اقوى عدم احتياج بعصر است اگر ازاله عين بغير آن بشود

[illegible] الادلة وضعف ما استدل به عليه واكثر فرق نيست بين نظير باب قليل وغير آن [illegible]

الا انكه بنابر نجاسة اب قليل بمجرد ملاقات نجاسة وارد او مورود الابد من العصر حصول للتطهير

وطهارت رطوبت دست ومحل بعد از آن اجماعی باشد مرد دی شود خالی فرق از راهی که جاری

لا ينفعل حالكون المغسول فيها فيكون طاهرا بعد زوال العين ولكن احتياط ونفوذ الماء فيه

ولم مرفوعة عدم المنافات بين نجاسته وطهارتها حال كونه فيها مزالا عنه العين ولكن احتياط عصر است

حتى در اب در [illegible] كوثر وبه مستحب باشد [illegible] ماء قليل يا نه ج بلی پاک می شود و فيه بحث

يعنى در غير

فی الطهارة ازالة النجاسة

بین آب قلیل و کثیر للنص المعمول به بین الاصحاب و مجتهدین فرقی نیست بین آنکه نجاست نبوده
در آن بوده یا بسرایت الا ملاقی بین ملاقی المورد الظاهر منه النافی کما لا یخفی علی من لاحظ و لازم نیست
ازالهٔ اجزاء دهنیه در تطهیر للاطلاق کالعمومات و مثل اینست در عدم لزوم دفع اجزاء دهنیه
در تطهیر باطن متنجسات اند مشد ظرف و غیر اینها و هرگاه مانع نباشد از وصول آب بمحل للتنقیح
المناط و اطلاقات الادلة و البرائة لاستلزامه الایدی عمالا الاستنجاء س ازالهٔ نجاست حرفی
نجاسهٔ غیر ملوثه از مسجد و عدم ادخال آن و دادن لازم استانه ج لازم نیست وفاقا لجماعة من
الاماثلین للاجماع علی جواز تمکین دخول الصبیان و المجانین و المجنبین جواز الخ غیر المسجدین
والحیض و المستحاضة و المجروح و السلس و جریان القضاء و غیره ما لم یستلزم التلویث و هم
فی غیرهما بالاجماع المرکب فلو سلم الاطلاق فی ادلة الوجوب لخصص به س اگر آب در محل جرم نجاست
و بمطلق ملاقات نابد نجاستی را در محل مثل آنکه ظرف آبی را مراد بر آب بر محل نجس
بادست نجس مثل کلاب باشد نجس نمیشود بانه ج نجس نمیشود بالاجماع کما فی الدرة مضافا الی انه
مقتضی القواعد و الادلة للشک و عدم العلم بالسرایة س اگر تمام دست و شبیه آن نجس باشد
بآب میشود یا به تقلیل بعضی آن یا آنکه بعضی را یافته بگذارد و بعضی را بشوید ج بباید
چنانچه در منهاج تصریح فرموده باید لعموم الادلة و خیال سرایت نجاسه محض وهم است المتنجس
اجزاء آن یا معقول نیست که آن متصلات بنجاسه بعد سرایت فی بین تناره و اما برطوبت نافیه
در محل فلعدم الدلیل علیها بل الدلیل علی العدم س شرط است در آب آنکه بجب تطهیر حمایک

از نادوان حنیفه او حکما جایز نبود بلکه اندر نیم شرط نیست علی المشهور المنصور لاطلاق کثیر

من الاخبار المؤکدة بالآیة والشهرة التی کادت ان تکون اجماعا بل هی معتبرات دهان صدوق در

پس کتابة نحو احد کر فطره و قطرات آن و نور یا بمنبار جهان محکی ان شیخ و غیره ضعیفات کنند

من الاخبار لانها لو فقت سند او دلالة لا تنافی مع ما ذکرنا چنانچه ضعیفات قول بکتابة مجمه سای

سطر و اکرچه صدوق محقق نشود نظر الی اطلاق بعض النصوص کالصحیحة منعه ونهیه

الی ما ذکرنا ... خالی نیست که بآن بام احد و شود با اجر بجر و سنک که نصف بابند باشد و باآن

بالک شود بانه ج اقوی بنظر اصفهانی است چنانچه بیوا جله تقبیح بان مخود لعموم بعض

الروایات والتلویح والاشارات المؤیدة بتنقیح المناط الظنی لو لم نقل بالقطعی س و اصبی

خود بنجتی ابعان بالک شود بانه و بنا بر اول نمره معتبرات بانه و علی التقدیرین نصف آن

اب الی محل لزوم دارد بانه ج اقوی آنست که بر تقدیر آب آن بطول غلبه و استیلاء بر بطور رش

بالک شود شرط با بیکه [illegible] بلند عرف و مخلوط نجاسة دیکرهم بلند و مملی کم در آن

واقع شده نیز بالک بلند و تعدد هم معتبر نیست اکتفا می شود بیک دفعه و انفصال آب هم لزومی ندارد

علی المشهور الاقرب للاطلاع : لا دلیل لا یبعد دعواه فیه فی المفاتیح نفی الخلاف عنه صریحا

و صرح غیر واحد من اساطین الفقهاء انه مذهب الاصحاب کافة للنصوص المتلقات بعد [illegible]

ولا اطلاق فی الثانی والثالث ولو ادعی الشک فیه منجبر بعمل الجل و قد عفی نجاسة ماء القلیل

به مخصصة کثیر من الموارد التی هی غیر خالیة علی اهل الخبرة مثل ماء الاستنجاء واللبن فی ضرع المیتة

الا نه

الذي اشتد منه للاضافة . وغسالة ميت بالسدر وبناء بر ان غسله والمنت وطهارات بتبعيته

بالمعبود بانه وغسل ارتماسي ورتب بجانب باعتبار انحصار ورتب بها وارد في غسالة

ميت بان اشتات باعتبار عموم ادلة طهارات غساله وعدم دليل بر خروج ان وبناء بر ان غسله والمنت وغيرها

ات

وبحسب نفي سود ازامل به انكم بتبعيته بالسوعوا استبعاد وبان بابهم ان بابا انى اشتد وترتفع

بالمحكية شبه ولبن ورضيع منه فانه طاهر فكذا نصا وفتوى وان خلاف فيه بعض للمتقين من بعض ما

اجل

الاجلع مع انه ملاق للميت بل ربما يجري فيه الاولوية لكونه ماء مطلقا بخلافه اللاهم الثاني في بعض [illegible] من

وورود النص بغسله الميت عليها ثانيا وهذا مع كونه ممنوعا من الاصل ضرورة ان المسلم من الماء الموت

عليه بحسب النجاسة غير شامل هذا بوده دقة النظر فان المتطلق لها بالرطوبة ولا دليل على تأثيره

في النجاسة ولذا حكم غير واحد بطهارة الخرقة التي طرحت على العورة حال غسله بل الحق بعضهم بها

القميص الذي ورد في النص استحباب الغسل فيه او من فوقه وعليه الفتوى وان حكم بعض الناظرين

بطهارة الغسالة بنجاسته الا انه يكفي في طهارته الصب ولا يحتاج الى العصر لقواعد النصوص والفتاوى

وكيف كان في انما لا ينجس كما هو المستفاد من جمع من الاساطين او تطهر بالتبع على ما يظهر من الاخبار

فان الظاهر منها طهارة الميت بعد الاغسال الثلاثة من دون توقف على غسل اخر وجواز وضعه

في الكفن بهذه الحالة ولانه اما لم تنجسها او طهرها بطهره وان كان يمكن ان يقال بنجاستها وعدم

التأثير كما هو في بعض الا انه خلاف الظاهر فتدبر ولكن مطهر بغسالة ذو [illegible] خبث لما مر في غسالة الحمام

وغسل بب اختصاص داود بن زيني واكرهه بعضا ارتماسي وانجس [illegible] انه [illegible] خبث لانه المباد

من الأدلة والمنام من المشبه بهذه النصوص الواردة أعني الجنب المعهود به في أمثالها وأصالة

الترتيب كما يستفاد من النصوص لعل الفتاوى ولا أقل من الشك فيقتصر على المتيقن هذا مضافا

إلى تأييدها بالنافي لوهم نقل بالنائي س سر قليان نقوه باد كيران وحوض نشه اكر نفي باشد

وجاى تكيه الكش ومهره احرام ممانند بانه ج اكر سر قليان مهوا بريخ ملبس جفته اشتحام

نبت شرحي قليان واحتياطا اجتناب است ان مثل باد كيره واما محل تكيه الكش ومهره چونكه

ملاصق است بان بجستن كه بيشتر است كه در عرف ظهيه شي نيست عيبه ندارد ك، ابرطاه

بالاستعداد ملاقات نجاسة وعدم تغيير باحد أوصافه ثلثة بالخبس ج بالتحلل الأقوى

وفاقا للمشهور المتأخرين وجماعة من المتقدمين لنا مضافا إلى الأصل المقرر بوجوه عديدة

الأخبار المستفيضة الصحيحة الصريحة الدالة المحكمة على الأخبار المخالفة بوجهات كثيرة وأما الإجماع

المنقول في المسألة فغير موثوق به في قبالها مضافا إلى أن ثبوتها فلا يعتنى به البتة ونقله

شهرة القدماء في مثل المسألة على الشهرة المتأخرة غير مجدية لكونها منها مع أنها نقل عنهم كلام

من الشافي لمحكم الأصول القويمة ولا سيما فيما إذا كان كما في نفسه الأولوية بحيث عدم الانفعال

بالنجاسة فلا ينافيه مفهوم الرواية المشهورة المتلقات بعد النهاية للشك في شموله لو لم نقل

بدعوى القطع بالعدم فلا ينفعل بالنجاسة ولو كان قليلا للأصل المتقدم إليه الإشارة وكأنه لم

يتم قطعه ابن لعموم أدلة المطهرية وخصوص بعض الموثقات المشتملة ويؤيد المختار بل يدل عليه نصوص

النزح المختلفة بجهات شتى س عرق جنب از حرام بان استوا بخبس ج بالتحليه الأظهر

الأشهر بل المشهور كما عن المختلف والذكرى وغيرهما والمدارك للأصل والعموم وإجماع السرائر المحكمة على النصوص

الصحيح الدالة

فی الطهارة والنجاسة

وبعدم الدلیل المذکور فی الکتب الادبیة والشهرة محققة ومحکیة وغیرهما والاجماع المحکی عن

الخلاف وظاهر الامالی والغنیة لهذه الجهة س دهان کرهه وامثال آن با ل ی شوید بخصوص

زوال العین نجاسة باقیة ج بل المشهور للملاقی اخبار طهارة اسئارها الذی المجبور ضعفه

من انواع الثابتة والاجماع والسیرة القطعیة والاصل بمعان عدیدة ولا یعارضه استصحاب النجاسة

لکون الشک من جهة المقتضی واستصحابه لیس بحجة کما فی الاصول ومثل دهانت عن ان للاجماع المرکب

س زوال العین نجاسة ان بالمرء مثل دهان ادمی که از مطهرات است فرق در آن هست بین نجاسة

داخلی مثل خون که از لثه بیرون بیاید وخارجی مثل نجاسات ج اقوی عدم فرق است لاطلاق النص

والفتوی بل نص بعض النصوص بحکمه ظاهرا تنافی است وهکذا فی غیر رسیده س مکرر با شباه

از حیوانات که بر اعضای نجاسات رطبه می نشینند وبعد بر بدن ولباس واقع می شوند منجس می باشند

ج منجس نباشند علی الاقوی للاصل بعد الشک فی الانفعال فی ان الملاقات اعم لخفتها وضعف

التحمل ولعدم الدلیل والسیرة القطعیة س اجزای صغاری که از لب وسند وغیرای دوازده

جدا می شود طاهر است یا نه ج طاهرات علی الظاهر للاصل بعد الشک فی الشمول والسیرة المؤیدة

بالعسر لو لم نقل بالتأکد کما هو الحق س هر چیزی که قرار داده شود ظرف قدم از جهة محافظت از مثل

جکمه وجارق وغیر این دو پاک می شود بزمین یا نه وفرقی بین مسح ومشی می باشد یا نه وتعمل کفش

واجب وجوارب هم پاک می شود ج اقوی طهارت جمیع است ولکن در جوارب شرط است که نامی

بارضنا به وفرقی بین مسح ومشی باشند وقدم می باشد علی الاظهر وشیخ جعفر مرحوم ملتزم بوده

حواشی یا که نجاست باد ض نماید منجسیت و مرحوم حاجی در منهاج للبعض بکر حکم نموده بطهارت

تحت خیار عرج و عمل کو دهند و مثل اینها و در جمیع اشکال اگرچه خالی از وجهی نیست

[است] و احتیاط در اجتناب است س طهارت نیز و خوشتر بودن آن از طهارت است تطهیر یا نه ج اقوی طهارت

[باشد] و خالی بودن از رطوبت متعدیه پس اگر زمین نجس باشد یا رطوبتی داشته باشد که سرایت نماید

نمی شود اشیائی که گذشت بنا بر آن با براء ... چنان س جایز است نان هر وضو نیکو باعث

طهارت شود و اگرچه داعی بر آن حدث باشد مثل نوم دیدار که صریح نقض است که نوم بر طهارت واقع

شود یا نه ج جایز است علی الاقوی المنصور بل المجمع علیه بالتتبع فی الفتاوی و اذن باب است و منه

آن برای قرائت قرآن و کتابت آن و دخول در مسجد و امثال آن ضم طهارت است بنا بر نصوص

و فتاوی الا ما خرج مثل وضو حایض س یا تمکن از ازاله خبث و کفایت نمودن آب از ازاله خبث و صرف را

[خبث] در معین است از ازاله خبث و تیمم بدل از غسل یا وضو یا نه ج بلی معین است از ازاله خبث و تیمم نما

[دا] و اطلاقا و اعتبار است س مسح سر چه مقدار است ج مسمی کفایت می کند علی الاقوی للاخبار و الاجماعات

در مقدار سه اصبع است بسر اصبع و احوط آنست که با فراش اصبع نباشد س مسح قدمین چه مقدار است

ج یجب طولا از رؤس اصابع تا کعب و یجب عرضا مسمی کفایت است للاخبار و الاجماعات المؤیدة

[بها] بالشهرة التی هی اقوی منها فی المسئلة المتقدمة س جایز است وضو بنحوی که داخل شود فی ... جهة

[ضر] ... یا نه ... داخل وقت یا نه ج جایز است علی الاقوی للنصوص بل النص س جایز است

[ضرت] قبل از منهاج به لعدم الدلیل المعتبر علی الخلاف س اجزاء شرط ... و وضو است یا نه در حقیقت ... [۱۳] و

[illegible]

ج شرط صحت نیت خلو از اذاست و هرگاه رطوبت مشتبهه ظاهر می شود اگر قبل از استبراء
باشد نجس شود و ناقض وضو و اگر بعد باشد پاک است و وضو را هم نقض نمی کند آنچه بان مشتبه
استبراء باید در بول محقق می شود کشیدن دست از مقعد سه مرتبه تا اصل قضیب و سه مرتبه
از اصل قضیب تا سر حشفه و دوشیدن حشفه را سه مرتبه و تنحنح نمودن سه مرتبه و اما استبراء از منی
بجهت غسل بول نمودن است با ندرو الا بمنه مذکوره س اگر قضیب قطع شده باشد بجهت باید استبراء
باید ج اگر متأثر شود بطوری که خالی باشد از آن مانع نیست و استبراء بعمل آید بلکه ظاهر ترتیب
حرکت و طول زمان بمقداری که غرض از استبراء بر آن مترتب شود اگر چه استبراء اصلا بعمل
نیاید س اگر بلل خارج شود و بعضی ملاحظه آن نموده باشد و بداند که بول است یا منی یا غیر آن نه در
پاک است و غیر آن فقط است با نجس است و نقض وضو و غسل مبنا بر دو هم چنین اگر بداند که بول و منی
نیست ولکن احتمال آن هم هست که بعضی از آن ندو یا ج ظاهر طهارت هر دو است و عدم ناقضیت
است زیرا که مقتضای جامع بلل مشتبهات و ظاهر آن و قدر متیقن استبراء حد ذاته است بمعنی که متمیز
نشود و اسم آن و اشتباه بر مسترشد باعتبار اگر چه احتمال منافی بر دو اول چنین مشتبهی نیست
و نادانسته مشتبه نمی باشد اصلا پس بحکم عمومات و اطلاقات و اصول و قواعد است و همچنین است
شمام از بلل رطبی که در اخبارات و لا ادری من الشیطان می شود بر منطبق و احتیاط در هر دو
خصوصا در اول که صاحب جواهر بنجاسه و نقض فتوی داده چنانچه بعضی نظر و جیه است لا سیما با ملاحظه
ما رواه حسین بن حماد فلا باس که البته غیر معامله نقض و نجاست است س در استبراء خصوصا بلکه خارج

لازم است یا نه ج ظاهر لزوم نیست چه دلیلی نداریم که موضوع مرخصات پس هرگاه ملاقی طاهر شده عدم تنجس حکم

خود و اگرچه ممکن باشد از تحصیل از جهة معلوم نبودن اشتباه بمعنی منظم س اگر بعد از

اجتهاد بمعنی استبراء دربول لازم است در ترتیب احکام متعلقه بآن و بر وزن استبراء هست یا نه ج به

اعتبار لازم است در صورت معرفت بنابر مشهور تا نوزده روز و استبراء نیست اگرچه بعضی بطور

عرض فی کرده اند و لکن ادله او را شامل نیست و لفظ خاص هم ندارد پس اگر از او رطوبة مشتبه

بیرون آید بنا بر قول است و نه نجس س کسیکه در وضو مسح تا آن واجب است چه راست ج

بلی بدین بنا بستیع الحکم المنصوص للنصوص المستفیضة بل المتواترة کما عن الروض والاجماعات

المنکرة مرها عن الانتصار والخلاف والذکری وظاهرا من الشیخ والطبرسی بالفاضلین و خلاف

علامه در مختلف و شهید در الفیه و سیوری در کنز مثل بعض اخبار شاذ است و سندی ندارد

جز ثابت عدم اعتبار و اقربیة مفصل با نجه تحدید کرده اند اهل لغت و جهت ندارد و تکبیر و بجمیع

ظهر احتقفنا مضافا الی الاولویة المنتهی والتذکرة ادعی الاجماع علی المختار کالثانیة الذکری

والثالث فی التنقیح ولکن احتیاط ظاهر است س اگر ما جب هر صغیر باشد یا مجنون باید

نباید بود ساختن و غسل کردن و اما ممکن است بخواند هستوان تفرقه را بکرد یا نه ج

اولی جواز تفرقه است با صورت مذکوره و عیبان نیز از استهلاک مرود به چرا که حق او برای

مسلمین در آن هسته رجحان معلوم کما یشهد به السبب والتقریر و اختلاف النظام

والعسر والحرج والفرید الفاید هنا مضافا الی الاسرة شکول الاباده بالنسبة الی العادل المنع

فی الکل

من النقل والعقل بحيث ان عليه لو لم يدل على خلافه وتدل عليه السيرة القطعية في الأبرار والفجار
والانبياء والاوصياء الاطهار في الاقامة والاسفار مع العلم بعدم الرضا كان المسلم بالنسبة
الى المسلم والمؤالف بالنسبة الى المخالف والصغير والسفيه كما هو ظاهر اكثر الاصحاب س
وضوء قبل از دخول وقت بمقداری که کفایت نماز شدن از نماز جایز است یا نه وبنا بر اول بنیت ندب
باید یا نه ج جایز نیست علی الاقوی زیرا که وضو مرکب از مستحب و واجب حقیقة و ماهیة
ثابت نیست بلکه غیر معقول بوجهی و بر این فرض چنین لازم می آید زیرا که انچه قبل از وقت بعمل آید
مستحب است باستحباب و انچه بعد از دخول بجا آورده می شود بوجوب والا فصل بینهن و شبه ان
از ارتفاع وضو خارج است از هویة و ماهیة ان پس با علم باینمعنی جایز نیست و بالملازمت بلی اگر شک
در دخول وقت باشد تا مانع شود از وضو صحیح است از باب استحباب وقت سابق وعدم دخول لاحق
واز این ظاهر شد حکم وضوی صبی که در اثنای ان بالغ شود بامرهکه منافات با طهارت فانیه مثل حبس
و هم چنین ملی و صوم او و غیر اینها از عبادات پس باطل خواهد بود و صحیح نیست اکتفا بان در صورت
تمکن از اتیان بان ثانیا و اگرچه عبادات او شرعی و ایم چنانچه خود در رساله است و حل بحج به صورت
بلوغ قبل از موقف قیاس است ومع الفارق بلی اگر صبی وضو و غسلی قبل از بلوغ بعمل آورده میتواند
با ان داخل در نماز و صوم شود بنا بر شرعیة عبادات او و وجه اینها مخفی است و در رساله حرزنا دی
هست و مشهور از جمله امور و قواعد ان چیز ثابت که اخبار کثیره س اگر اعضای کسی نجس بود و وضو
کند و گمان کند که قبل از وضو تطهیر نموده محل وضو را باید اعاده کند یا نه و وضوی صحیح است ج صحیح است

وضو دفاق للجمل ان لم نقل للكل منهم الشيخ جعفر النجفي وتبعهم مشايخنا المعتبرين ولكن نجاست
محل وضو در هر جائى كه اين باب رسيده اما صحت وضو پس بجهة شك در صحت آن بعد از
فراغ وچنين شكى معتبر نيست باجماع فقهاء واما نجاست محل از جهة استصحاب بملاقى آن از باب
ملازمات تلازم واقعى بين نجاست محل وبطلان وضو مسلم تلازم نيست بحجت ظاهريه چنانچه
مطلع عليهاست اين معنى بالتتبع در فروع فقهيه مثل دعواى سرقة هر گاه اقامه نمايد مدعى دو شاهد
عادل را بر اينكه مال ثابت مى شود از دون حد وحال انكه هر دو معلول علة واحده اند ودر واقع
تلازم است بين اين دو واما لزوم صحت واردات بر قاعده اشتغال واستصحاب اين مثل تقدم استصحاب
طهارت بر اين وجه مستصحب الطهاره ومثل قضيه آنست غسل وتيمم وظاهر شد ان الحجة بيان
كرديم صحت صلوة با نجاست اگر شك طارى شود بعد از فراغ از صلوة با اين معنى كه از وقت
طرف شك باشد نه آنكه قبل از شروع در صلوة يا در اثناى نماز باطل است واين منافى نيست با حكم
با بطلان نماز در صورت نسيان از نجاست زيرا كه موضوع نسيان غير متحقق است از جهة احتمال
تطهير وازين حيض ونفاس در سه سنه ظاهر شد حكم صلوة در اثنا اگر موقن بوده بطهارت شد حدث
وشك در تقديم وتاخير از راه غفلة مشغول بنماز كرد بعد از دون تطهير كه بطلان است
زيرا كه اولا فراغ از عمل حاصل نشده تا حكم بصحت شود وثانيا محكوم است مصلى بر بودن او محدث
پس لازم مى ايد كه باقى نماز نه بطهارت واقع شود وبلا زيرا نيست بين صحت اجزاء گذشته وطهارت تبعيه
الكه بعضى را شمول ادله قرار دهيم چرا كه صحت مقدميه خواهد بود نه ضمنيه وصحت مقدميه منافات

با بطلان

با اینکه بنا بر آنچه ذکر شد مبطل محدث بطلان است از حیثیت حدثیت کما اشعر از ان اول خبر قرب صحیح ابن
نماز بلکه از دو مستقبل بن تحیا بهم مختار بعضی اصحاب است بالجمله س حیض و نفاس و استحاضه دوس
موجب وضو میباشند یا نه ج در ایجاب اینها مر وضو را مثل غسل اشکال و خلافست و اقوی
انست که موجبند و فی المبسوط لا دم الا المعرفة بوجوبه و الاجماع الظاهر عن الامالی المحکی عن
صریح الاحساوی فی المسائل الحائریة مضافا الی النصوص بعمومه و هو قوله کل غسل الا الجنابة دو ضوء
تندبر و اقوی انست که این وضو سببش نقل نفس حیض است مثلا مثل غسل نظرا الی
ظاهر الادلة پس فرقی نمیباشد بین آنکه نافی وضو باشد یا نه للاطلاق و العموم اگرچه ظاهر مهذب
ابن نوح تعقات بلکه صریح ثان و ابی وضو قصد مانع الذمه باید اگرچه رفع منع حدث
عیبی نماند بنا بر علی الاقوی س وضو در این اغسال که باید او وضو باشد مقدم داشته شود بر غسل یا
تاخیر اینهم جایز است و بنا بر احتمال اگر تاخیر شود غسل بالکلیه است ج اقوی کما ذهب الیه جماعة للرضوی الذی
هو معتبر عندی و ان کان فی ذیلها ما یوهم التفصیل الذی یدفع بالعنایة و مرسلة ابن ابی عمیر فی عدم
قدح ارساله فی الحجیة و نحو بل عن الامالی نسبة الی دین الامامیة الظاهر فی ضرورة المذهب و عن الذکری انه
الاشهر الا ان صریح السرائر عدم الخلاف فی عدم وجوب التقدیم و الجواهر الشهرة تحصیلا و نقلا
علی التخییر تقدیم است بلکه تاخیر علی روایة دعمیم و الاطلاق بر تخییر چنانچه نوم
نموده بعض مشایخ ما وفاقا لبعض من تقدمه زیرا که دلیل مورد حکم اخر میباشد و ساکت از بیان
و الاجماع المحکی عن الحلی فی اشتباه فان صریحه عدم الخلاف و هو عام فلا اتکال علیه لان الرضوی مغتله و

المتقدم اليه الاشارة لثبت بكاسرة لعدم الوثوق بها في مقابل ما ذكرنا ولا اقل من التصادم فيبقى

سند المختار سليما على انه يكفي الاصل والقاعدة ولا ينافيه المروي في كل غسل وضوء الا الجنابة

لو ادعى انه ظاهر في التخيير او التأخير تحقيقا للظرفية او شبهها جمعا بين الادلة بحمل كلمة في على

ان تقدمه ضرورة تقدم الظرف على المظروف ولا اقل من الشك وقضية ما تقدم فافهم ودر نفي خلاف شديد

در نبودن تقديم شرط صحت حتى على الفعل المزدوجة كما نقله صاحب المدارك عن بعض مشايخه فافهم جاما

والا فالاصل على الفعلين المؤيدان يحدث البدعة يقتضيان الاعادة والاثم الا ان يثبت الصحة حال

النسيان بل الرضوي وفي غيره تتبع الفعل بالفصل فافهم س غسل جنابت واجب است يا مستحب

و نرفي بيان و ساير اغسال المشابه و بچه خود بايد بجا آورده شود ج اقوى آنست كه غسل مكلف

مستحب است [illegible] بلى واجب مى شود للغير [illegible] از صوم رمضان [illegible] و ليكن

غسل بقصد وجوب صحيح است [illegible] و هم چنين صحيح است غسل بقصد وجوب در شب ماه رمضان

از ابتداء شب تا طلوع فجر و غسل بايد تمام حاصل مى شود [illegible] تيب است با نكه سر و گردن را بشويد

و بعد از آن طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و احتياط در شستن آنست كه آن را با هر دو طرف

بشويد و دوم ارتماسى است با نكه فرو رود دفعة واحدة عرفيه در آب و اگر چه مشهور آنست كه

بيرون بودن از آب لازم نيست بجا كه [illegible] مثلا در آب باشد و بقصد غسل فرو رود كافى است

و صحيح ليكن جمعى از اعاظم علماء مثل ابن فهد در مختصر بحر العلوم در منظومه و نراقى اول

در بعض مؤلفات خود و الحاج سيد محمد باقر طاب ثراه در رساله حجاب بحو [illegible] الله كه اكر تمام بدن



دارند

در زیر آب باشد و حرکت دهد بقصد غسل صحیح است و منع بعضی می‌آید و ابن زهره و نراقی دعوی

اجماع نموده اند صریحا و سید مرحوم در سؤال و جواب دعوی نموده اند که از تتبع در اخبار چنین

ظاهر می‌شود که مقصود صاحب شرع غسل است نه خصوصیتی و این است که ترتیبی اندر ارتماسی ایشان بآنها

منصوص تجویز فرموده اند و چونکه واجب توصلی است بطوری از غسل که بعض مفهوم باشد از ظاهر نصوص هم

اکتفا می‌شود ولکن اقوی در نظر اضعف وفاقا لنص بعض اجلة المتاخرین است که بتمام بدن خارج

از آب باشد زیرا که ارتماس و اغتماس وارد در نصوص ظاهر است در بودن بتمامه بالاطلاق از برای اطلاق

بوجه است و ثمره هم جاری نیست زیرا که معلوم السند است سندا ان بالادلة و اما اجماع در ضمن حق

موهون است بتتبع و با آنکه وفق نیست از اهل هذا مخالف ظاهر است دلالة انتهى اخبار زیرا که

مقصود سید مرحوم است و توصلیت اقتضا ندارد تعمیم در طرقها زیرا که تعبد نیز هم دارد

س غسل شمول مخصص لازم است یا نه ج اولی عدم وجوب آن می‌باشد مگر ایصال الیه بشرط توقف

بر آن دانسته باشد که در این عنکام از باب مقدمه باید بشرط شود با اجماع و نصوص مرجح وارد جعفر بن

که مستحبات نفسیه چو آنچه دانسته که زنان و بعضی مردان می‌پوشند بطور الوهی ناظر که نباشد چنانکه

در مستحبات می‌باشد مثل وضوء س غسل ارتماسی ندبه یحصل سولت یا نه لحصول ج الظهر است که

ندبه یحصل لحصول است با این معنی که اول سر بسینه جزء اول است با بدن آخر ان بر سینه جزء آخر

وفاقا للمشهور بل المجمع علیه ظاهرا کلام المحقق الثانی در بنیت لاباید ما ابتداء شروع

در مستحب نماید که در سینه جزء اول اگر چه احتیاط در مقصد آنکه نفس الامر است در ابتدا

واستظهار آنست که فراغ و بعضی از اجله متاخرین حنابله ادراک قصد هر دو داشته‌اند و ابن بطه از ایشان نقل آن کرده است

اگر چه ممکن البلغ اثبات بایکه دو نیت کند یکی در ابتدا و دیگری در انتها س غسل ترتیبی به صب بعمل

می باید یا نه ج اقوی اقتصار بر صب است کفایة الاخبار المطلقة لاطلاقها الغسل کالترتیب و کلام تمام ادلی

که منافی من دین الامامیه مضافا الی الاصل والقاعده فانه کلام بعض اجله متاخری المتاخرین

تبعا للمجمع اختار جواز الرمس فیه تماما او تلفیقا تمسکا بالاطلاق و نحوه و حمل الصب والافاضه علی الغسل

المطلق کما تری س آیا لازم است تطهیر محل غسل از خبث قبل از شروع یا نه ج الاقوی وفاقا للمحکی عن الاکثر

للنصوص و الاجماع المحکی عن بعض الاجله المؤیده بالحکمة بان غسل المیت نعم لعدم التداخل بالاذن فافهم

و ظهور کون الغسل متکفل بطرف واحد علی ان المتبادر من ادلة الغسل و قضیة الاصول و القواعد

المسلمة فالقول بتحققه بغسل واحد و لعله لکل من الاعضاء کما هو مختار جماعة من الفضلاء ضعیف جدا

س آیا غسل محقق می‌شود در تحت مطر یا نه و بر فرض تحقق مرتب باید شد یا ملحق است بنحوه مطهر باید

و علی التقدیرین ترتیبی است یا ارتماسی ج اقوی وفاقا لغیر واحد من المحققین عدم تحقق آن

می باشد بمطر مگر آنکه صب صادق کند و ترتیب محقق شود فضلا عدم کونه ارتماسا المنصرف

الیه الاطلاق و حمل النص الخاص الوارد فیه با اباه الندبره بل یدل علی ما ذکرناه و بنابر این

فرقی نیست بین مطر و میزاب و ناودان و غیر آن هم ترتیبی است ارتماسی و خلاف جمعی در مسئله مخالف

است با تامل در دلیل و بعضی این غسل را برزخ بین ترتیب و ارتماس قرار داده‌اند و ضعف آنهم

معلوم شد ظاهر شد س وقت غسل جمعه را بیان فرمائید ج از اول فجر صادق تا زوال صحت آن

در اشکال است خصوصا و فتاوی س اگر در اثنای غسل حدث شود لازم است اعاده آن یا اتمام آن بعد
وضو صحیح است ج اگر حدث شود بحدث اصغر او وضو بنظر احقر بطلان و اعاده است لاستصحاب
الحدث ونافعة الشغل وصريح الرضوي الذي هو حجة عندي المؤيد او المؤكد بالاولوية المنقح
بعمل مشهور الطائفة كما في حاشية الالفية للمحقق الثاني عليه الرحمة وغيرها واستصحاب صحة بالمثل
كما حقق في محله والملازمة مشكوك الشمول است نسبة بمتنازع فيه ولقول ابن براج ما غسل منه
ثبت بالمختار از جهة ظهور در نفاء ضمنى كه مشهور است بنا شرعى و عدم لزوم توالى در غسل
تبعى با فصل طويل كه عادة ملزوم طرو حدث است كما في الاخبار لا يحرم المختار لان المتمام
خصوصا ما دام فيه من حيث التوالى فبالنسبة اليه يكون ولذا مورد حكم آخر فلا يصح التمسك بالملازمة
بالنسبة الى المتنازع فيه لكونه العرف الشائع و اگر غسل از جنابت بوده وضو نمی بایدش على الاظهر لاطلاق
على ان كل غسل معه وضوء الا الجنابة و اگر تشكيك در شمول شود استصحاب جنابت كفايت می كند
در عدم وضوء زیرا که یقین شرعی بمثابه یقین حقیقی است و از این جهت است که بر کسی که جنب
مستصحب باشد باید جنب شد و شک دارد که غسل کرده یا نه غسل فقط لازم است و یا بر تقریب
منفی شد ما التعارض بعموم من وجه و ترجیح ابطال عمل الوضوء بموافقة كتاب یا با تکرر موافقت کتاب
در تعارض عمومات بر وجه تباین و معارض نمی باید مختار فعلی استقلال در ما که دفع
یقین بیقین شرعی بعمل می باید مثل مستصحب الطهارة و اما حدث اکبر اگر جنابت در اثنای غسل
جنابت واقع شود اتفاقی است اعاده آن و مشترک است هم جانب در اثنای دفع جنابت و بگردد صورت

اختلاف مثل سرویت در اثنای غسل جنابت با حیض و بخواب و لیکن لازم است که مقام اقتضاء آن را
ندارد چنانچه در استحاضه هم خصوصیتی بنظر نمی‌آید در مجانس و از این جهت است که بعضی از فقهاء
آن را مثل سلس و بطن قرار داده‌اند و آنچه ذکر شد اختصاص بغسل ترتیبی ندارد بلکه در ارتماسی
هم جاری است از جهة بودن آن نیز محل کلام چنانچه گذشت س حیض با حمل جمع می‌شود یا نه
ج اقوی وفاقا للمشهور اجتماع است للنصوص المستفیضة المعلل بعضها و اجماع الفرقة
دعوی شده بر خلاف تکذیب می‌شود بتتبع مثل اجماعی که به بعض فقهاء نسبت داده شده
و اخبار مخالفه مطلقة تاویل می‌شود جمعا بین الادلة مثل اخبار مفصله بین عادة و قلیل
قبل از عادة و بعد از گذشتن آن و مختار منافات با اعتبار ندارد نیز زیرا که خون
حیض زیاده و نقیصه را قابل است چنانچه تغذی ولد هم مختلف است پس می‌شود که زیاد
بعد از غذاء ولد خارج شود از رحم چنانچه در نصوص است و موید بلکه موکد این معنی است
اجتماع آن با رضاع و حال آنکه شیر خون حیض است که مبدل به آن شده پس قول بعدم اجتماع
مطلقا چنانچه مختار غیر واحد است از فقهاء ضعیف است مثل قول بتفصیل چنانچه مختار کثیری
است س اگر پاره از بدن بعد از غسل شسته نشده باشد باید اعاده نمود یا شستن همان
پاره کفایت می‌کند ج اقوی وفاقا للمحققین اعاده غسل است در ارتماسی و اگر چه آن پاره
کم باشد حتی بلکه ظاهر می‌شود از بعض اصحاب اجماع در مسئله و نصوص مخالفه محمول است بر چیزی
که منافات نداشته باشد با مختار و اگر چه خلاف ظاهر آنها باشد بجهة جمع از جهة عدم ظن باراده حصر ما

المخالفة

بالمخالفة انها اصول مذهبنا والدليل عليه اصل المسألة مضافا الى الاصل والقاعدة عدم الاثبات بالفعل

كما ورد من صاحب الشريعة فان مفاد ادلة الارتماس كتم جميع البدن في الماء دفعة واحدة والالفاظ

موضوعة للمعاني التحقيقية لا التقريبية كما نقلوا ما غسل من تلبيه بل لكنا مي نحو بعض ان المهم

وباب اكرم ابنه وان باب ابعد اكرم غير ابنه سر اكرمكن ان ابن مستعمل رجعت وخبث

بابنه تكليف تيمم ات بالطهارة اختيارا بين اكرام ابن مستعمل باكت والكرم قليل ودافع خبث بابنه

وغيرها استنجاء ثم بابنه على الاقوى لعدم شمول ادلة نجاسة القليل لماء الغسالة سواء كان في

الغسلة الاولى او غيرها وسواء كانت الاناء او غيرها وسواء ورد على النجاسة او هي وردت عليه

ولو قلنا بحصول الطهارة بورودها عليه وكونه غسالة كما ذهب اليه جمع من اعيان الطائفة الا ان فيه كونه

خلاف الظاهر من ادلة التطهير بالقليل فان ظاهرها يجب لفظ الصب ونحو الورود بل المطلق لو كان

ينصرف اليه للتعارف ودعوى الشهرة على العموم مكذبة بالتتبع بل هي على الخصوص فان قوم لحصول من النصوص

لو لم يسند ودلالة فكيف ودعوى انك ان الشك في اعتبر مع المتيقن وهو الوارد لا الاعم منه لانها

اخبار عامة في نصوص خاصة واجماعات منقولة وشيء منها لا يشمله اما الاولى فمنها الحديث

المشهور المتلقى بالقبول انه اذا كان قدر كر لا ينجسه شيء الا ما غير لونه او طعمه او ريحه

لانه بمفهومه يدل على ان القليل ينجس ومنه ماء الغسالة والجواب عنه بانه لا عموم في المفهوم اولا

لان ان لم يكن قدر كر ينجسه شيء وهو نكرة في سياق الاثبات لا تفيد العموم سلمنا عمومه للنجس والمتنجس

ولكنه لا يعم بحسب الكيفيات والاحوال فلا يشمل هذه الحالة ودعوى التبعية للمنطوق كانه كلام

والبيان وادعاه بعض الأصول غفلة وذهول عن تحقيق العرف والعادة ولا ينافي عمومه
بالحكمة لأن المتكلم كما يظهر من السياق ويدل عليه صريح بعض أخبار الباب في صدد الكلية السلبية
ولو سلم فسبيله سبيل الإطلاق كما بين في موضعه على أن العموم المصطلح مطلق بحسب الأحوال
على ما حققناه في محله فلا ينافي ايضا ودعوى الجبر بالشهرة ممنوعة فإن الشهرة على الكلية لا تنفع في
دعوانا في قبال اجماع عقيل الذي يدعي سلب الكلي وهو يرتفع بالإيجاب الجزئي ودعوى ظهور
الاجماعات المحكية ولو سلم فلا يحصل الوثوق به لمعلومية سنده وفساده في فهم وتدبر ومما
بينا تبين حال سائر الأخبار العامة فلا حاجة الى ذكرها وذكر ما يرد عليها وأما الأخبار
الخاصة فبعضها في موقع ورود النجاسة على الماء من دون هذه الحالة فلا تدل على نجاسة الغسالة
وعدم خصوصية المورد لا ينافيه فإن المقام ونخصص لا تخصيص واستفادة القاعدة منها من حيث
الملاقاة لو سلمت غير مجدية بحسب الكيفية وليس للقائلين بالنجاسة عليها دليل يعتد به سوى هذه
القاعدة الا اجماع التحرير والمنتهى بضميمة عدم القول بالفصل ومورده هما النجاسة العينية
في قبال الحكمية نعيا بعض كلامه صدرا وذيلا ونحن نلتزم به فإن الماء الوارد على عين النجاسة
الملاقية لها ليس غسالة اذ لا فرق في الغسالة ما يتطهر بها لا مطلقا ما يرد عليها ومثل هذه ليست مطهرة
كما يظهر من التتبع في كلمات الطائفة وتصريح بعض الأجلة الأصحاب بعد التتبع في شمول الأدلة ولو فرض
الصدق فلا حجة فيها لاختلاطها بالعين النجسة ولذا لم نعدها في الغسالة في موضع التعدد
فإن الاجماعات لا تنافي المختار بل يتمان بحقيته لو لم نقل بالدلالة فإذن يبقى الأصل المقرر بوجوه عديدة

مسئلة كعسالة

دالا على الطهارة مضافا الى عدم الدليل فى نجاستها ما يعم بها البلية ويشتد بها الحاجة كما فى
ولا سيما فى البلاد التى اكثر التطهير فيها بالقليل كالحجاز ونحوها والاخبار المؤيدة بالسيرة القطعية
على عدم التحرز من قطرات الناشئة من الغسل ونحوه لا عدم التزام المتطهرين بالاحتراز عن الرش
لتساقطها بل يعد من المجانين لو التزموا انفسهم به كما فى كلام بعض الاجلة والعسر والحرج
ولما ورد عنه فى البول الرضيع وماء الغيث وماء الاستنجاء ولا سيما بالتعليل الوارد فيها
من ان الماء اكثر ورواية الذنوب التى ادعى شهرتها بعض المهرة وحكاها فى جامع المقاصد
من ابن ادريس انها متواترة او محفوفة بالقرائن القطعية حيث عمل بها والقاعدة المستفادة
من التتبع من ان النجس لا يفيد الطهارة والشهرة المنقولة من قدماء الطائفة وان عارضها الشهرة
المحكية عن المتاخرين الا ان الاولى مقدمة على الثانية فى الامور النقلية بل ان جاء كما يظهر من ابن
ادريس فى السرائر الوارد وغيرها مما لا يخفى على الماهر المتتبع فى مطاوى الفقه ولم نقل بالتاكيد
ولا سيما المختار العمدة وتعدد الغسل فى الجملة وان فى الاناء من ماء الغسالة ثم الصب فيه من ماء اخر لا ريب
محضة وهو غير مرتبط فى الطهارة والنجاسة ومثلها حجر الاستنجاء على انهما مما لا يخفى عنهم ما شفتنا
كان يكبر على كثير لا شتهم عسيلة انعمارها فى القليل والذنب لانها لا تعد الانساه من بول الرضيع
ولكن مطلبه ان صحت ممن بشد بالجملة فى الجملة واصول وقواعد لعدان تشدد شمول ادله مطهرة ازاله ستعمل
مطهرة جارية ثبت از جهة بودن شدا از جهة مقتضى واز باب استنجاء بعموم ما معها وجله
بن تكليف بانكن از ابر منفعل سخت تنمرات وا ما ابر منفعل در حدث منعم طاهر ومعهم

لعموم الأدلة المتقوی بعمل الطائفة بل وبالاجماع منهم پس با تمکن از آن تیمم جایز نیست و در مطهریه

تبلیل مستعمل در حدث اکبر خلاف است واحوط اجتناب است از آن لتعارض الأدلة والشهرة المحکیة [زیرا که شهرت هم]

من الفقهاء المتقدمة علی شهرة المتأخرین فی مثل المسئلة مع شهرة المحققة من المتأخرین لا حجة

علینا من هذه الجهة واما از خبث جایز است عملا بالعمومات والاطلاقات مضافا الی الاجماع

المحکی واما مطهریة کثیر مستعمل در حدث اکبر از خبث و در حدث خلاف است و لهذا و هو [مسئله]

وعملا س تیمم در سعه وقت جایز است یا نه ج اقوی جواز است با عدم رجاء زوال عذر

وعدم بارجاء جمعا بین الأدلة من نفسها والحاق لجبار منع تأخیر وفیه مثل اجماع منقول [است]

یا مفید س اگر تیمم بوجه شرعی بعمل آورد و داخل شد در وقت فریضه اخری میتواند که نماز

فریضه را در اول وقت با آن بکند یا نه ج اقوی جواز است اگر رجاء زوال عذر نباشد [و عدم]

بارجاء وفاقا لجمع من المحققین و قول بجواز مطلقا کما هو معتاد غیر واحد استناد الی انه

حکم تیمم المحدث و هو منتظر فلا یشمله الأدلة در غایت ضعف است از جهة تنقیح مناط واتحاد طریق

اگر مطابقه شود از شمول آنکه گذشته از آنکه وجهی نیست از برای طهارت بارجاء زوال عذر [مقتضی]

وان جهة نیست در عدد ناز جهة بودن مثل از جهة مقتضی س الجبیرة که تیمم باید در حال

اختیار جایز است مطلق ارض است یا تراب ج اقوی انحصار در تراب است و صعید هم که وارد [شده]

تراب است بنص صحاح و غیر آن و ظاهر آن است که کسانیکه از آن تفسیر بوجه الأرض کرده اند ارباب اطلاق

که بر نزد است چنانچه از نقل خلاف حکی از زجاج ظاهر میشود زیرا که ادعا عدم خلاف بر اطلاق

ازشق

فی التیمم



از مثل زجاج بالجمله در صحاح و غیر آن می باشد و نصب عینا نبوده بلکه آنچه ذکر شد راه نداد و لا

من الشك فيقتصر على المعلوم او المظنون و هو التراب و ان كان قول المدعي الزياده مقدما على

الا انه منوط بالظن و لا ظن هنا بعد ما ذكرنا على ان ما ذكرنا على انه في تقديمه هنا شيئا لا يخفى و

اغماض شود از آنچه ذکر شد جمع بین اخبار مقتضی حمل آنست بر تراب که اقل من الشك فيقتصر

على المتيقن و اگر از این هم مضایقه شود بودن غیر تراب در عرض تراب محل تأمل است پس در حال اختیار

باید تیمم بر تراب نماید تحصیلا للبرائة اليقينية پس اولا باید تراب خالص باشد و لا دوم نیست ج در این

باب نصوص مخصوص وارد نیست مثل حجر پس رجوع بعرف است که خالی از تسامح نباشد و در عرف

اگر خلیط مستهلک باشد لذا تراب خالص مینامند پس جایز است تیمم مجازی که در آن یسیری ذلك

رمل دیگر آن باشد که مستهلك باشد بلکه بجز غلبه کفایت نمیکند و الدليل على المدعي الاول

المتكب عليه الاصحاب فانه تراب في العرف حقيقة و العسر و الحرج و الضيق لو بني الامر على

المداقه پس تیمم بر حجر و بالجمله حیوان و لباس و کلا اینها است در حال اضطرار باید و بنا بر او

تجربات بین اینها با بعضی مقدم می باشند بر بعضی ج جواز تیمم با بوره مطلوله محل نقض

و اجماع فرقه است در حال ضرورت و اما الاشكال في تقدم بعضها على بعض را در وی بعد از

تعذر تراب خالص تقدیم ارض است و بعد از آن تقدیم حجر است و بعد از آن تقدیم مدر است

مثل ثوب و لبد و اما نفس غبار اگر ممکن باشد تیمم بآنچه که در آن نشانه معینی است تیمم

بان مقدما على الجميع لانه تراب يصح التيمم به لغبار الكتاب و السنة و اجماعا على كلا نعم صعيد

وبعضی خیال عدم تحمل نموده اند از باب تفرق و انبثاث و عدم اجتماع و ابن ضعیف است جدا

وبعدازان مقام تیمم بگلاست جمعا بین النصوص والاجماعات المنقوله وعملا بالاعتبار و اقوی در کیفیت

تیمم بگل آنست که مثل تیمم بخاکست باین معنی که بعد از ضرب بدو کف کل را برود بجای نفض در ترتیب

وبعد ازان مسح نماید جبهه و یدین را کما هو الظاهر من الاخبار المؤید بالاعتبار س معتبر است در تراب

تیمم جنانکه از ج مدار بر صدق اسم است دیبوست و جفاف شرط نیست عملا بالعمومات و الاطلاقات

مضافا الی الاجماع المذکور و لاینافیه صحیحه رفاعه بعد التامل والدقة لان الحکم فیها ان یعمد نفض

التراب الذی المتجمع عنه فی منه بان لا یوجد غیر اللین ینظر الی اجف موضع کالثیاب و لبد

الدابه فیتیمم به بلی جنانکه تراب شرط است کتابا و نصا و اجماعا و اصلا و فی مدرکه دو هم چنین شرط است

که غصبی نباشد لجماعا کما فی التذکره والمنتهی و اصلا و فی عده س تیمم بر خاک وقف مثل خاک

مسجد و مدرسه و دراهها جایز است یانه ج شبهه در جواز آن برای موقوف علیهم نمی باشد لانه

من الاغراض المقصوده و لو اجالا و للاولویه بالنسبة الی جوان التصرفات التی هی اقوی بالنحو منه

کالجلوس والنوم و نحوهما و لاسیما فیما اذا صدر نیت عن غیر الموقوف علیهم فانها جایزه بالفحوی

مالم ینافی الغرض الاصلی من الوقف و هم چنین است حکم نسبة بغیر موقوف علیهم فانها جایزة

~~بالفحوی مالم ینافی الغرض~~ مام رمضان الی اصالة الاباحة و مثل اعیان موقوفه است اعیان

مدحی و معادن بجهة عامه [illegible] نقل بکله س تیمم دو ضربة است مطلقا یا یک ضربة است حکم با نفصال

است بین تیمم بدل از غسل و وضو ج تیمم بجهت کیفیت و ضع بدانست بر او تیمم بر عبیمی اعتماد و ان اول

في التيمم

اجزاء تيمم است علی الاقوی لظاهر النصوص والفتاوی فی الثانی وحمل المطلق علی المقید فی الاول
پس نیت باید مقارن وضع کفها باشد که تعبیر از ان بضرب می شود کما فی النص والفتوی
دویم ان مسح نمودن جبهه از قصاص شعر تا طرف اعلی از انف و دو طرف جبهه ان لم نقل بالکل بل هو
المتعین لعدم الخلاف فیه وان بطن غیر که ملصق است بجبهه تا طرف اسفل واجب که تعبیر از ان
بارن می شود چنانچه شبهه می شود بر کثیری از متفقهه علما ذکر ابن ادریس فی السرائر فیظن
انه المارن للاطلاق والدلیل علیه لفظة الجبهة الواردة فی النص والفتوی فان عرف لحدث
الفقهاء فی الحکم هکذا بوده بنص تغیر و همچنانکه فی العرف واللغة بلا شبهه مضاف الی التنقیح
بلازم حیث ورد فی النص ما بین قصاص الشعر الی طرف الانف سجدا دفا الرضوی النه هو معتبر
تضرب بیدیک علی الارض ضربة واحدة تمسح بهما وجهک موضع السجود من مقام الشعر الی طرف الانف
وداخل است در ان جبینین بالمقدمة ولازم نیست استیعاب بجبهه و بعد از ان مسح نمودن ظاهر ید
یمین را از زند تا سر انگشتان بباطن کف دست چپ و ظاهر دست چپ را کذلک بباطن کف یمنی و علق
مبین انکه چیزی از خاک باقی نماند بعد بعد که بان مسح نماید اعضا شرط نیست علی الاقوی واما بجب که
اگر بدل از وضو است یک ضربه کفایت میکند و اگر بدل از غسل است باید دو ضربه باشد یکی از جهه جبهه
و دیگری از جهة دو یدین علی المشهور المانور المنصور بل المجمع علیه لا عن بعض الاجلة در غسل جنابت
بل تیمم کان فی استوا اما در غیر از ان اغسال که وضو لازم دارد احوط اگر نکردم اظهر دو تیمم است
شرط یک ابدا در تیمم قصد قصد بدل لازم است بلکه و دفع حدث را می شود بان قصد نمود یا مطلقا

چنانچه جمعی از فقهاء بآن تصریح نموده اند ح قصد بدلیة لازم نیست و ان امکن ... بانکه
امتثال ببدنه حاصل نشود چنانچه بر او دو تیمم باشد یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل
زیرا که در این هنگام از باب اشتراک و تعیین نماید امتثال حاصل نیست والدلیل علیه القطع
بعدم مدخلیة قصدها فی الامتثال فیها وان کانت مجعولة ولکن لا یلزم قصد کل مجعول علی
حیال البدلیة یمکن المنع لاختلاف الاحکام باختلاف الاحوال والازمنة والامکنة فی حکم
فاقد الماء التیمم لا انه حکم واجد الوضوء والغسل ویؤید المختار التیمم للصلوة علی الجنازة فی
وللنوم والما رفع حدث مبغات بر اینکه تیمم رافع نمی باشد به اکوجه مشهور فقها و رافع تیمم است
تیمم را بلکه مستفاد می شود اجماع از ابن ثانی بر این معنی و علامه ره در تذکره صریحا دعوی اجماع نموده
و استدلال کرده بعضا جله بر این مرحله بانتقاض آن بوجدان آب ایضا و فتوی باینکه رافع طهارت
حدث است و اینکه از احداث نیست ضرورة و باینکه حدث مرتفع ممکن العود نیست ولکن دفعه نظر
بجواز منع ابد فضلا رفع حدثرا للنص والفتوی علی ان التیمم من الطهارات الثلث و کون
المتیمم متطهرا و تاویله برفع الحالة المانعة من الصلوة تعسف و انتقاض آن بوجدان آب منافاتی ندارد
زیرا که رافعیة از مقیدات است باین معنی که رفع حدث نموده تا زمان تمکن از استعمال آب مطلقا
و دعوی عدم معقولیة تبعض در آن مجرد استبعاد است زیرا که متعلق رفع عین حدث نیست و بعد از
لا تنفی بعد حدوثه بلکه اثر حاصل از انست و آن قابل استمرار و تبعض است پس محدث بودن بمجرد
ابد بنایات آسه از باب ناقض بودن اند عین حدث عود نموده تا گفته شود عود امکان ندارد

دلهان

ومکن است حمل عبارت فقها هم بر چیزی که منافات با این معنی نداشته باشد بانکه گفته شود مراد
شان آنست که تیمم رافع کلی نیست مثل غسل و وضو نه آنکه رافع نیست اصلا نشد بر بعض ظاهر و نه
من تقدم و ما تأخر چون انقصد رفع حدث شد معقولیت انست و اجماع بر خلاف در مسئله محل اطمینان نیست
و لی احتیاط در عدم قصد انست زیرا که با تعقل و امکان این قصد لزومی ندارد کافیة الغسل والوضوء و بدون
ان امتثال حاصل است اگرچه قصد اتم را این تقدیر قادح در امتثال نیست کما قاله بعض الأجلة منهای
ان الغو خواهد بود چنانچه احتیاط در مسئله متقدمه در قصد بدلیة است پس اگر کسی احداث
متعدده از او صادر شده باشد مثل اینکه جنابت و حیض و مس میت از او بحصول پیوسته ابا
یک تیمم کافی است که بجا آورد یا باید بعدد هر یک تیممی نماید ترتیب در خصوص تیمم دلیلی وارد
نیست و اگر بتداخل قائل شویم از باب تداخل به سبب منه باید باشد و تداخل در وضو ضروری
شرع و منصوص است اما غسل محل خلاف است و اقوی کفایة غسل واحد است بجهة اسباب متعدده
که هر یک سبب مستقل باشد نسبت بوجوب و لکن بقصد جمیع و لو اجمالا للاجماع المحکی و النصوص و ام
حیض مستحکم الی جنابة باشد و تصدان بخصوص نابد بالنص و الاجماع و اگر کل ندب باشد مثل
جمعه و زیارت و غیر هم اکتفا بیکی می شود با قصد کل و لو اجمالا للدوام باشد همچنین است
بالخلاف در قصد با عدم وجوب مثل جنابت و اگرچه غیر جنابة باشد مثل حیض للنصوص المتلقی
بعمل الکل لها ام او لا ذم بمی ابد اجماع وجوب و استحباب محل اشکال است چنانچه توهم شده بلکه واجب
میباید که قائم مقام مستحب نیست در تأثیر و لما هو او لا از باب لفظ اجزاء و توهم خطر است که

تداخل از باب رخصت است چنانچه تصریح بان نموده در جواهر وظاهر یکی نموده از منهاج باید
که میتواند از جهت هر سبب غسل بخصوصیها او بر دو خیال عزیمة بجمله مقتضی اجزاء دو
عدم دلالة اجزاء در بعضی وفتوی بر رخصت بلکه ایم است مستشهد علیه بار دواه محمد ابن مسلم عن ابی جعفر
قال الغسل یجزی عن الوضوء ناتمام است لکون الامر بمجرد الرخصة لتوهم الحظر کما رد الاستعمال اعم علی انه
العزیمة فیه ممنوع فانهم یرون لعزیمة چنانچه مختار بعض مدققین است وذهب الیه فی المستند لا سند
ودر کل مواضع نظر و دخالت مرتبط بالطهارة توقف بر وضو داده علی الاتری مکرر در غسل محض
جنابة بالقصد جنابة والماغسل بقصد کل که وجه انما جنابة باشد محل خلاف است ولحوظ اکثر که بهم
الطهور منوی است بان واگرچه یکی از ظاهر جمیع عدم است کما فی المستند لانقران غسل الجنابة
من حیث عدم حاجة فی الفرد المنوی عن مثله لانه کا ینبغی ان یتوهم الجنابة یمنع ان ینان لا غسل الحیض
ومس المیت مثلا در نظائر اتحاد حکم تیمم است با وضو وغسل من حیث التداخل وعدمه کما صرح به
فی الجواهر للمبلغة والزوال منها لزمها الموید تبنی بالاولویة وکلام انه الاثبات فی نصف الوضوء والغسل
من حیث کون التداخل یجب الطهارة لاحصولها وبینهما وادکا دمن الاذهان عائبة هذا مضافا الا
الرضوی الذی هو معتبر عندنا علماء حکم الله ان التیمم غسل المضطر ووضوئه وقال ایضا وصفة
التیمم للوضوء والجنابة وسایر ابواب الغسل واحد وتیمم بجای همه اینکه وضو وغسل در دو مرتبه
دو تیمم لازم است یکی بدل از وضو دیگری بدل از غسل لتعدد المبدل منه المقتضی لتعدد د
فی الکیفیة کاملا لما علم من التداخل والاصل بعان فتدبر س اگر غسل میت متعذر باشد تیمم بدل ان

ببرات

فی التیمم

باین است و بنا بر اول باید تیمم اشباه تیمم ح بدلیة تیمم در صورت عدم قضا از برای غسل کافی
وخلاف در ان نیست و مدلول غالب است باخبار عموما وخصوصا و اما عدم تخلف پس اشد اقوی
تعددات بحسب غسلها و نا بجمع من المحققین لتعدد المبدلات و الاصل المقرر بوجوه منع
الاول فی غیره محله فان عدم التطهیر للمیت الا بتمام الثلاثة لا یقتضی الا بالوحدة فان التعدد شیء
وهی شیء اخر کما فی الوضوء وغسل الحیض مثلا ویشهد بضعف المدعی عدم سقوط المیسور من
الاغسال بالمعسور نصا وفتوی مع انها بناء علی الوحدة مرکبة ارتباطیة کغسل الجنابة
والوضوء والثانی غسل المیت علی الثلاثة لا یدل علی الوحدة المقصودة کالتصریح بها فی النص
والفتوی ولو سلمت الدلالة فهی وحدها معها للتعدد کقلب الثالث ودعوی قطع بوحدة
کما فی المدارک وظاهر بانسبة ان باصحاب کما فی الذکری وکشف اللثام ممنوع است و بر فرض تسلیم
مفید نیست زیرا که ظاهر انست که استفاده نموده ناسب این معنی را از اطلاق نص و فتوی چنانکه
صریح جواهر است و اطلاق وارد مورد حکم اخر است از جهت وضوح انکه مصب ها دابانست که حکم
تیمم و دفن نمی شود با تیمم چنانچه مذهب بعض [illegible] است س اگر کسی جنب باشد و بمیرد ولکن لو آب
نیست و تیمم باید داده شود با یکی کافی است ج بلکه تیمم کفایت می کند از جهت انکه نصا و فتوی بل
غسل کافی است بلکه غسل میت که مجزی از جنابت باشد [illegible] و در مفروض از جهت جنابت دوم
وبدل و نایب بر [illegible] نمی شود و مراد وحدت اضافیه است با این معنی که تیمم جنبی مبنی مثل تیمم
میت است که جنب نباشد نه انکه بدل از اغسال ثلاثه یک تیمم کافی است ر تیمم متعدد بنابر ٦ جنبی بما

نماز باید دست جبیره دار را بتیمم بزنند و بدست خود مسح را بعمل آورند ج ظاهر نص
و فتوی جمعی از عباره مقنعه که ابهامی دارد اول است یا این معنی که مکلف بغسل او را باید دست
خود را بر آنچه یصح التیمم به بزنند و مسح را بعمل آورد و یشهد به الاعتبار لانه بدل
فعله و لیس على المتبرع تکلیف اصلا حتى یکون المیسور لا یسقط بالمعسور على ان فی مذهب بعض
المیت علیه و المسح لجابر و ضیق لعدم الحرکه و هو لها بل یمکن ان یکون فیه التعذر بل حج
حی عاجز که باید او را تیمم داد و این معنی متعذر یا متعسر است باید جبیره کرد ضرورة انه مکلف
بنا فینبغی فیه قاعدة المیسور و ضمها مضافا الى الاصل و القاعدة و اما عاجز مطلق منتفی
است فلم نجد من نص على المسئلة سوی بعض الاجله و هو مصرح بما ذکرنا و اخترنا و باید تیمم
دو ضربه باشد زیرا که بدل از غسل است و اگر شک در شمول ادله شود بجهت تعدد عموم ادله و جلی
هم محل شک است پس رجوع باصول خواهد شد و مقتضای آن تعدد است س احدکم فی ... رود هد
بعد از تیمم بدل از غسل جنابت اعاده آن تیمم لازم است یا باعث ... علاوه بر تیمم و اگر ممکن نشد
دو تیمم است ج اقوی وفاقا للمشهور اعاده تیمم است از دون وضو یا تیمم بدل از آن زیرا که
طهارت ترابیه یا رافع حدث نیست اصلا چنانچه محکی از مشهور است یا رافع استنا تمکن از طهارت
ترابیه مائیه ... لطاری شدن نواقض معهوده چنانچه موافق ادله شرعیه است و علی التقدیرین احتیاج
اما بنا بر اول از جهت بوضو ... اما بنا بر ثانی از جهت عدم دفع کلی لیس بعد از طرو ناقض عود می نماید بحالة اولی و مقتضای
تحقق ... اولی آن غسل است فقط یا تیمم بدل از آن و لحوق ... تیمم و وضوء است یا تمکن از آن و بین تیممین با عدم تمکن

و از جمله

خود جایز نیست بخلاف س توالی تیممین در بجای دو تیمم با تیمم و طهارت اختیاریه با تمکن از یکی

شرط صحت است یا نه ج اظهر در نظر از جهت استقلالیه هر یک و علم ارتباط عدم اشتراط بلکه

نصوصا و فتوی ولکن احتیاط در توالی است س متیمم اگر واجد ماء شود تیمم آن باطل می‌شود مطلقا

یا تفصیل در آن است ج اگر واجد ماء شود از دون تمکن از استعمال از جهت ضیق وقت

و نحو آن منتقض نمیشود للامور المسدده والقواعد الممهده وعدم شمول الادلة بالقدرة

و اگر تمکن از استعمال محقق شود منتقض میشود قبل از شروع در صلوة نصا و فتوی و اما اذا کان عن

و اگر بعد از شروع در صلوة این معنی محقق شود و اگرچه بتکبیره فیمضی علی المشهور المأثور المنصور

لا للاستصحاب فانه غیر صحیح هنا کما حققناه فی محله الا فلا یعارضه الاشتغال و لا استصحاب لتقدم

الموضوعی علی الحکم وهو ان ه متحکما بالنسبة الی صحة الطهارة والصلوة الا انه موضوعی بالنسبة

الی ابقائها بعد الطهارة بل للعموم قوله تم الصلوة علی ما افتتحت و حدیث تحلیله والاجماع المحکی عن

السرائر فی جعل الاستدامة و خصوص النصوص الواردة فی اصل المسئلة والتعلیل الصریح فیها

المبطل للعدول قبل الرکوع و بعده و غیره و الاجماع علی حرمة ابطال الصلوة المفروضة مع قطع

النظر عن ادلته والنصوص المتفرقة الدالة علیها من حیث الاستثناء المؤید کلها بالسمحة السهلة

فلان یجمع من اکابر اعاظم من القدماء والمتاخرین منهم الامام فی شرح المفاتیح والعلامة الطباطبائی فی المتقدم

والشیخ الفقیه فی الجواهر و بعض مشایخنا المتقین لاخبار صحیح الدلالة قوی السند الا انها لا تقاوم

ما مرّ ان اولا و ان کانت مخالفة للعامة فانها مجدیة فی مقام التعارض و لیس لها شأن المعارضة لاخبار

كلما صحت وصرحت وكثرت وبعد في من الاصحاب وسيع ولم يعلموا بها انداد نقضا والتمهل فيها

بالجمع بحمل المطلق على المقيد فرع القوة للكافية على انه يا باه السياق بالتامل بالدقة ولعل

العلة المتقدمة اليها الاشارة بل نماشى فيه طي المقابل على الاستحباب كما وقع لبعض مشايخي لو هو بينه

ارادته ابطه وتجرد للجمع ليس بحجة كما بين في ماده في الامور بالحج المفصل ولكن لحوط قبل از ذكر

اتمام صلوة است واعاده واعاده نمي شود ما دامي كه اتيم نموده واگر چه در وقت باشد على المشهور الموكد بالامور والقواعد وبه جماس دون مثبت واجب فرقت بانه ج وجوب سعوري براده

تعجيل در آن مستحب است باجماع اصحاب وامر وارد بتعجيل محمول بر بدبا استحب عملاً بانچه ذكر شد من حيث

ظهورات كاهر شان جميع المنادين وباحث كه تا ضير رجحان دارد بواسطه امر وخارج بس نقل

مت ما حد مرثه جائز است بانه ج شكي در جواز ان نيست اگر مثله نشود نقضا واجماعا خصوصا

دعموما بل كتابا وعقلا وتوهم عدم نص در اين باب غفلة است در حكم شاهد است اعتبار با تمام زكاها

وعلما وصلحا واولياء واگر مثله شود جائز نيست على الاقوى لحرمة هتك حرمة المؤمن حيا

وميتا كما يشهد به حكم قطع اعضاء الميت ونحو لدا ده نقل مر اين حاله با مثله است اگر دعوى

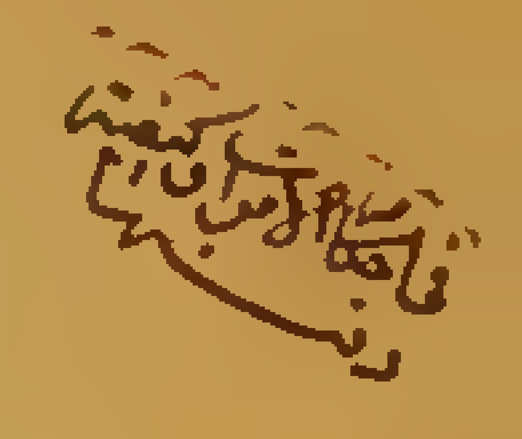
قطع بعدم مثله بس قول شيخ جعفر مرحوم بجواز نقل واگر چه قطع شود اعضاء ميت اربا

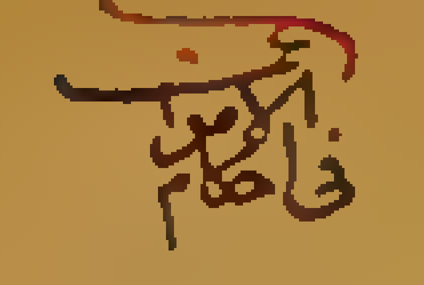
اربا ضعيف است و دليل سقيم است كه معارض بادليل صريحه تا ادلس اگر مادر بميرد وحامل

باشد چه بايد كرد ج اگر قطع بحيوة ولد باشد بحركة وغيران وبيرون اوردن ولد بدون

شكافتن جون مادر ممكن نباشد جعفار واجب است كافتند وولد را بيرون اورند واگر چه قطع بعقاداد

نزاختن





نداشته باشند بعد از آن بی غسل دفن نمایند بالنص والاجماع بل الاتفاق والاعتبار يدل عليه ايضا وحيث

اگر بچه بمیرد در شکم مادر شکافتن طرف چپ است چنانچه احوط در حقیقت است نه از شکافتن و اما اگر قطع بجهت

و لد نباشد مشکلات و استصحاب حیوة کفایه در حکم مذکور نمی کند مجیب ظاهر اخبار س اگر طفل

در شکم مادر بمیرد و مادر زنده باشد چگونه او را بیرون آورند ج اگر ممکن نباشد طفل را صحیح بیرون

آورند بهیچ وجه من الوجوه دست را در فرج داخل نمایند و طفل را قطعه قطعه کنند و بیرون آورند

در بن کار مقدم می باشند بر مردان و مردان محارم بر اجانب للنص والاجماع س شق نمودن جامه

نمودن میت واجب باشد ج دست بصورت زدن و موی را خراشیدن و موی کندن و قطع نمودن

میت بر آنها قضا و اطعام اما شق نمودن برای پدر و برادر جایز است للروایات و فعل الائمه

فی المعروف والنقلات اما برای غیر این دو جایز نیست علی المشهور فیها للنص بل النصوص المنجبرة

بعمل المشهور و للاجماع و من جهة تضییع المال لدم چنین است بنا بر اینکه اگر کاشفه از عدم رضای

خدا و اما نوحه مجوز ما کاشفه از ناسفه نمیراند جهت صفات پسندیده جایز است للاجماع والنص

فیها چنانچه جایز است اقتدا جهت بدران بالنص و غیره و همچنین جایز است گریه بر میت اگر چه فریاد نشد

باشد نصا و فتوی و الروایات الدالة علی الاولی فی قوله ... ردی بکاء النبی علیه عم حمزه و

ابراهیم س فرزندیکه سقط می شود غسل دارد یا نه ج هر گاه چهار ماه یا بیشتر داشته باشد

سقط غسل داده می شود و دفن می شود بر سبیل وجوب نصا و اجماعا و کفن کرده می شود بنا بر احوط

و ظاهر بعضی آنست که در کفن پیچیده می شود و وجوب قدر مشترک معتقد جماعت و اما آنچه بر واجب

نیست بلا خلاف و اگر از چهار ماه کمتر داشته باشد یعنی که چهار ماه کامل نشده باشد و اگرچه در چهارم

داخل شده باشد نه غسل دارد نه کفن نه نماز بلکه در خرقه پیچیده می‌شود و دفن می‌کنند و فتاواه اجماعاً

فی الکل بالاشکال الا انه اقتصار صاحب مدارک در جزم و در تأمل از جهت عدم وضوح مستند و خلو فقه رضوی

مثل کلام شیخ و بعضی دیگر غفلت است از معقد اجماع فی ملیته معتبر و تذکره س کودک چند ساله که باشد نماز

بر او باید کرد ج اگر شش ساله باشد و لیکن نماز بلا نصاً و اجماعاً و فرق نیست بین الذکر و الانثی ذکر باشد

یا انثی حر باشد یا عبد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر او واجب نیست نصاً و فتوی منا

علی الاشکال و خلافه مسبوق و ملحوق بالاجماع و در استحباب خلاف است اگر زنده بیرون شود زندگی

و احوط ترک است و اما اگر زنده بیرون شود مرده استحباب ندارد نصاً و فتوی س غسل و کفن و دفن

و نماز توقف بر اذن وارث دارد یا نه ج بلی توقف دارد علی المشهور المنصور للنص و الاجماع

اگرچه بر همه مکلفین واجبات و وجوب بر کل منافی نشده با اذن از بعضی دیگر که از شرایط

صحت کاء الصلوة و المکان المملوک او منفعة لغیر المصلی و الثوب کذلک و نحوهما نه شرط وجوب

بسم حاجة بنجاسات که از جهت نفس انتشار قوم بکار برده ماند نخواهد بود س نعم

می‌توانند دون حجاب بعضی ما عند بعضی با امر با او می‌باشد و لیکن باید مائل عمر دهند با خواص

از عقب سر ج اولی جواز است از جهت ظاهر نص بعضها منقول از فعل امیر المؤمنین ع

از غسل دادن جناب فاطمه س کفن واجب چند است ج سه قطعه که عبارتست از مئزر

و قمیص و لفافه که سرتاسری باشد که بعضی از تعبیر با آن نموده اند علی المشهور المنصور للنص و غیره

فی اللغة

ازو

و فرقی بین زن و مرد نیست علی الاقوی و لفظ موهم خلاف نیز شاذ است مثل فتوای بعضی و لکن اجتناب

در زیاده بر مسمی به ... دادن در ترکه است اگر مجودی در او بیان نیست و الا از غیر مجود و نجاة در این

که مجود را در این زیادتی دخیل نتابید **س** کفن بر که می باشد **ج** اصل کفن در ترکه میت است مقدم

بر دیون و وصایا بالضرورة و الاجماع و از اصل مال است نه از ثلث باجماع الفرقة و مثل کفن است باقی مؤنه

تجهیز میت از کافور و سدر و ... و الا اینکه کفن زوجه بر زوج است با فتوی و احوط در غیر

زوجه اناثی واجب النفقه تکفین او می باشد از منفق الا انکه ترکه ندارد للامر و البلاد لقیاس

و عدم ما یدل علی ان العلة مجرد وجوب النفقة مگر در مملوک که کفن او بر سید است مثل ذلک ام الولد

باشد و این محل خلاف نیست بلکه ادعای اجماع بر او شده و اگر میت ترکه نباشد و کسی که کفن بر او واجب

هم نباشد واجب نیست بر هیچیک از مسلمین بذل کفن و نه ثمن آن نصا و اجماعا و اکرم تکفین او بر همه کس

واجب است زیرا که وجوب عمل غیر وجوب کفن است پس میت زن خواهد شد برهنه بلکه اگر چیزی بهم

رسد که میت استحقاق آن داشته باشد ... احتیاط در این است که تملیک شود از جانب

نموده و او میت را کفن کنند **س** قرآن را بر کفن نوشتن جایز میباشد یا نه **ج** اگر اطمینان به عدم

تلویث آیات قرآنی دارد و بعد ازو نیز جایز است و الا اشکال دارد و احوط اگر ... اولی ترک است

و قضیه کفن موسی ابن جعفر ع دلالت ندارد اصلا و اما قضیه کفن اسماعیل ابن ابی عبدالله در آن جریان

... با ... نیست ... حتی در صورت تلویث دعوی اینکه در تلویث هتک حرمت نیست ... که

قصد تعلق بتعظیم و ... کرده شد ... ابن ... که در نقل ... باعلم می بندد ترک

بجهت حرمت میت با آنکه مقصود نوعی از التجا است و در اینجا نقلی نیست بلی اگر بخواهد با حتیاط
عمل نموده و مقصود هم بدست آید قرآن و دعوات از جزوهای متفرقه را در ظرفی مثل فولاد و غیر آن
گذاشته با خود دفن کند س کفن در نجاست جایز است یا نه ج جایز نیست ظاهرا اجماعا
بل اتفاقا مضافا الی الاصل بل الاصول و احتمال جواز ضعیف است مثل سنداوان از نصوص و کلام اصحاب
حال جیوه س کفن نمودن بر نوع ابریشم است یا نه ج جایز نیست بدون وقوع اشکال بالنص و الاجماع و جمعی صدر و کافور
را هم ملحق نموده اند و از شیخ مرحوم در جواهر عدم خلاف در ممنوع مستفاد می شود و لکن دلیلی
در این باب بنظر نمی آید از جهت اختصاص نص و اجماع بکفن و مفهوم موافقه مطلقا نیز بنا بر
و اولویت عقلیه قطعیه که نیست و ظنیه قیاس است س کیفیت نماز میت را بیان فرمایند ج
واجبات در آن پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است و چهار دعا اول بعد از تکبیرة الاحرام
و آن شهادتین است دوم بعد از تکبیر دوم و آن صلوة بر محمد و آل محمد است سوم بعد از
تکبیر سوم و آن دعا بر مؤمنین و مؤمنات چهارم بعد از تکبیر چهارم و آن دعا از برای میت است
و اما بعد از تکبیر پنجم دعائی واجب نیست و مستحب است که بگوید اللهم عفوک دو مرتبه یا سه مرتبه
و باکتفا خواهد شد در اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و در ثانی با اللهم
صل علی محمد و آل محمد و در ثالث با اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و در رابع با اللهم اغفر لهذا المیت
و لکن این طور در نوشتن که میت غیر طفل و مخالف و مستضعف باشد و اما در بیان ادعیه بر تفصیلی است
که در مختصر مذکور است س آیا جایز است بر اموات متعدده بیک نماز که از برای همه حساب شود ج بلی

جایز است

فی الصلوة وکیفیتها

جایز است اجماعا و نصوصا با عدم اختلاف وجه با بلکه بعضی واجب یافته نماز بر او و بعضی مستحب و اما
با اختلاف نجاة در برزه است سس جایز است اذا شد نماز جماعة در بین نماز میت اگرچه در میان
دو تکبیر باشد یا نه ح جایز است قضاء و فتوی ولکن در دعا با بطیفه خود عمل باید و اگر نفی
داشته باشد در حین دخول که مثلا با تمام نمودن نماز او و بعد از فراغ امام و قبل از تمام کردن خود
بعد خواهد آمد بنماز در برزه خلاف است و در صورت دخول باید در ابتدا با الوانی بحجیل
شارع بعمل در بر از دو در قصد وجوب و ندب خصوص سس جایز است تکرار بر یک میت نماز
با نه ح جایز است با کراهة مگر در در مثل سس کراهة بلکه استحباب در اشراف از اموات مثل
انبیا و اوصیا و علما چنانچه ظاهر می شود چنانچه ظاهر می شود از عمل پیغمبر نسبه بحمزه و فاطمه بنت
اسد و وصی ثم نسبه بیتیمی و سهل ابن حنیف و شیث نسبه آدم ع ح سلام و لعاب در نماز
با مستحب و یا فرض و جب جز و نماز است با ظاهر از ان و مع التقدیرین بمجرد تحقق می شود
ح اقوی وجوب سلام است بر نماز وفاقا للمشهور خلافا للسرایر والمدارک والکفایة للاخبار
والاجماعات المنقوله و جزئیات لذلک و از برای آن دو صیغه است یکی السلام علینا
الخ و دیگری السلام علیکم و اقوی وجوب هر دو است بوجوب تخییری وفاقا للمشهور لانه
نص غایة المراد و مخالفة القدما با جمعهم فیه غیر محقق بل باطل فاصله الموافقة ثلثه منهم
معنا کالکلینی والصدوق و غیرهما لا الاضداد المتظافره و احتیاط جمع بین هر دو صیغه است
و مقدم است اخبار اکتفا بالسلام علیکم است وفاقا للمعظم و عن المهذب انه المشهور بل زاد

اهل البیت واحوط اتمامست در مواضع اربعه بلکه بهتر است از جهت خروج از شبهه خلاف در هر دو

چه محکی از منتهی نفی خلاف از وجوب بر کاتب است بلکه منقول از بعضی اجماع بر عدم

آنست س اذان واقامه در نماز واجبست یا نه ج واجب نیست در هیچ نمازی ولکن مستحب

مؤکدات و فصول اذان واقامه چند است و شهادت بولایت جزء میباشند یا نه ج فصول

اذان هیجده است و فصول اقامه هفده چنانچه معروفست اما شهادت بولایت جزء

هیچیک نیست س استعاذه چه حکم دارد ج مستحبست باجماع علما اگرچه بعضی نسبت داده اند

او را در مسنونات صلوة س سوره در نماز واجبست یا نه ج واجبست چنانچه مذهب

مشهورست و دعوای اجماع بران جمعی نموده اند و اخبار بسیاری نیز بران دلالت میکنند

س در کدام نماز جهر واجب میباشد ج جهر واجبست در نماز صبح و دو رکعتین اولتین از مغرب

و عشا و واجبست اخفات در رکعتین اخیرتین از هر دو و ظهر و عصر و این حکم بالنسبه بمردانست

واما زنان پس جهر بر ایشان واجب نیست بلا خلاف بلکه دعوای اجماع بر این نموده اند س در نماز نیابت

شل استیجار و شبه ان در جهر و اخفات اعتبار بحال منوب عنه است یا نایب ج اعتبار بحال

فاعلست نه منوب عنه زیرا که جهر و اخفات از احوال فاعلست لحکم ادله و تاملا

است نه منوب عنه س در غیر قرائت جهر لازمست یا اخفات ج در غیر قرائت و بدلهای از تسبیح

و قنوت و اذکار و غیرها مخیرست بین جهر و اخفات بلا خلاف اجده للقاعده والنص المعمول به

مضافا الی اعتبار فی حد ذاته س در نمازهای فریضه غیر یومیه و نوافل بنا بر جهرست یا اخفات

بلا خلاف ج مخیرات بین جهر و اخفات اما آنکه مستحبات جهر در صلوة عیدین باجماع مستفیض
النقل والنص ودر صلوة آیات باجماع منقول در کسوفین وعدم قول بالفرق ودر
نوافل لیلیه باجماع ونصوص مستفیضه واخفات در نهاریه کذلک ج جاهل مقصر در حکم معذورات
بانه ج جاهل تمام و ناسی و ساهی معذورات واما مقصر معذور نیست بنابر اقوی از جهة
اصول و قواعد وعدم تمکن او از قصد قربت باآنکه قصد قربت شرط صحت عبادة است اجماعا وکتابا
ونصها بلکه عقلا وبعضی مشایخ ما ان نقل شده در بحار بعذر بودن مقصر بدلیل شمول ان
ابتدا بلکه فرموده که او عذر غالب است وصاحب جواهر اختیار کرده فتوا بمذهب او در همه
اگر قصد قربت از و متمشی باشد والا ضعیف است از جهة شك در شمول و بودن غلبه
وجودی بر فرض تسلیم نه استعمالی ومناط ثانی است نه اول چنانچه در اصول بر هن شده
وتحقق مناط نسبت بتمامیت نه مقصر ونه اعم از تام ومقصر مثل نماز در غیر اند و قربة
از مقصر غیر معقول است چنانچه اشاره کردیم باآنکه قصد آن شرط صحت عبادات است بالضروره
س حقیقت جهر و اخفات را بیان نفرمایند ج این معنی موکول بعرف می باشد واز شارع
دران بیانی نرسیده س واجب در رکوع و سجود چه ذکر می باشد ج مخیر است بین سه
تسبیح صغری ویک کبری س اقل واجب در تشهد چه چیز است ج اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله س نماز در چکمه و پوزار و کلاه و مثل اینها جایز است یا نه
ج هر چیزی که ساتر کعب است جایز است نماز دران واگر ساتر شیء از ساق باشد مثل ...

اهل البیت واحوط اخفات در جمیع آنها است بلی بسم الله در آنها از جهة خروج از شبهه خلاف در جهر و لکن
چه محکی از منتهی نفی خلاف از وجوب بسم الله است بلکه منقول از بعضی اجماع بر عدم
آنست س اذان و اقامه در نماز واجبست یا نه ج واجب نیستند هیچ یک ولکن مستحب
مؤکدات‌اند س فصول اذان و اقامه چند است و شهادت بولایة جزء میباشند یا نه ج فصول
اذان هیجده است و فصول اقامه هفده چنانچه معروفست اما شهادت بولایة جزء
هیچ یک نیست س استعاذه چه حکم دارد ج مستحب است بنا بر اجماع علما اگرچه بسیاری نشمرده‌اند
او را در مسنونات صلوة س سوره در نماز واجبست یا نه ج واجبست چنانچه مذهب
مشهور است و دعوای اجماع بر آن جمعی نموده‌اند و اخبار بسیاری نیز بر آن دلالت میکند
س در کدام نماز جهر واجب میباشد ج جهر واجبست در نماز صبح و دو رکعتین اولیین از مغرب
و عشا و واجبست اخفات در دو رکعتین اخیرتین از هر دو و ظهر و عصر و این حکم بالنسبه بمردانست
واما زنان پس جهر بر ایشان واجب نیست اصلا چنانچه دعوای اجماع بر این نموده‌اند س در نماز نیابت
مثل استیجار و شبه آن در جهر و اخفات اعتبار بحال منوب عنه است یا نایب ج اعتبار بحال
فاعلست نه من فعل عنه زیرا که جهر و اخفات از احوال فعل است بحکم ادله و تامل بیاید
است نه منوب عنه س در غیر قرائت جهر لازم است یا اخفات ج در غیر قرائت و بدل آن از تسبیح
و قنوت و اذکار و غیر آنها مخیر است بین جهر و اخفات بلا اشکال حجة للقاعدة والنص المعمول به
مضافا الی الاعتبار فی حدود آن س در نمازهای فریضه غیر یومیه در نوافل بنا بر جهر است یا اخفات ج

بلا خلاف س مجزاست بین جهر واخفات الا انکه مستحب است جهر در صلوة عیدین باجماع مستفیض
النقل والنص ودر صلوة ایات باجماع منقول در کسوفین وعدم قول بالفرق ونص ودر
نوافل لیلیه باجماع ونصوص مستفیضه واخفات در نهاریه کذلک س جاهل مقصر در حکم معذورات
است یا نه ج جاهل قاصر وناسی وساهی معذورات واما مقصر معذور نیست بنا بر اقوی از جهة
اصول وقواعد وعدم تمکن او از قصد قربة با اینکه قصد قربة شرط صحت عبادة است اجماعا وکتابا
ونصوصا بلکه عقلا وبعض مشایخ ما ان قلت مجاب بمعذوریت مقصر بدلیل شمول ان مس
ابتدا بلکه فرموده که او عزد غالب است وصاحب جواهر اختیار کرده فوت این مذهب را در نهی
اگر قصد قربة از او معقول باشد واین ضعیف است از جهة منع شمول بودن غلبه
وجودی بر فرض تسلیم نه استعمالی ومناط تام است نه اول چنانچه در اصول برهن شد
وتحقق مناط نسبة بتمام است نه مقصر ونه اعم از قاصر ومقصر مثل نادر ... اند قرینة
از مقصر غیر معقول است چنانچه اشاره کردیم با اینکه قصدان شرط صحة عبادات باشد در
س حقیقة جهر واخفات را بیان نفرمایند ج این معنی موکول بعرف میباشد واز شارع
در ان بیانی نرسیده س واجب در رکوع وسجود چه ذکر میباشد ج مجزاست بین سه
تسبیح صغری ویک کبری س انکه واجب در تشهد چه چیز است ج اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله س نماز در چکمه وپوتار وکرکابه ومثل اینها جایز است یا نه
ج هر چیز که ساتر کعب است جایز است نماز در ان واگر ساتر شیء از ساق باشد مثل

مسئول عنها بل احتیاط در اینجا ساختن شیء انسانی نباشد اجتناب است اگرچه اقوی جواز آن
وفاقاً للمشهور بین القدماء والمتاخرین لاخبار البراءة التی عملهم علیها هنا بخصوصه الّتی
عمل المشهور علیها فی الاجزاء والشرایط او الموانع المشکوکة کما صرح به بعض مشایخنا المرتضی
ویظهر منهم فی الفروع ولو کانوا مصیبین المواثیق بعد اینکه جواز الصلوة فی البطیط الذی یسمی
الکفش المعروفة الناموس ایس لخف بلا ساق وجعوی شهرة القدماء او مطلق العلماء علی نجاسه
واهیة کیف وجمع من القدماء وکثرة المتاخرین صرحوا بالجواز ثم جماعة من القدماء حکموا بالکراهة
فی الشمشک والنعل السندی ویحتمل کلامهم لخصوصیة بل هی الظاهرة منه لحمله عبارة اخری
وکنایة بلا ساق لدلیله وجهی لم لا یجوز ان یکون عندهم مثل الحریر والذهب للرجال فما
ارسله فی الوسیلة وروی ان الصلوة محظورة فی نعل السندی والشمشک غیر منجبر فلا یکون
حجة علی ان راویه لم یعمل به وافتی بالکراهة کما فی الوسائل فهم وتامل در جواز ستر با موی غیر ماکول
ومثل آن از بعضی فقها عمو ونگاه نماز کردن باشد بلکه جایز است حتی از انسان دیگر هم که
ظاهر العین باشد لاتفاق الاطلاقات نصوصاً وفتوی عنه مضافاً الی العسر والحرج والسیرة
القطعیة بل الضرورة کما فی الریاض در ذکر سجده سهو را بیان فرمایند مجرب گفتنی
بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد در سجده سهو تکبیر در رفتن هوی و رفع دست لازم
است یا نه تکبیر در آن مثل سجده شکر و عزایم وجوب ندارد نه شرعیه شرط و قول بوجوب
در آن و سجده شکر در وقت هوی حکی است از شیخ ره در مبسوط و خلاف مشهور بلکه کل اتفاق بر

کی فتنه

س تشهد خفيفه بعد از سجده سهو را بيان نمايند ج لفظ خفيفه به نظر وارد نشده است

و ظاهر در قول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد و آل محمد كه

بلكه محكي از صاحب مجالس در رياض عبادتي است كه ظاهر در اجماع اصحاب ما است و احتياط

در نقصان و عدم تجاوز از تشهد طويل است س سلام بعد از تشهد خفيف بكدام صيغه بايد

بايد ج مجزاست بهر دو صيغه معروفتين واجبتين در نماز س وظيفه در ركعات اخيره

از نماز سه ركعتي و در ركعتين اخيرتين از نماز چهار ركعتي چه چيزاست ج مخير است بين

حمد و تسبيح باجماع فرقه بنابر اختيار تسبيح مجزيست قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اكبر بلا شبهه بنا على المشهور كما عن المسائل الجامعية وعن بحر العلوم و شهرة الاجزاء بالاربع من عصر

النصره الفاضلين الى زماننا ظاهرة لا تنفع بل الظاهر الاجماع عليه في بعض الطبقات انتهى كلامه من

المعتبرة في صحة انها المحكمة بالشهرة التامة بين الاصحاب كما تقدم انفا وفي كلام بعضهم ما يحكى على غيرها

ما يدل على ان بل المناقشة محل الاثبات بدعوى الاستحباب كما بجملة الجزرية والقدح في السند بمهران بن

اسمعيل ضعيف كما بيناه مستوفى في الفوائد الغروية كالقدح في الدلالة بانه من مقام بيان

القول المجزي لا الاعم منه ومن العدد لكونه احتمالا موهوما لا يبطل الاستدلال واما

اضافه استغفار است و احوط آن است تكرار قول سابق كه گفته شد سه مرتبه س نجاست جزئي كه

نماز تمام نمي شود در آن بانفراده مانع است صحت صلوة با آن ج اقوى عدم است در جميع آنها مگر

چه از ملابس باشد مثل قلنسوه و تكه و جوراب مثل كارد و شمشير بر تقدير آنكه در محل خود بايد

وجه نه و بالجمله فرق نیست چه بر مصلی باشد و چه با او بلکه نقد جمیع الاخبار المعتبره بعضها فی

ذاته و الاخر بالشهرة س آیا واجب است سجده سهو در اعاده کلمات در صلوة یا نه و فرقی

هست بین علم بفساد ما فی بها یا نه یا نه ج اقوی عدم وجوب است در جمیع صور لانصراف

الفتاوی و النصوص عن مثل ذلک الی السهو القطعیه علی عدم الالتزام بل الاظهر الاکثر

عدم فی کل زیادة و نقیصة بحکم النصوص المرجحة علی ما بنا بها بالشهرة و غیرها بلی احتیاط

در قیام موضع قعود و بالعکس ترک ننمودن سجدات س خلی که کنزان درهم بجلی

معقوداست از آن در نماز شامل است شخص حیوان غیر ماکول اللحم یا مثل حنکرهم و اذنات دشنه انها

ج بلی شاملات بحکم النصوص و الفتاوی بلکه خلاف در این باب نیست بین فقها سوی المحکی

عن الکشفی و ما نا ها هله من تقیید جماعة من اهل العصر مثل صاحب المنهاج و شارح و شیخنا

المدقق فی جملة من رسائله و ان تامل فیه ایم فی بعضها وجهی ندارد سوای انصراف الاطلاقات

بغیر آن چنانچه بعضی مرجمعی مماشی نموده و بنظر ممنوع است اخراج دم بحیل المعینی مثل دماء

ثلاثه ربطی باین مسئله ندارد بلکه اما باید دلیل خارج است از اجماع و غیر آن س تقدیم نماز قضا

بر فریضه واجب است یا نه ج تقدیم واجب نیست علی المشهور بین المتاخرین وفاقا لبعض

القدماء کابنی بابویه جمعا بین الاخبار و شهرة القدماء علی الخلاف لو سلمت لا تقدح

لمخالفة الاخبار الدالة علی جواز التاخیر للتنبیه و الاجماعات المنقولة علی لزوم التقدیم

لمعارضته الادلة بما ذکرناه و لو لم نقل بتقدیمه فلا اقل من التساقط و کونهم اغرب لتطالب المبرع لا یرجحها علیه

لتوهینها

لتوهينها باعراض مشهور المتاخرين مع كونها مشهورة بها عندهم على ان بعضا منهم
لا يقول بحجية اخبار الآحاد كسيدنا المرتضى وابن ادريس فلعلهم لم يعتنوا بالطرف
المقابل لهذه الجهة فاذا [illegible] من انه مرجح مغلوب عليه فرضوا ان التواتر ينفعهم لا يقطع
بالحجية فانه في السند والتعارض في الدلالة وكون الثاني بخلاف الظاهر وعدم افادة الثالثة
الاطمينان لما ذكرنا في البيان في ترجيح الاولى اگرچه اولى خاهر بود خصوصا در صورتیکه
نايند يكى باشد و در هر زمان روزه يا شب از نوت شده باشد س ترتيب زمانهای که نوت شده
لازم است يا نه وهم چنين در صوم ج بلى ترتيب لازم است در نماز مادامیکه منجر بعسر
و حرج نشود واما روزه پس ترتيبى در ان نمى باشد و از متفرعات مسئله است عدم جواز نماز
گذاردن دو نفر و بيشتر از يك نفر در يكوقت و جواز روزه در زمان واحد از دو نفر
و بيشتر بلكه جايز است در قضا روزه قصد نمودن اول از براى اخر و اخر از براى اول و دليل
در نماز مفهوم اداة تشبيه و اصول استاد في عدم اشتغال و استصحاب است و بخبر ابن دو [illegible]
روزه عدم خلاف بلكه اجماع محكى و بودن ترتب در اداء از باب ضرورت وقت س غروب بچه
چيز محقق مى شود ج مشهور منصور محقق ان است تجاوز نمودن حمرة مشرقيه از قمة الراس
بسوى جانب مغرب للنصوص المستفيضه نه باستتار قرص و غيبت ان از چشم با مفقود بودن
حايل چنانچه مذهب جماعتى است و نه بسى طرف شدن اشعه از اشجار و ابنيه چنانچه مذهب
صاحب كفايه و خلافيات و نه بظاهر شدن ثلاثة انجم چنانچه مذهب بعضى است و نه بسياه [illegible] شدن

انفو سای از شرف چنانچه مذهب حسن ابن ابی عقیل است فی ما الکل مستند الی وجوه ضعیفه
لا تکافی بار دیس اگر زنان قضا شود با تمکن از طهارت شاخیاریه جایز است اتیان بقضا بطهارتی
اضطراریه یا نه بلی جایز است بنا بر مضایقه بر اشکال و بنا بر مواسعه علی الاقوی و فی
للمشهور لعمومات القضاء الاجماع علی وجوبها کما فی المستند و یلزمه الجواز و احتمال جماد
الناظر فی التیمم المضیق الوقت بالمعقت والوظیفة الادائیه فلیعمل فیها بعمومات دلالة
المعول لها بین المعظم فانه لم ینقل فیه خلاف الا عن الشهید فی بعض کتبه و عموم التنبیه اوله
القضا منه ضمنه قطعا کالاطلاق السابقه فیقتصر علی المتیقن نماز در اراضی صحاری و ابدون
استیذان ان مالک بجویز عرف با بند یا نه مشهور منصور بلکه بلا خلاف جواز صلوة است
اراضی متسعه و صحاری مملوکه چه با حیاء و چه بغیر آن اگر مانع از دخول شان حیطان و شبه آن نباشد
باشد و عدم تفصیل میان آنکه باینکه ملک صغیر یا مجنون یا سفیه است لمعظم ما مر فی الانهار و تحت الوضوء
نماند ر طلای محمول جایز است یا نه و علی التقدیر فرق بین مسکوک و غیر آن می باشد یا نه
صلوة با طلای ملبوس جایز نیست برای مردان اگر چه خاتم باشد نه وا جا عادوا اما محمول
باشد چه مسکوک و چه غیر مسکوک للاصل و عدم الشمول المؤید بما یظهر من الاتفاق سوی ما یسلم
جواز القاعده تحت التجزی و هو غیر العلیه عدالة شرط نیست در اجرای جنه ج و صوم و صلوة و سایر
عبادات یا نه اقوی عدم اشتراط است لاطلاق الادلة المؤید بالاصل السالم عن خلاف المنازع
کافة او جابرهم لا مفسخ لاعتباره لعدم السند له سوی ان الفاسق لا یقبل قوله بالاتیان بها فی دلیل

عدم الرشاد

عدم الوثاقة وهو مردود عليهم بعدم الدليل على وجوب الاخبار به كما لا يدل البرء دفاعه
حمل قول المسلم على الصحة كفعله من دون اشتراطهم فيه العدالة وبما ذكروه في القضاء والشهادة
من قبول قول المدعي بلا يمين وبينة في مواضع منها العبادات المشترطة بقصد القربة كالحج
والصوم والصلوة مع عدم اعتبارهم فيه العدالة اين منحصر هو هو فيه حد انه اشتر
بجيب خارج مثل اينكه وصيت نمايد بعبادة از دون تعيين واطلاق كه شامل غير عادل باشد
است عدالة ارباب بمعنى بودن او ظاهر الصلاح واز اهل تقوى وعالم بمسائل ...
واكرم كشف از ملكه نمايد از جهة ندرة عادل ذو قرينة كلية برين مرحلة شهادت ووجدان
وتضييق وعسر وتعطيل اكثر شود بر عادل بمعنى داراى ملكه ارباب قدر متيقن بنظر ...
وهله ... بر وضوى كوك وغيرها انها از اجزاء حيوان حرام كوشت اكر مصحوب مصلى باشد
لباس با جزء لباس باشد نماز داراى باية ج مظنون از ضوى بجيب تقييد با جزء مفيد طرنبة
كاكثر الفتاوى خصوصا بعد ورود هما في لباس المصلي المؤيد بعدم ورودهما في صحيح فيه
بل ولا ظاهر سوى خبر ابراهيم ابن محمد الهمداني مع انه يحتمل الجواب على وجه مليح برجوع
الى الوبر والشعر لا الثوب فلمراد ان الصلوة لا تجوز فيه لا معه فلا باس علم انه معمى ...
سند عمر ابن علي ابن عمر وهو مجهول واما الموثقة ان الصلوة في وبر كل شيء حرام اكله فالصلوة في
وبره وشعره وجلده وبوله وروثه وكل شيء منه فاسد لا تقبل تلك الصلوة حتى يصلي في غيره
اكله فيرد انه عليه لمكان لفظة في المعين للظرفية وكون المراد المعطوف اعني البول بمجردا

لا يوجب ظهور المعطوف عليه فيه لأنها المقدرة فيه أو لا فعلى الأول التجوز في المفرد
دون المذكور ضرورة عدم الملازمة فإن السابق لا يأباه فإن التفكيك غير عزيز في
مثلها وفي الأول وعلى الثاني يحتمل المجاز باعتبار المدخول بأن يكون المراد البول المتلطخ
به وباعتبار الداخل بأن يكون بمعنى الملابسة المطلقة برسم عموم المجاز أو مطلق الملابسة
من باب المجاز ولعله نقل بأن خيرها الأول إلى الأوسط فلا أقل من التوقف على أن دليل المنع
بل يدل على الطهارة هذا مع ما ذكرناه منها أيضا كما لا يخفى على المتأمل فيها وبأن المسالك اشهر
يكون بجوازه مذهب الأصحاب ظاهرا وبالعسر والحرج والشريعة السمحة السهلة وبأنه مما يعم
البلوى مع عدم وروده ما هو نص فضلا عن قاطع وبالسيرة جواز صلوة الشيبان والكرجه [illegible]
تشهد وفاقا للمسالك والمدارك والمفاتيح والمحكي عن صريح الشيخ وابن حمزة والذكرى لما روي
وظاهر المعتبر والجواهر هذا مضافا إلى قوله لا تعاد الصلوة إلا من خمسة والإطلاق المؤيد
بالمكاتبة الصحيحة هل يصلي في قلنسوة عليها وبر ما لا يؤكل لحمه أو تكة حرير محض أو تكة من وبر
الأرانب فكتب لا تحل الصلوة في الحرير المحض وإن كان الوبر ذكيا حلت الصلوة فيه وحمل المطلق
على المطلق لصدق في غير لحذف النصوص ولا تلبسوا شيئا منها تصلون فيه وبالأصل
وشهرته مدعاة بخلاف مستنبطات إذ إطلاق نصوص وفتاوى وقد عرفت فساده وبه
جابر ضعفها [illegible] كاسره ولكن احتياطا يجتنب لكن [illegible] تحريرها [illegible] درجات
كثيرة [illegible] ما أرانا بأنه من حيوان غير هذا النفوذ [illegible] لا الغرف

[illegible]

على تقدير اعتبار الأدلة والعرف صحيح والسيرة القطعية بل الضرورة وخارج استثناء محل
نزاع موي وناخن واب دهان ودماغ وخلط خارج از سينه وشير وجلد ونحوها از انسان
هم از حيث شي باشد وجه آن غير كلمات مضاف الى الغير نيفرها دنيتم في غيره بعدم القول بالفصل
واجماع المركب فافهم وتامل س ثوب خز مغشوش بوبر ارانب وثعالب نماز در آن باطله ج اقوى عدم
جواز صلوة است دران للنصوص والاجماع المؤكدين بعمل كل الطائفة او جلهم وبعبارة اخرى نقول
ملحق بابين ودات لدليل النفي المثار اليه وعموم النصوص الاخر وعدم جواز در اين مسئله نايد
نحو احد كرد عدم جواز در مصحوب با اجزاء حيوان غير ماكول اللحم با خبايج نوم وشعر زيرا
كه بر درمانحن فيه جزء نيابل است بخلاف مصحوب س جايز است نماز در وبر خز خالص از
وبر ارانب وثعالب بغير ابر در بانه ج جايز است تضا وقتى واشكال وخلاف شاذ است
ومدار دران بر صدق عرفى است واگر چه نصوص وكلمات دراينا مطلقا وارد ودر حكم دبر است
جلد ان لظاهر الاخبار المؤكدة بعمل المشهور كما عن كشف اللثام بعد وغيره من دعوى اخر كما لا يخفى
على الناظر في الاخبار خلافا لبعض من نفى الخلاف في العدم وهو س جايز است نماز در فرو سنجاب
بانه ج اظهر جواز است للنصوص المستفيضة والاجماع عن بعض الاجلة المؤيدين بعدم الخلاف المحكي
عن المبسوط والنهاية المحكية في كلام جماعة دانستها لما يعم ما لا يتوب احد من الطايفة وهو جواز
الصلوة في الفنك والسمور غير في دخ نيا ما امرناه في المسئلة كاحتمالها التقية كما لا يخفى على
الماهر ولا يوهنها عدم الخلاف المحكي عن الحلي كنقل المنع عن الاكثر كما في كلام جماعة كما لا يعارضها الاجماع

المحکی عن ابن الزهرة والرضوی لان الظاهر المصرح به فی کلام بعض الاجلة انها مستنبطة من اطلاق
المنع فیها الا بوکیل لجمیع من یجوز استنابته وهو کما تری لا یدل علی هذه المرحلة کاطلاق النصوص المتظافرة
فکلاهما مخصصان بما ذکرنا من الادلة والرضوی علی تقدیر الحجیة لا دفع له فی مقابل ما مر الیه الاشارة س
اگر کسی یقین نماید اعتبار شرط رضا را در شکی که بعد از آن منافات استیجار حیوان متحقق نمیکند ج
اقوی تحقق آن است بر رفع واشتراک کاملا للروایة المحمولة علیه من باب المجاز المنادفة لتعذر الحقیقة
بعد القابعة المؤیدة بالشهرة الظاهرة المدعاة فی کلام بعض المهرة المحکیة عن الاخبار المؤکدة بالاصول
القطعیه واگرچه ذکر و دفع آن است سواد در سجده هر خلیفتی نباشد و حقیقه ان را حجر وضع جبهه
دانیم س صلوة در جوف خانه مکه چه صورت دارد و هم چنین در سطح آن ج نماز در هر دو صحیح است
علی المتن المنصور للعموم بخصوص الا انکه معتبر است در صورت ثانیه که شیء از بنا او خارج
از بیت نه شود در هیچ حال از احوال پس باید تقدری که چنین حالتی در نتیجه از بیت نه بیش
روی او باشد واولی ترک نماز واجب است در جوف آن مکه و در سطح آن در حال اختیار س
اگر با استصحاب طهارت شروع نمود در صلوة و در اثنا شک بهم رسانید در تقدم و تأخر طهارت
انصاف آیا این نماز صحیح است یا باطل و بنا بر اول از جهة نماز بعد احتیاج بطهارت هست یا نه
ج اقوی بطلان صلوة است در اثنا و اصالة الصحة مثبت است در اثنا عمل چنانچه در محل
محقق شده پس حجیت نیست و اعتبار ندارد و حکم میشود که محدث است مثل صورتی قبل از شروع
در صلوة علی التحقیق بلی اگر طهارت شک بعد از فراغ از صلوة باشد نماز صحیح است از جهة قاعده
شک بعد از فراغ

سئل بعد از فراغ مثل مسئله سابقه وتلازم واقع بين صحت صلوة و طهارت فادح نيست چنانچه
اشاره باشد و از بنظاهر بيند حكم شكند بنفع بطهارت وضوء در اثناء صلوة ولكن محدثات
بحسب قاعده وبا بطلان تعجيل اعاده از جهت نماز بعلت الاقوى وخيال عدم احتياج بطهارت
از جهت نماز بعد چنانچه مختار بعض اجله استاد جهت بلازم باطل ومخالف اشتباه العمل ونواقض
س در سجده ايات سور عزايم واجبات كذا در مواضع سبعه مثل سجده نماز باشد
ج اقوى لزوم ان مييابد الى [illegible] المفهوم النص المنفصل بل عدة الصحيحه وان صحّ
القطعيه وعدم لزوم ان الى بر الحاجة باشد للنص والاجماع ظاهر كلام العلامه طهارت
از حدث وخبث واستقبال وتكبيره نيز هرى سجده عزايم ودفع اذان لازم استناخ
ج المشهور المنصور بل بلا خلاف في الاول والثاني غير كيفية في الرابع عدم الوجوب
بلكه احتياط در رابع ترك شده اما خامس مستحبات واحوط عدم ترك است سجده عزايم
واجبات بر نادى ومستمع بابر سامع هم واجبات وجوب ان بر اولين منصوص
واجماعات واما ثالث شاين نصوص مثل اجماع در ان متعارضات واحوط عدم ترك است
س وجوب سجده عزايم فوريت باشد ج فوريت از دون خلاف س اگر كسى در حالت
كه شخص نماز ميكند بگويد سلام جواب او واجبات باشد ج اقوى وجوبات وفاقا لجمع من المحققين
منهم صاحب المستند والمنهاج از جهت صدق تحيت چه سلام كنند عرف تعبير باشد وچه قصد
حذف خبر كرده باشد وچه نه زيرا كه معتاد صحت عبادات تحيت در لغت عربيه يكى نيست اين

عرفا ولغة فى لغة القاموس التحية السلام فان الظاهر منه انه اظهر افراده اللهم الا ان يق

انه اسم لصيغة مخصوصة ديرده بيان مادة السلام منه فيه فانه لم يذكر اصلا فتهم پس

احتياج نمى باشد باينكه مسلم نحوى بشد و قصد حذف جزء داشته باشد چنانچه بعض اجلة فقها

اختيار فرموده و مفتى بر بعض مخفى از مشايخ حضرات چگونه چنين نباشد و حال آنكه

حذف مبتدا و خبر و امثال ان صناعى است و الا اهل لسان مبتدا و خبر و حذف را بر نمى خورند

و نميدانند و در عجم اين لفظ اعظم است بجهت تحية ان سلام عليكم چنانچه بر متدبر

ظاهر است و از اين بيان ظاهر شد كه در عرفها از بطريق اولى واجب است و خيال آنكه حقيقت

شرعيه در تحية ثابت است مطلقا يا در خصوص صلوة ان شامل مثل بر نذيف مدفوع است با حمول

تعلية يلى در خصوص صلوة مماثلة وارد شده است بجهت جواب و اين دخلى با آن ندارد در جواب

سلام در نماز بايد مثل بجهت بى باشد كه از مسلم صادر شده با اين معنى كه نه اولى انا و بايد و نه

احسن منى آنكه حرف ترتيب زياد نمايد و هم چنين در تقديم و تاخير جار و مجرور بايد انوى

وفاما للمشهور منهم غير واحد من اجلة المتاخرين كالسيد وه فى السؤال و فى الجواب والشيخ الفقيه

فى الجواهر اعتبار المماثلة المذكورة للنص الظاهر فيه لو لم يدع الصراحة بالسياق والقرينة حيث

انه امر الامام عليه فى الجواب على مثل الصادر من دون زيادة و نقصان و تقديم و تاخير

قال يرد عليه بمثل ما قيل له مع ان رد بمثل فعل الاحسن لا الاولى و دعوى ظهور ما نقل فى انه لا يزيد

عليه و رحمة الله و بركاته كما فى المنتهى مدعيا انه جمع تام بين الاخبار و نفى ان لا بانى

بالارنى

بلا ادنى كما فى كلام لبعض اخر خلاف ظاهر لفظ المثل ولو سلم النص فمجبور بالعمل ولو تنزلنا
فلا اقل من الشك فاصل الشغل وبرء يقتضى ما ذكرنا واطلاق الآية والروايات مخصصة بالصحاح
فلا يكون حجة والخبر المخالف محمول على المتعارف فى ابتداء التحية لو لم نقل بظهوره فيه حيث ان دل
والاجماعات المحكية المسئلة س اما نفد بعد تحية ابتدائيه مثل سلام كه مبتداء من غير فعل جزات
بجهة صناعة نحو در حكم ذكرات باين معنى كه اكر چنين سلامى بر نماز كننده شود بايد جواب سلام عليك
باشد يا در جواب سلام تمام صحيح است ج اكرچه اين فرع را بخصوص متعرض نشده اند
ولكن اظهر در نظر احقر اقتصار مصلى است بر سلام مثل سلم نظر الى ظاهر ما تقدم من النص والاجماع
بل صريح ذيل اكه فرموده اند ره نمايد مثل انچه كفته شد از براى او وواضح است كه خبر مذكور
مذكور نيست و بودن محذوف كالمذكور موجب مقوليه نمى شود بالفرد كذشته از انكه
محذوف در جائى كه قرينه نباشد محتمل است عليك باشد ومحتمل است عليكم باشد النعليم اكر مسلم
اولا بكويد بجمل ما اذا نباشد ذكر انا و اكر بكويد بجمل اولا باشد پس يقينى باشان مماثل هم نميرسد
وما لا نكه مماثلت تامه شرط است ومعتبر چنانچه كذشت پس قول باينكه مصلى سلام عليك بكويد
چنانچه بعض مشايخ مدققين اختيار فرموده خلاف مقتضى دقت نظر است و اكرچه بر وجوب
بنظر مى ايند س اكر مسلم عليهم جماعتى باشند چه در نماز باشند وچه نه بجواب از يكى
اكتفا مى شود يا هر يك بايد جواب بدهند و همچنين اكر مسلم جماعتى باشند يك جواب كافى است يا عدم
جواب لازم است بجهت تعدد ايشان ج جواب سلام واجب كفائى است بلا خلاف اجل نصا و فتوى

کره بدبیکی از ین دو نماز صحیح است لعدم القائل بالفصل وغیرها ولکن مصحف کرده است

مرحوم نقد س ایادی که در مجمع غرایب لازم است بانه و بر تقدیر لزوم خصوصیتی دارد

بانه ج احتیاط اتیان بذکر است و احوط اتیان با نور است مثل سجدت لک یا رب تعبدا ورقا

لا مستکبرا عن عبادتک ولا مستنکفا ولا مستعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر س فعل کثیر

مبطل صلوة است بانه و بنابر اولی یا بسلب الموضوع است یا از جهة دیگر ج مبطل است اجماعا محققا

ومنقولا مستفیضا ولکن تحقیق آنست که از باب رفع توالی در اقوال و افعال یا محو صورت صلوة

مبطل است نه از باب موضوعیة لعدم ورود لفظ الکثیرة فی النصوص الواردة فی الافعال الخارجة

وبالتامل فیها یستفاد ما ذکرنا وان کانت فی الباب موهمة للعنوان الا ان التزامی در دعوی الاجماع علی القضیة

اللفظیة ممکنة مثل کل عقد یضمن بصحیحه یضمن بفاسده کالاتمام صاحب المستند الا ان دقة النظر یدفع

ولا اقل من الشک فنرجع الی القدر المتیقن ت بکاء در نماز مبطل است یا نه ج بکاء اگر از جهة اخروی بوده

اخذ به مثل ذکر جنة و نار و امثال اینها مفید است بکاء بر جنة تم از جهة فوت منزلة او در نزد خدا بوده

مبطل نیست نصا واجماعا واگر از جهة دنیا و امور دنیویه باشد مثل طلب ولد و مال یا تلف

ابنه و از جهة محض اثار دنیویه باشد فی انها مبطلات روایة وفتوی و در کریه بحسب صدق

عرفی شرط نیست صدا و آواز الا انکه مبطل ان است که با آواز باشد که تعبیر از آن ببکاء ممد

می شود چنانچه در لغة است المشهورة المحکیة فی الحدائق المؤید باحتمال کونه مقصودا فی النص

والفتوی بل وجدانه فی بعض النسخ الصحیحة من الشرایع وغیرها والاعتبار الکاشف عن

الاخبار

الاخبار لو سلم ... بیان نماید حکم ضحک در صلوة را ج تبسم در نماز مبطل آن نیست نماز نیز

و محکی از جوهری تصریح آن است که تبسم است حیث قال انه دون الضحک ولکن صریح قاموس خلاف اوست

در ضحک می‌باشد حیث قال انه اقل الضحک و احسنه و هو دال بر خلاف است و اما قهقهه نماز را باطل

مینماید اگر بروجه تعمد باشد نصا و اجماعا محققا و منقولا و اگر بروجه سهو باشد پس نیست

للاجماع المستفیض النقل بعد عدم شمول النصوص له بوجه ولو سلمنا الشمول فهو مقدم علیه بل الظاهر ان فیه

من المدعین له الشیخ ره فی الخلاف واضطراب در حکم عمدا است بمذهب ابی حنیفه انه لم یقل بالکل لاطلاق النصوص

والاجماعات بل ربما المدعیة مطلقا کلا انهم یظهر از اجماع بحضرت ما اخذنه بین تبسم و قهقهه عرفیه

که اقرب از ضحکات است تحاذی در اجتناب از آن می‌باشد نه آنکه بحسب نصوص چونکه در مقام بیان فرق

نه بر تبسم و قهقهه مختار است خلاف در تبسم بحسب اعاده را باید که مراد از تبسم خنده باید کرد که

آواز نرسد و از قهقهه خنده با آواز و محتمل است خلاف در قهقهه باید که مراد از قهقهه

خنده اصلا المنسبة و ترجیح داشته باشد باید و ترجیح اول ظاهر است در جواب آنها که موجب آن

آن می‌باشد بنزد شیخ فقیه ره نام است و از خنده بین تبسم و قهقهه است ضحک مشتمل بر صوت

و ترجیح تعدیه هم چنانکه شود ... از خنده و ... شود ... در بعض شود ...

منع نباید خود را از اظهار ... این معنی ... در نماز ... که ... ابن ...

تبسم است نه قهقهه ... حرام است ... ج ...

علی ان ... الامام ... الآیة الی ...

بجادهم ومنهم من يشترط اهل الحديث انه وشهرة بخلاف اگر تسليم شود فادى نسبت لمطلوبية السند فاجماعى

هم ممنوعات ودرين معنى رجوع بعرف عام مى شود نه عرف خاص اهل موسيقى لعدم اختصاصهم بالحجية

وحرام است حكم حتى در قرآن وتعزيه لاطلاق الأدلة وعمومها وتعارض نسبت بين ادلهٔ قرائة ومستحبات

وادلهٔ حرمة غنا فانچه توهم شده بعضى منعجر للملكة العربية فان من خلى وطبعه يفهم ان القرائة

المطلوبة هى الخالية من التغنى كاتمام المعصية وله نظاير كثيرة فى الفروع لا تخفى على المهرة بلى جايز

است در مواضع مخصوصه مفصل من اراد الاطلاع عليها فليرجع الى كتابنا المكاسب [illegible] احكام شكوك

در عدد ركعات را بيان فرمايند [illegible] رجوع بنخبه شود كه در آنجا بتفصيل كرديم [illegible] اگر يكى كمتر

از نماز را سهوا ترك نمايد بفصل طويل بعد از آن چه كنند اگر يقين بنقص يكى كمتر ركعه مردد بين صلوة قبل وبعد

باشد حكم چه چه است [illegible] در صورت اولى اگر منافى عمدى يا مطلقا مثل حدث بعمل نيامده ركعه را

بجا آورد ودر صورت ثانيه بنقيب مذكور ركعة بقصد قربة بعمل آورد ومن بعد هر دو نماز را

احتياطا اعاده كنند [illegible] حكم شك در افعال صلوة كه شامل تعدد هست بيان فرمايند مثلا فعلها

چه ركن وچه غير ركن وچه در ركعتين اوليين وچه در اجزاء اگر قبل از دخول در غير باشد

ابدا ندارد [illegible] اجماعا وقضاء صلاة ولا عود اگر متعلق ان كرده تدكر ده باشد واما اگر شك در صحة

وفساد مثل اينكه در قرائة اشتباهى دارد كه تكبيرة الاحرام را بجا آورده ولكن نمى داند كه صحيح بجا آورده

يا فاسد بعضى فقها مثل شيخ در بعضى جاها حكم فرموده باينكه قرار بر صحة بگذارد از باب نقل ملم وليك

داوردان حجة شمول ادله نادر داود بز [illegible] در كلام بعضا طبه بيان است نه مفهوم موقنهم ودعوى قطعية

ولارد

مشكل لأن اللهم إلا أن يدعى عليه الاطلاع البسيط لو المركب بخصوصه وأيضاً بالحرج وغيرهما ما جعلوها

مدركا للمسئلة وليس ببعيد فتأمل والتحقيق كونه مثل الشك في الإتيان به وعدمه لا حكم به

صريحا شيخنا المدقق في بعض رسائله عن غير نزد وقع اگر داخل شود در شك بعد از فراغ اعتبار

ندارد ولى مدرك اين قاعده در اجزاء عبادة اشكال دارد و اگر بعد از دخول در غير باشد اعتنا نمي

نمايد بنا بر فتوى ولكن حكم اختصاص دارد بجائي كه اشتغال به غير از افعال معهوده مرتبه باشد مثل

تكبيرة الإحرام وقراءة وركوع وسجود وتشهد وسلام وشامل نيست مقدمات آنها را از هوى للسجود ونهوض

بقيام وغير اين دو وهم چنين اجزاء آنها را مثل آيه نسبت با آيه بلكه سوره نسبت به آن نحو

النصوص عنها وعدم شمولها لهاتين موثق محمد كما انكشف فيه ما قد مضى في منه لأن المعنى فيه إذا

دخل في غيره كما على أن الأخبار يفسر بعضها بعضا وصريح صحيحة زرارة في الدخول ويؤيده قوله نقل

بالدلالة موثقة البصري رجل رفع رأسه من السجود فشك قبل أن يستوي جالسا فلم يدر سجد أم

لم يسجد قال يسجد قلت فرجل نهض من سجوده فشك قبل أن يستوي قائما فلم يدر سجد أم لم يسجد قال يسجد

ولا ينافيه الأخرى رجل أهوى إلى السجود فلم يدر ركع أم لم يركع قال قد ركع لعدم الدلالة على ادخالها على

أنه دخل في السجود وما كان خلاف الحكم جاء بهذا وبين سابقتها الجمع بأنهما من واد واحد والتفكيك

بعيد ولو منع فأدخل عنها التلبس لا سابقا التخصيص في الأولى فأنهم به فرق نيست بين واجبات ومستحبات

پس اگر بعد شروع نموده شك نمايد در قرائت اعتنا نكند للشمول ولو ضويق منه فالقرينة في صدرها كصحيحة

للزهاب الأذان والإقامة ومختار اكثر مخالف فتوى جد والصحابة ناجلاست ولكن خلاف مشهور نيست

الا هو فى صورة ورود التوالى بينهما الاثام على ما قررناه والشادة الحلى وخيال زياد فى ذكر دها بعض صور

سل بكه از قيام برود بركوع و بمجرد ركوع نرسيده برود بسجده به وجهات اولا زيرا كه ركوع مركب

بكوبهم نقوم تحقق قيام متصل بركوع است و از بن جهت است كه بعض متاخرين در تفسيران در قوده بمعنى

ذكر عه من قيام پس قيام متصل به ركوع حاصل نشده ونا با معتبر استنظات القناده على ان يحمل سجده

باقى مالم يركع وهو اعم من ان يهوى من القيام الى الركوع ولم يبلغ الحد لصدق عدم الركوع

فيه وبالجملة صور المسئلة ثلث الاولى ان يقوم ويتذكر لسهو السجدة بمحض القيام لا اشكال

فى الصحة نصا وفتوى الثانية ان يقوم ويقرء ويهوى الى السجود من دون قصد ركوع

والظاهر فيها ايضا الصحة لما بينا الثالثة الصورة بحالها الا انه اهوى الى الركوع ولم يبلغ الى

حده فهوى الى السجود وهو مشمول للقناده ايضا كالثالث ولو قيل بان هذه السجدة منوية

بقصد الركعة الثانية فكيف تحتسب من الاولى فان ما قصد لم يقع وما وقع لم يقصد فيجاب عنه بان

امثال هذا القصد من الدواعى لا المشخصات فلا يقدح كما يظهر من تضاعيف كلماتهم ويقتضيه النظر

على انه يمكن دعوى السيرة القطعية على عدم كونه قادحا وصحة العمل عبادة كان او معاملة فتدبر

س ٭ چه مى فرمايند در نماز جمعه بجهت وقتها وقت آن قبل از زوال است يا بعد از آن بيّنوا فلكم

و اگر چه عزيز مختصر دو ركعه باشد مجزا است در آن بين قبل و بعد زوال على الاشهر الماثور المنقول الا

انكه قبل بهتر است ٭ س اگر كسى كه سهوا از سجده ومكان مزاحمة نماز ملحق اند در مكان صحيح است يا نه

ج ٭ اقوى بطلان صلوة آنست يا به شد لتعلق الحق به للاولى بالسبق وكونه كالنائب غاصبا له فتبطل ودعوى دفاع

حتى اذا نفع

حق باذعاج و مزاحمه و اگر چه اثم و معصیت کرده و بودن دوری دوری میان هنگام احق بان مکان حتی انکه
از برای اولی جای نیست مزاحمه مثل بعباره جاهه مختار شیخ مقیمات در جرا و بوجه است لاصل برائه الذمه
والعمومات الادله وعدم السمومة الثانی وعدم توارث حق مسجد و مدرسه و رباط و نحو اینها دلالة
عدم حق از راس می نماید کما لا یخفی س امام راتب اگر کسی مزاحم شده نماز او صحیح است یا نه ج
اگر مزاحمه آن دون سبق باشد از امام نماز مزاحم صحیح است دیگر که امام راتب اولویه
دارد در امامت از غیر اینها و فتوی بتفصیل س کثیر الشک چه حکم دارد و آیا حکم آن در سهو هم
جاری است یا نه ولاختصاص دارد حکم مفردات بمحلی که نسبت آن کثیر الشک است یا در غیر آن هم
جاری است و مدار در کثرت شک بعدد مرات یا خصوصیت دارد ج حکم کثیر الشک است که اعتنا نه
و بنا بگذارد بر وقوع مشکوک فیه نقاد فتوی و اجماع کثیر الشک السهو در قبال شک جاری نیست
علی المشهور المنصور بلکه حکم آن حکم کلی منفرد از برای سهوات د مختص است حکم آن بمورد
که کثرت نسبت آن محقق باشد علی الاظهر و در غیر آن عمل بموجب حکم کلی از برای شک میکند
و مدار در تحقق کثرت شک عرف است علی المعروف و بعضی در خصوص مینه الا انکه مجمل است از
جهت لفظ ثلث از باب بیان بعض مصادیق عرفیات ظاهرا س کثیر الشک اگر اتیان بمشکوک
فیه نماید عمدا صحیح است یا نه ج اقوی بطلان و فساد است لظاهر الاخبار و التعلیل المؤیدین
بالاعتبار س در محلی که قرار بر این بگذارد کثیر الشک که مشکوک فیه را بجا آورد و باعث فساد
شود حکم چه است ج در چنین محلی بنا بر عدم وقوع و صحت بگذارد س اگر در جماعت امام با ماموم

شک کند در عدد رکعات و اداء دون تردی یقینی دانسته باشد که در حالت دیگری منفرده یا با تمام فرادی جماعت

یا با ظن بهم خواهد رسید بعد از این آیا جایز است در حال شک مشغول بفعلی باشد یا نه (ج) زیرا که

مذکور جایز است اشتغال بفعلی که جای آن باشد بر فرض علم یا ظن در هم چنین است حکم اگر احتمال استقرار

شک را بدهد و بر فرض زوال شک جای آن فعل باشد این در صورتیست که بترددی در حالت رجوع

بر آن بدیگری چیزی و شکی نیابد و الا غالبا در ترددی در رجوع است مگر آنکه زوال آن از میان برود که در آن

صورت جایز است اشتغال بآن اگر جای آن باشد بر هر تقدیری اگر چه لزوم نماز و انقلاب امکان

باشد زوال یا بشنا چنانچه گذشت تنبیه (س) مساوات ماموم با امام جایز است یا نه و بر فرض جواز

مساوات عرفیست یا خصوصیت دارد (ج) اقوی جواز مساوات است علی المشهور المنصور بل ادعی الاجماع علیه

المراد بوجه آخر و معیار مساوات عرفیست و خصوصیاتی که در کلمات فقها ذکر شده ظاهرا از باب

مصداق عرفی باشد و احتیاط شدید در باب تقدم امام است بر ماموم بیشتر (س) نماز آیات حتی زلزله

واجب فوری است یا نه (ج) اقوی فوریت است در آن حتی زلزله الظاهر الاتفاق علی الفوریة بل المشهور لولم تدع

الاجماع کما یلوح من بعض العبارات وصحة ادا بودن نماز زلزله در تمام عمر لاکلام فیه بر خلاف نماز دیگر چنانچه

تزلزل نموده بعضا جمله وجوب است از صاحب مستند و بعض دیگر قائل شده اند باستحباب فوریة لاطلاق

الادلة والاصل با جرا یتحقق به نماز واجب است اگر بعد از وقوع حاصل شود یا نه (ج) اقوی

عدم وجوب لظهور الاخبار فی العلم و لا اقل من الشک فیقتصر علی المتیقن و فرقی نیست بین زلزله و غیر آن

مثل کسوف و خسوف که بعد از تمام شدن بهم رسد واجب نخواهد بود مطلق زلزله و کسوفین اگر بعد در وقت یکی قضا

ان لازمست واگر بعد از حال گرفتگی علم حاصل شده باشد للاجماع والنصوص جماعة مخصوص در جزوی اگر تمام شده در وقت
ابد ونکرده واما اگر تمام نشود قضا ندارد دعوی لاخلاف فیها جماعة من الاخبار بمعونة الشهرة ونفی الخلاف المحکی فیها بل الا
لاجماع مضافا الی القاعدة للفوت بعد الوجوب فی الاول وعدم سببه فی الثانی المجلس اگر زلزله شود
وفصلی بقدر ادای که گنجایش نماز از بالاداب داشته باشد بجا باید آورد فانا اگر زلزله شود ایا یک نماز واجب
یا دو نماز ج مسئله را اکثر بنحو در کتب مبسوطه متعرض نشده اند بلی مرحوم الحاج سید محمد باقر
طاب ثراه در سؤال وجواب مسئله را بتفصیل متعرض شده بیان فرموده اند باین طور که تعدد زلزله یا به
نحو است که بعد از اول نماز کرده باشد وثانی یا بینهما وسعت نماز را داده باشد بنابر اول نماز متعدد است
وبنابر ثانی یک نماز کفایت می نماید وبنابر ثالث یک نماز واجب است ودلیلی بر تفصیل ذکر نفرموده اند و
در این باب بحث تمام اصول وقواعد است ولازم وجوب نماز شده است در صورت سعة ما بینهما چه بکند
وبعد از آن شود چه بکند وتداخل در صورت ثانیه حذف اصل وقواعد است ثابت نیست واما در صورت
عدم سعة ظاهر وجوب یک نماز است از جهة ان الزلزلة الواحدة لا تحقق بعد الشک بالنسبة الی الاثر ولی دلیل لزوم
بدل علیه خود به صلواتها کما مرت س وقت صلوه ایات ایا کی است ج وقت در کسوف وخسوف
اول شروع گرفتن است تا وقت شروع در انجلاء بمحض وجود کسف است واگر بعد زیاده مشغول باشد نماز نشود
واجب حتی شروع در انجلاء است یعنی مجزی بودن ان نماز وقت نه عدم جواز تاخیر از ان چنانکه
تاخیر تا بعد فانا تمام شود بتمام انجلاء صحیح است علی المشهور المعروف بل المجمع علیه وبعد از بر نفسیر
بعضی وقت ندارد واما زلزله اگر چه نماز ان واجب فوری است ولی موقت نیست باین معنی که قضا شود

غالبا مثلا نماز جمعه بلکه مورد عمل اجزاء و صحت آن معاینه بعید او و مثل ... اشیائی که لفظ ... شد نماز ... باد
صاعقه ترسانیده بلکه و سیاه و ... مخوف ... اقوی ... بخلاف ... کیفیت نماز آیات است
ایات که امثال ادوار

مم

بیان فرمایند ج در رکعات آن دو شکوع ... بعضها و اما آنها و اجزاء آن بجهت وجوب
در هر رکوعی بجا آورند اشکال است خلافا بجهت احتیاط ... هم چنین است بلکه تبعیض و تفریق سوره

فی صلوة الجمعه

در آن بطور معروف جایز و مفصلات ... نماز جمعه در این زمان واجب است ج وجوب عینی
منفی است باجماع منقول و اما وجوب تخییری اگرچه محکی از اکثر است کلام الریاض و ان شهور
کان کلام آخر و ان نظر نمیرسد المستند بلکه از صاحب جواهر چنین ظاهر میشود که دلیل علیه
بخصوص مستفیضه است محل اجماع ذکر ... و نقل مذهب است و اثبات معنی استحباب و لکن ...
موثوق به ندارد لاجنبیة الاخبار المطلقة عنه و ظهورها فی العینی و اما خبر زراره و ...
محتمل تقیه است و بعضی ... تعبیر بالتقیه بالظهور ... خلاف اطمینان اشکال دارد
از جهت مخالفت کثیری با بودن بعضی ... عین ... و لهذا ... مستند و ظاهر ...
نفی است کفرها ... واحد من الاصحاب ... اصول و قواعد شرعیه است بلکه الادله
دال بر وجوب ... پس ...
تبعیت للذهاب بجماعة الی الوجه ... حال الغیبة و ان اختلفوا فیه باشتراط الفقیه فمنهم من صرح
بالعدم کصاحب الکفایه و منهم من قال به کالشهید ... تشریعیه ... چنانچه محقق ...
در ... و ظاهر است ...

بحرمت

في مطلق الـ ... لعب

بجریده است و بعضی نیست در صحرا بلکه محض قول ناشی از توقیفیه عبادات است پس آنچه معتبر و راجح است

[illegible] است در بنیان غنه و ... تکرار از سلطان عادل که نه وصی

نیست للاصل المؤید بظهور الاجماع لو لم ندع صریحا س ره صلوة عید بی ماموم قرائت با حمد یا

ج سقوط قرائت از ماموم و تحمل امام قرائت را از سلما بشفقتها شجا بجز کما هو مجبوط از مدارک

وکفایت و اشکال در تحمل تکبیرات و قنوتات و احتمال داده است شهید در ذکری تحمل قنوت را

و ابن صفیات و مثل عید بی است صلوة جمعه و اما علما بظهور از اصحاب و عموم الدلیل

س حا در قرائت لازم است ادای حروف از مخارج با نحو قرار علما قرائت حکم بلزوم ان نموده

اند باید بجا آورد ج او نیم فان لغیرهم من المحققین کصاحب الکفایة و المفاتیح والمنهاج

وجوب ادا حروف است عن الجواهر و المستند فیمنع وجوبه لزوا جب ... اهل عربیة و قراء اتفاق بر وجوب اداء شنه

از مخارج نموده که باشند وجه نه و الدلیل علیه الملازمة لتحدید السورة و غیرها و القرآن علی الموضوع و المؤدی کلا ذلك
شمار شوند از یکدیگر

فیشمل الاداء عرفا و الملازمة منحصل الامتثال الناشی من الاجزاء وغیرها و دعوى کون العدق

من باب التسامح ناسح لا ينبغى لمثلها الا ان دعوى الاجماع من الفقهاء على بعض كاهل العربية القراء

كلا شك الوقف بالحركة والوصل بالسكون و بالجملة المعيار صدق الموضوعات والعربية دعوى

حاصل باحسنها البتة فلا حاجة الى الزيادة كما اختار بعض الاجلة كما ان في باب رعاية الآداب الله

والمعتبر في الصدق رعاية اهل اللسان لا ما سماه بالتعمق في اللغات المختلفة فان قيل

بصدق العربية على الملحونات ايضا كان ما يتدين اهل العراق ولم يكتف في الصلوة والادعية والقرآن

والاذكار ربما يقال انه مندوب الفساد و متفق عليه بحيث يخرج عن السداد قلنا هو ثابت قطعا او عرف

جدلية بخلاف ما نحن فيه هذا مضافا الى العمل بالصحيح المستند لولاه كيف و كل الخلق مع اختلافهم

بی

بحيث الالسنة في الغاية مكلفون بالقرائة في كل يوم وبلا نكير فلنا التزامهم بانفسهم اهل النجف بدون اعراب

في كتبهم وفداعوا في علمهم وبطلان غيره يلزم صحة عمل الاقلين وبطلان اعمال الاكثرين لا سيما

واهل الجبال والبراري والسنة البعيدة عن اللغة العربية كما هي فانهم لو رفعوا ايديهم وبذلوا جهدهم

كما هو حقه لا يصلون الى حد الكمال فكيف بكلها فانا نجد كثيرا من العلماء والحكام ومشايخهم برأي

انهم لم يبلغوا الى حد الاوسع سعيهم وعدم تقصيرهم فكيف بغيرهم مع انه يوجب اختلال نظام العالم

ودياس معيشة بني آدم ويرد عليه التتبع في الاخبار وسيرة النبي المختار والأئمة الاطهار وبحث على قرائة

القران فانه لولاه يلزم سد هذا الباب الا لاولي الجد والتوفيق الشامل بهذه المرحلة بل

وعلم العربية حتى يفهموا ارتباط كلمة بابعدها وعدمه فيقفوا ولا يقفوا وهكذا انهم

والوارد بقرائة القراء المعروفين المراد منه جواهر الالفاظ والكلمات مثل ملك ومالك

كتمييز بعضها او لا استحباب ولو اغمض عنه فلا بد من يحمل عليه البتة جمعا بين الادلة

هذا ولا تتوحش فان الانس صعب والرجوع الى الشريعة مقرب س اگر کسی اجرت

که بلند قرآن بخواند وبعد معلوم شد که به کلمه یا حرفی را درست نخوانده آیا باید همان را

دوباره بخواند یا نه و باید از اول بخواند تا آخر قرآن ج ظاهر کفایت قرائت همان آیات بر وجه

از نحو بدایت اگر مقصر نبوده و اطمینان داشته در صحت قرآن وصحت قرائت خود مثل

این آیه که اسقاط نموده باید که بجا فراموش کرده باید قرائت آن را فی الجمله س اگر شخصی

اجیر شود که از جهت عبادت در مدت معینه و بعد منقضی شود ونکند آیا چه حکم دارد وفرق

بی عذر شرعی وغیران بانه ج تعیینی‌ست یا از باب تقیید و توقیت است با بی منعی کردن
ملحوظات مثل موقتات شرعیه با جمیع شرط تعجیل است بنابر اول اگر هیچ از عمل
بجا نیاورده عمدا اجاره انسان برهم [illegible] و من بعد نمی‌تواند عمل بجا آورد و اگر بعضی را بجا آورده
ولکن تمام ان جهة تقصیر واهمال شده حکم همین است ونسبت بان بعض استحقاق هیچ چیز
ندارد نه اجرة المسماة ونه اجرة المثل و اگر ان جهة عذر شرعی است عقد اجاره باطل
الا انکه نسبت به بعض استحقاق اجرة مثل دارد بالنسبة وبنا بر ثانی بعوض شرط و تخلف آن
هیچ دادی ابدان برای کسی که این شرط را جبر کرده پس اگر فسخ نمود قبل ان تلبس بعمل عقد باطل است
و اگر بعد فسخ کرد تفصیل سابق جاری است بلکه ازین صورة اولویت دارد و اگر فسخ
نمود اصلا و اجیر عمل را تمام کند صحیح و مستحق تمام اجرة مثل است در صورتی که عمل بجا آورد
کلا او بعضا نمی‌تواند بجا آورد همه از روی رجوع بمثل الامر و اگر معذورات رجوع باین حکم
شرعی رجوع نماید مسئلة بالاستفاده ام بعض [illegible] جایز است انان بنا فلیا به و ایا جایز است دون [illegible]
و الجواز
یا بوده دون واجب مرتبه ج اول [illegible] واحد از المحققین کصاحب المفاتیح والمستند
الفقها
وغیرهم بل نسبة الاول الی اکثر المتاخرین الجواز ولو کان القابضه المنسوب بها الذمة الحاکم و
زراه
والناظر المنافی بها المستند الی اطلاق ادلة النوافل والجمع بین النصوص المختلفة حتی صحیحة
بتبار
الوارد فیها العلة الباعثة تفوق منع بعضی الاجلة حکم بعدم وجوبها و صوم المندوب
الذمه بواجبه لعمومها بل هی اذهن من غیرها العدم وجوبها نه کتب الاخبار والاذکر

بعض الفقها

بعض الفقهاء، وظهوره في الواجب المضيق حيث ان الواجب المذكور فيها صوم رمضان ونحوه نعم في
فيه كلام سيأتي اللهم الا ان يدعى بمنع الظهور لكان تقتضيه ذيل الخبر ذيلها في شاهد على ما نقل من جمل المنع
هكذا قلت لابي جعفر عليه السلام اصلي نافلة وعلي فريضة او في وقت فريضة قال لا انه لا يصلي نافلة في وقت فريضة
أرأيت لو كان عليك من شهر رمضان أكان لك ان تتطوع حتى تقضيه قلت لا قال فكذلك الصلوة
قال فقايسني وما كان يقايسني في القضاء في قبال الاداء وهو موسع في الصوم لا مضيق حتى يرده
ذكر الوقت في المضيق فلابد من كون المقيس عليه موقتا والموقت الاداء من الصوم لا القضاء فيها
يعني النفل على انه معناه بالتتبع لا ماذكر فيه اصطلاح فافهم وتامل والعموم المذكور في العلة سلط وزن
ثم انها ممنوع اشد المنع كيف ولو بني عليه يلزم عدم جواز الاتيان بشيء من المندوبات كالقراءة
والاذكار وادعية الصلوة ونحوها بل الاقتصار في الصلوة على اقل الواجب وعدم الاتيان بها بالمندوبات
من القنوت ونحوها بل وحرمة المباحات والمكروهات فردونه لو لم يجز المندوب الذي حث الشارع
على فعله ورغب فيه واكثر منه بعض منه غاية التاكيد كصلوة الليل فنعم جوازها بطريق الاولى والتخصيص
بالصنف يعني ان صوم الواجب يمنع من المستحب منه والصلوة الواجبة من مندوبها وهكذا
وان كان يمكن ان يدعى ولكنه تحكم لا دليل عليه وينافيه السياق والاعتبار وبطلانه لا الاتم
مما يشهد به العرف وايراد القطعية بل العقل القطعي كيف لا ويلزم منه انخرام نظام العالم دائما سيس
عيش بني آدم والعسر والحرج الشديدان على انها مما لا يخفى على المتامل مع انه ومنها بالكلية
كلاما ان لبعض الاعاظم لم تحضرني هذا مضاف الى جواز مشروعية النوافل المرتبة مع اشتغال الذمة

بالحاضر فيها وفتوى فان من نصوصها معتبرة غيرها مجمل ودلالة الاشارة على الجواز بل الاولوية

لكن الفائتة موسعة على الاقوى حتى يحصل الظن بالفوات وخبار الاجماع والشهرة في المسئلة

مكذب بالتتبع والملاحظة مع انهما لو سلما لا يعتد بهما لعدم الوثوق بهما ومعلومية سندهما

على انه يمكن دعوى العكس فافهم هذا اذا كان الحاضر اداء والفائتة موسعة كما هو التحقيق

فلو صارت مضيقة بالعرض فحيث النقل لقاعدة الامر بالشيء المقتضية للنهي عن ضده

كما حققناه في محله ومثلها كل واجب مضيق تبادرها كالموسعة التي عرضها التضيق وغيرها صلاة

كانت او صوما او غيرها فان بعض مشايخنا طاب ثراه في مسئلة الوضوء ولولاه اي التعليل

في صحيحة زرارة لكان صحيحا تفريعا على ان الامر بالشيء لا يقتضي النهي عن ضده الخاص ضعيف

جدا ومخالف للاعتبار قطعا كما قرره في الاصول في مسئلة التجزي بالمناسبة من انه لم يعمم

في الحكم ولا يجيزه في الوضوء من اجل عدم اطلاعه على الصحيحة لكونها غير مذكورة في باب الوضوء وانما

ذكرت في كتاب الصوم كذلك ولعل مراده سبيل الاداء الحاضرة في سؤاله وجوابه حيث جوز الاتيان

بالوضوء بداعي اشتغال الذمة بواجب وهو ممنوع لكن نظره الى ما حققناه في اساس

الفقهاء وردها مع اطلاعهم عليها كما لا يخفى على الماهر المتتبع كصاحب المستند والجواهر ونحوهما

على ان في العموم قد عرفت ما فيه وان الجاهل باشتغال ذمته بحاضرة حتى يجيء درسا ناقله فاكرهه مثبتة

علمه ومطمئن باشتغال ذمته بفائتة جاز له ان ينافله ولكن احتياطه مؤيد باعتبار درس الشيخ بما

في نوافل مرتبة باتيان وقت اداء اشتغال ذمته بحاضرة واما دون مستحب مشروع نقل بابه

منقول از ...

مشغول بود که واجب از خود نمی بالاصاله مثل قضاء رمضان نماز اجماعا و اما اگر از باب تحمل از غیر
باشد مثل ولی و مستاجر یا وجوب اصلی نباشد مثل نذر عهد ندارد اگر چه در وقت باشد
س بهم رسد دختی از محال اقامت بتوابع عرفیه از بساتین و مزارع و مقابر بوجهی که منافی
نداشته باشد با صدق اقامت در عرف عرف و فقهاء است در اثنای باشد ج اقوی آنست که قادح نیست
قصد این معنی در حال اقامت نه خروج از آن اگر چه بفعلیه بعد از قصد مذکور علی ما صرح به
غیر واحد من الطایفه کصاحب الریاض والجواهر والمنهاج وغیرهم رحمهم الله زیرا که اقامت از الفاظ عرفیه
مثل بیع و اجاره و وکالت و معیار در الفاظ عرفیه صدق عرفی است و شکی نیست در صدق
اقامت بحسب عرف و عادت در صورت مفروضه و فرقی نیست بین آنکه تجاوز نماید از حد ترخص
یا نه و اما اگر به حد مسافت برسد بحسب عرف و عادت بلکه بدون تجاوز از محل ترخص منافات
الناس
و قصر بالنسبه ببلد تمیز ندارد نیز با محل نیز بعدم قصد لهذا البلد السفر او لا وجه
فی الشریعه ثانیا و بعموم منزله ثانیا باب ثبت س اگر قصد اقامت کند بمکانی مخصوص
کند
[illegible] رداء به رسد از جمله [illegible] نماز تمام

اگر عازم بر عود کمتر از اقامت است و عدم ان بر عشره ایام مشایخ در این باب مطلقا بر بلوغ
المحکی فی خصوص المسئله و اماره ها باحتیاط جمع بین قصر و اتمام است چنانچه از فضل مجمع
بر می اید و اما در صورت ثانیه حکم سیر اگر عازم بود بر رفتن حد ترخص ملحق و لکن بمنزل
مقصد که متمکن بود از اتیان باد و نماز و اگر به مسافر شده و بالعکس اعتبار مناط زمان
وجوب است یا زمان ادا ج اول در مسئله مناط بودن زمان اداست بوجه مسئله
اول ثانی را نفع باید و در مسئله ثانیه تمام علی المشهور المنصور المأثور فیهما الذی
کاد ان یکون اجماعا بل لا یبعد عونه و تولعد توسعه با نظار و اشباه هم دال است بر
مرحله س مسافت شرعیه که بعد از قصر ملحق است چه مقدار است ج مسافتی که موجب تعیین
قصر است سیر بیاض یوم از بلاد یا بقطار باد و برید که عبارت از هشت فرسخ است و اکم
بتلفیق بینهما بیاید مثل انکه چهار فرسخ برود و در همان روز بر گردد
علی المشهور الصحیح المعتضد الرضوی الذی هو حجة عندی المؤید بنصوص اخر لو لم نقل
بالتاکد و ظاهر است که رجوع در همان شب یا در بعض روز و بعض شب ثانی با اتصال
سیر بحیث عرفا مثل رجوع در همان روز است چنانچه جمعی گفته اند و اگر چه صحیح فقه رضوی
مثل کلام اکثرین اول است الا انکه علم مدخلیت خصوصیت واضح است و از این جهت است
که این محل خلاف قرار داده شده و اما مسافتی که موجب جواز قصر است چهار فرسخ است
ذهابا و ایابا کسیکه بعزم اینکه برسد و رجوع ننماید بدون اتصال سیر چنانچه ذکر شد اما

نیز اتمام

فی محل بحث

بين الفقهاء لصريح الفقه الرضوى وما يتم حينئذ انا لنا بالجمع بين الفقه والاخبار ولا يبعد ما هو

المشهور بين المتاخرين من تعيين التمام لتقدم شهرتهم فى المنقولات على شهرتهم فيها

كما حقق فى محله الاصول ولا اجماع فى الطرفين متعارض فيحكم الاجماع الاول على الاجماع الثانى

لهذه الجهة واخبارى كه صريح در تعيين قصر و عدم جواز تمام است محمول است بر تمام بعنوان

تعيين كما يلوح منها جمعا بين الادلة (٣) وطنى كه ببلوغ باو حكم سفر منقطع است عرفى است يا شرعى

ج ظاهر انست كه معيار وطن صرف عرف است اگرچه ظاهر از جمعى و بعضى نصوص است

كه وطن دو قسم است عرفى و شرعى اما عرفى بين ظاهر است واما شرعى انست كه از براى شخص

در ان ملكى يا منزلى باشد و وطن قرار داده باشد از شش ماه و لكن بنظر حقير ورود امثال

اين الفاظ را بكشف از عرف است مثل بعض كثير الشك و اين معنى ظاهر مى شود از تدبر در نفس

نصوص واختلاف ابهام از بين باب است نه از جهة تعارض پس ظاهر است در صدق ان

بتمام سنة اشهر فعلية استيطان و دوام ان و اينست قدر متيقن از صحيحه على ابن

يقطين و حلبه و محمد ابن اسماعيل ابن بزيع اگر بگوييم كه ظهورى در اين دارد و صحيحه

سعد ابن ابى خلف و موثقه عمار حمل بر اين خواهد از باب جمع و اگرچه موهم خلاف

با ظاهر در ان باشد و مبادر از سنة اشهر ها در بعض توالى است پس تفرق كفايت مى كند

كرد جنانچه جمعى قائل شده اند نظرا الى اطلاق النص كما انكه متحقق شود صدق عرفى با تفرق

صدق ان بكمتر از شش ماه چنانچه صريح ان نصوص استيطان و قرار دادن اوقات متوركين

وقوله ع في تفسير الاستيطان ان يكون له فيها منزل يقيم فيه ستة اشهر معلوم است بنا بر قرينه صدر اگر
نگوییم بظهور ان در ان و شهرت و اجماع منقول بر معنی شرعی محض موثوق بهما نباشد و اگرچه وثوق
ازین دو نسبت بان هست انست که ذکر شد پس اگر ملک عرفی متحقق شود جمع بین هذا المعنی احوط
بعید نیست و از بعضی نصوص هم مستفاد است احکام بان جاری خواهد شد و وطن عرفی دو قسم است
اصلی که نشو و نما در ان نموده و طاری که ان را ابد مسکن قرار داده و مظنه در صحیحه بیانه است
و لعل اکتفا بان از باب وضوح ادلات یا انفهام ان با اولویه یا مفروض بودن خروج از ان چنانچه
متبادر از نصوص است و احتیاط در صحیحه بن بزیع که در ان منزل داشته و شش ماه در ان مقیم بوده جمع
بین قصر و اتمام است چنانچه این احتیاط ثابت است در جائی که در ان ملک داشته باشد و اگرچه نخله
باشد و اگرچه توطن در ان ننموده باشد س در مقام تخییر بین قصر و اتمام مثل چهار و پنج
حکم صوم چه می باشد ج صوم در مواضع تخییر متعین محکی است از اکثر چنانچه در ریاض است
بلکه از غیر نهایه و در مواطن اربعه عدم سقوط محل اجماع است چنانچه ظاهر کلام الریاض و الجواهر
الا انکه احتیاط در بجا اوردن صوم است و قضاء ان در حضر س مسافه محسوب می شود از
خط بلد یا از حد ترخص و بنا بر اول ایا فرقی هست بین بلاد عظیمه مثل اسلام بول و اصفهان
یا نه ج محالی که متصل بعمارات از بلاد صغیره و متوسطه مسافه محسوب می شود از خطه
بلد علی الحکم المنصوص لانه المفهوم من الادله و منافات ندارد با این مرحله بودن قصر بودن از
مجاوزه از حد ترخص ابتداء و نفی لعدم التلازم و اگر سور نداشته باشد مبدء حساب

منتهای

فی مطلع ...

منتهى اليه مسافات است لعيثا ذكروا اما بلاد عظيمه اگر چه اختلاف كه در آن مى باشد اگر از قلّة آفاق

عادة نباشد و الا مقدار آن بلد متوسط فالى نتيجه نيست الا انكه اقوى بنظر ميرسد عدم فرق بين

زيرا كه متفاهم از آيه شريفه و نصوص بودن مبدأ استدلال بر بعض و بيجا ابن فرق نيست و عرف

زيرا كه سير عرفى مختلف ميشود باختلاف مواطن از نزاد و زاريع و براری و بلدان و اما نسبت

بلدان اختلافى ندارد و در بلد عظيم از خطه از محله مسكند نه قبل بران و لكن نهايه احتياط

اولات و آن انچه بيان كرديم ظاهر شد حال آنكه هر حد ترخص مقدارات ح در مسئله

خلاف است مشهور بلكه مشهور بين قدماء بلكه متاخرين نيز واقع است كه مقدار بيست كه اذان را

نشنود يا جدران را نه بيند چنانچه بين يحيى بن مسلم و سنان نجيب فهم العرف كما نظارها من

الكرّ و نقص المسافة بالوزن و المساحة و ثمانية فراسخ و مسير يا ضيق يوم لا بل القطار و مثا

حققنا في الاصول في مسئله مفهوم الشرط من ان المتفاهم من مثله كون العلة احدهما فلا تعارض

بالعموم والخصوص منحبه على وجه يوجب التوقف المفضى للاخذ بها من باب القدر المتيقن

ان يخصص كل واحد منها بالآخر كما في الرابع مع ان الثلاثة لا ينفى الآخر اجماع انه كما لا يخفى على المتدبر

ثم هذا مضافا الى الترجيح بالشهرة المتقدم اليه الاشارة و دعوى الشهرة على الخلاف مع اعتبار خفائها

معا غير مسموعة فلو سمعت فهى من المتاخرين و شهرة القدماء في مثلها مقدمة على شهرة المتاخرين

على ما حققنا في محله كما لا يظهر المنقول من الخلاف يمكن ردّه بالتتبع و كونه في مقام الرد على من اكتفى

في التقصير بمجرد الخروج كما قيل و مصير الى الخلاف في مثل الخلاف و خيال ان اخبر ببطلان تجدد بعد

و احتیاج بابطال ندارد و مدار در اذان و جدران بر توسط است در سماع اذان و دیدن جدران و تقدیر بر صورت آنست

و مناط در جدران خفاء صورت آن می باشد نه شبح آن پس مادامیکه نرسد بمحل ترخص مسافر

قصر نمیکند صلوة را و افطار نمی نماید صوم را بعضی اوقات مرادی و کفایت مجرد خروج از منزل

چنانچه متوهم از بعض اخبار است مؤول است مثل منافی اخبار بوده و معارضه این معنی در وطن

بی اشکالست و در محل اتمام احتیاط است اگرچه عدم اعتبار در قصر بمجرد شروع در سیر قوی است

چنانچه در عود از سفر قصر و افطار مادامیست که بمحل ترخص نرسد که اگر بقصد شرعی نزدیک شود

که اذان را بشنود و یا جدران را ببیند در حکم حاضر است اگرچه نگویم خودش است علی المشهور

شهرت عظیمه کادت ان تکون اجماعا لصحیح ابن سنان و انقطاع سفره بالوصول الیه و معنی کثیر

السفر که تکلیفش اتمام صلوة و صیام است بیان نفرمایند حکم باتمام صلوة و صیام مطلق بر کثیر السفر

نیست در نصوص بلکه معلق است بر کسیکه سفر عمل و شغل او باشد کما فی المفاتیح والجواهر والمنهاج

و کلام بعضی اخیر بلکه ظاهر میشود از مفاتیح اجماع بر این حکم و ذکر خصوص بعضی عناوین در اخبار

من باب المصداقیه است نه من باب الموضوعیه چنانچه مفهوم میشود از بعض اخبار و تعلیل وارد در آنها

بعض که اکثر اصحاب تعلیق فرموده اند حکم را بر کثیر السفر و لعل از جهه خیال ترادف باشد

با آنست چنانچه ظاهر است پس تفصیل قول در اینکه کی بچند سفر محقق میشود و در منافی

چنانچه در رسائل عملیه موضوع است بلی معتبر است در موضوع وارد در نصوص که اقامه ننماید

در منزل خود ده روز که اگر چنین کرد خارج میشود بسبب حکم از وجوب اتمام و باید قصر نماید

درالبلاد

در سفرها بعد از بنا اتمام على المشهور شهرة كادت ان تكون اجماعا كما في الجواهر بل عن المدارك
وغيرها انه مقطوع به في كلام الاصحاب بل عن المعتبر نفي الخلاف فيه بينهم بل عن المقدس البغدادي
الاجماع عليه عن غير واحد وهو الحجة بعد النصوص في المسئله واگر جهت سفر موضوع داخل
است در عنوان بر و مباحات واستيجاب نداند كما في العادل المرتكب للكبيره ونحوه واما
اتمام در سفر سوم محل اجماع است مطلقا و مستفيضا واختلاف شده در سفر دوم واقوى قصر است
لاطلاق دليله وعمومه الشامل له الوارد بن على نصوص اصل المسئله واجماعها ودعوى انصراف العموم والاطلاق
كما عن غير واحد من الاجله ممنوع ولكن احتياط شديد جمع بين قصر واتمام است انچه
مخالفت جمعي از اساطين در مسئله بلكه نسبت داده شد قول بتمام باشهر واتمام حتما ايام مثل
عزم نيت على المتم المنصور بل ربما استظهر من بعض الاجماع عليه وهمچنين تردد در سير روز
لاطلاق ادلة المسئله مضافا الى الاصول القويمه وقول بخلاف شاذ است كسنده من النص
واتمام در سير بلد مثل اتمام در سير بلدات در اخراج حكمي للنصوص المنجبرة بالشهرة المحكيه مع صحة
سند كما بعضها [illegible] معيار سفر معصيت را بيان نمايند وبيان فرمايند كه سفر بجهة لهو موضوعيت
دارد يا اينكه جهة موجب تمام است (ج) مناط ومعيار سفر معصيت عرفا است وصدق
عرفي متحقق مي شود بانكه غايت ان معصيت باشد مثل سفر از جهة اضرار مسلمانان
وايذاء ايشان يا خود او مثل فرار از زحف وكر بجهت غلام وكنيز از سيد نقضا وتوك
تحكيمها وشبه ذلك اختصاص سفر موجب تمام باو چنانچه مرجح بعض علما اعلام است

اختصاص المنصوص به بی وجه و فی سند است از جهة ورود نص بنا بر نبودن مفهوم موافقه و لو به
قطعیه عقلیه و اجماع مرکب و سفر مضاد با مأمور به و در عرض مثل حج با مضیق مثلاً تمام نمی شود مگر
مگر آنکه قصد از آن توصل بترک مأمور به باشد نه از جهة آنکه مقدمه حرام حرام است هرگاه اراده
توصل بآن بشود بلکه از جهة عدم شمول نصوص و انصراف آنها از صورتی که خالی از این قصد
باشد و اگرچه حرام است حکم بنا بر علت منصوصه و انتفاء امر مبنی بر اقتضاء ضد خاص را بجهة تحقیق
و اما صید لهوی مثل صید ملوک که مقصود از آن تنزه و تفرج است ظاهر تحقیق اتفاق و لهو مثل
اخبار بلکه مصرح بها جماعة در جواهر الکلام است که موضوعیت ندارد و از این جهة که سفر
معصیت موجب اتمام صلوة است و ظاهر از بعضی مثل صریح مقدس بغدادی است که موضوعیت
دارد و اتمام از باب تعبد است نه از جهة اندراج اندر تحت سفر معصیة و مسئله از این جهة خالی از
اشکال نیست زیرا که نصوص کالفتاوی متفق است بر اینکه لهو باطل و غیر حق است و لذا صرح بعض
متاخرین بحرمت است نظر و فتوی و فی نفس غیر واحد من القدماء و المتاخرین کالشیخ فی المبسوط و العلامه
فی کتبه و غیرهما و از جهة آنکه در غیر ما نحن فیه حرمت محل خوض نیست که کتاب صید باشد این قسم را
صید از محرمات نشمرده اند و بعض فی تم است با آنکه با بند از دون تحصیل محظور بودن آن و اگر سفر صید
از جهة تحصیل قوت خود و عیال خود باشد قصر می نماید صلوة را و صوم را اجماعا و نصا و فتوی و اگر از جهة تجارت
باشد افطار می نماید صوم را و تمام می کند صلوة را اما افطار صوم پس بلا اشکال است و علیه النص
و الفتوی و اما اتمام صلوة مذهب اکثر متقدمین است بلکه ظاهر بعضیهم خلاف است بین ایشان و خلاف

محکی از

فی صلوة المسافر

محکی از سید رحمه الله بادی نظرات وصول الاولی للاجماع المحکی فی السرائر والمرسلة المدعاة فیها وفی

المبسوط المنقولات ببعض الحیل انه لم نقل بالکل و شهرة متاخرین بخلاف بعد از تسلیم

نمی باید بالجمله ذکر شد در مسئله ما نحن فیه وفاء بعدم تلازم بین قصر و افطار تا بنویسیم و فتوی

قابل تخصیص است و لکن احتیاط در جمع بین قصر و اتمام است و سفر غیر صید بجهة تفرج

و تنزه باعث اتمام نمی شود از دون خلاف بلکه قصر و افطار در آن ثابت است اجماعا و کتابا

و سنة و قیاسا بالملازمة و مع الفارق س اگر مسافت بطریق خط پرگاری باشد موجب قصر

می شود یا نه و هم چنین اگر بعلو و هبوط باشد ج اقوی آنست که موجب قصر نمی شود اگر

بر دور وطن باشد بعد از تجاوز از حد ترخص لمجرد القصر بلکه مثل و هم چنین است علو و هبوط

الی منتهی شبه مناط بلد نیز بوطن ... فضاء الاصول و صحیحه علی بن یقطین

دلالتی ندارد بر قصد ... برکرده وطن خانه ... نموده صاحب مستند بلکه مفاد

او و فتوای آن طرفه است بطرف و از این جهة است که امام تم فرموده و ان کان نیز در بعض

دلالت نموده بر ... وطن ادنی ... و سند بالاطلاق هم چنین ظاهر تبع استحبه جواهر

فی الصوم

بر وجوب آن س فی اگر بعد از اختیار باشد روزه را باطل می کند یا نه ج روزه

باطل نمی شود بالاشکال س اگر مانع از صوم رمضان استمراری داشته باشد تا رمضان

دیگر قضا و کفاره لازم هست یا نه و کفاره آنچه می باشد ج اگر مانع مستمر مرض باشد قضا

لازم نیست علی الاقوی اجماعا بعضها ما مکانها لازم است قضا و نتوی و ان ...

مدة است که بیع من شئ یومی با بناء برای هر روز للنصوص المعمول بها و در بعضی مواضع

دیگر مثل سفر و نحو آن خلاف است اما تمام حکم خالی از وجه نیست اگر اجماع بر خلاف نباشد

للنص ولا سیما المرعی فی العین والعلل والاتحاد والتنقیح س روزه در یوم الشک

آخر شعبان بقصد رمضان چه صورت دارد و فرق هست بین انکشاف رمضان و عدم انکشاف

اج آنچه حق است بطلان روزه یوم الشک است بنیة رمضان و اگر چه ظاهر شود بعد

بودن آن از رمضان وفاقا للمشهور بل المجمع علیه من اصحابنا کما یظهر من محکی المبسوط والنهی

فی روایة الملتقی بعمل معظم الطایفة ان لم نقل باتفاق الفرقة مضافا الی الاصل والقاعدة

بلی اگر یوم الشک ثابت شد بحسب ظاهر شرع و کسی را علم بهم رسد و اگر چه از نجوم و شبه آن باشد

بآنکه از رمضان است روزه از این جهت قصد رمضان نمی تواند حاجی کرده و نه روزه او

فاسد است هر چند سزاوار نباشد که از چنین طریق قاطع شود و اگر چه دیگری او را

جاهل مرکب بداند و هم چنین صحیح است روزه یوم الشک بقصد شعبان ندبا و اجزا

از رمضان بعد از کشف بودن آن روز از رمضان نصا و اجماعا و اما اگر قصد نماید قضا

یا نذر یا نحو این دو بقصد بودن آن روز از شعبان پس منکشف شود بودن آن روز

از رمضان در اجزاء این از آن اشکال است و احتیاط در قضاء آن می باشد و اگر چه

بعض اجله قائل بکفایت شده اند و هم چنین اگر تردید نماید در منوی نه در نیت بلکه

قصد کند که اگر از رمضان باشد از رمضان محسوب شود و اگر شعبان باشد از شعبان و در هر دو صورت قضا

کند لازم نیست

کفاره لازم نیست اگرچه احتیاط در آنست س اگر قضاء ماه مبارک رمضان را ترک نماید بل با تمکن لو

احیان بان کفاره لازم است یا نه ج اگر متهاون در ترک نباشد علاوه بر قطعیه لزوم قضا کفاره

دارد از جهة هر روزی مدی علی الحکم المنصوص المأثور و خلاف اهل شاذ کسی والا در صورت

عدم تهاون بآنکه تاخیر نماید از جهة اعتماد بر سعة وقت چون تنگ شود وقت و مانع روی دهد اشهر بلکه

مشهور عدم کفاره است و احوط اگر نکنیم اقوی کفاره است س نوم بعد از جنابة در صوم چه حکم

دارد ج نوم اول او طه حرام است علی الحکم و نه مبطل روزه اگر صبح بیدار شود پس از آنکه

این از عادة او نبوده بلکه معتاد بوده به بیدار شدن قبل از صبح و عزم غسل هم داشته علی الحکم

بل علیه النص والفتوی و همچنین است نوم ثانیه در عدم حرمة ولکن قضا لازم است دون کفاره علی الحکم

بل علیه النص حتی در نفی کفاره بل انه مذهب الاصحاب کما عن بعض الاجله ولذا قال الجواهر بالکفارة

للقاعدة انه لم یکن عدمه اجماعا علی الحکم المأثور و احتیاط در کفاره است و اما نوم ثالثه موجب

قضا و کفاره است اجماعا و نصوصا و اگرچه حرام نیست علی الاقوی للاصل العمومات بلکه

حرام نیست نوم رابعه و هکذا ولی احتیاط در همه صور خصوصا سوم ترک نوم است حذرا

عن شبهة الخلاف و ظاهر بعض النصوص الا ان فیه لا لنه علی الحرمة اشکالا کما لا دلالة لها و فرقی نیست بین

جنابة بمواقعه و احتلام علی الحکم المنصور س افطار صوم قضاء رمضان جایز است یا نه و بنا بر ثانی

کفاره دارد یا نه ج با سعه وقت و عدم ضیق جایز است افطار قبل از ظهر و زوال و اما

بعد از زوال جایز نیست و اگر افطار نمود باید ده مسکین را اطعام نماید هر یک را مدی کل ذلک

للنصوص المعمول بها بین الاصحاب بود که کفارۀ اطعامی لا بد است از آنکه بخورد مسکین بحد
یا اعطاء هم کفایت می کند و بزرگ و صغیر می شود داد یا نه ج در هر کفاره که نخواهد آنرا افطار صوم رمضان
وغیر آن اعطا مجزیست للنصوص والفتاوی المؤیدة بآیة ویطعمون الطعام الخ و هر مسکینی را
که اعم است از فقیر بدا و نوی بدهد بلکه علی الحکم المنصور المأثور و مجزیست گندم و آرد
و نان فقط لذلک و ضم ادام لازم نیست مثل اشباع در غدوه و عشیه اگر پاینده بجو رانده
المتن بلی مضمحل احوط است للنص و بزرگ و صغیر جایز است دادن و لیکن اگر همه صغیر باشند به
دو بیک حساب می شود و اگر ضم با کبیر شود مثل کبیر است اگرچه احتیاط در این مثل صورت
انفرادات و فرقی نیست در عمل با آنکه با اجتماع حاصل شود یا افتراق و بیک مسکین در حال اختیار
شصت مد دادن کفایت نمی کند مثل اشباع شصت دفعه واحتیاط اگر نکو بیم اقوی عدم جزی است که
کفاره افطار بر حرام مثل کفاره افطار بر حلال است یا فرقی دارد و مراد با فطار افساد است
یا اعم است یا یمین که شامل است افطار در حین غروب ما بعد آن و اگر منزل و وجوب امساک است
ج اقوی عدم فرق است با این معنی که چنانچه کفاره افطار بر حلال در رمضان مخیره است ما بین آنکه
عتق رقبه و صوم شهرین متتابعین یا اطعام ستین مسکین بوده باشد بر وجه تخییر علی الحکم
المنصور المأثور بل المجمع علیه نه بر وجه تخییر ~~علی الاحکم~~ جمع (ترتیب) چنانچه مذهب بعضی است اگر
سندشان صحیح الدلالة و اعتبار آن بحسب ذاتی خالی نیست از حجیة الا آنکه محمول است بر ندب جمعا
بین الادلة و تحکیما للنصوص المطلقة علیه من وجوه عدیدة اعظمها الشهرة العظیمة کما هو

وجه لنا

ومخالفتها للمذهب العام وان كان النسبة بينها بالعموم والخصوص المطلق بنا الذي مقتضاها التخصيص
الا ان العام تقوى بالشهرة الى الآن وبالمحكى عن المعتبر انه صنف الرواية لم يظهر العامل بها بين الاصحاب لكونها
يوجب العمل بها فليس هذا الخاص قابلا لتخصيص مثل هذا العام فان ثم ما ذكرها قابلة تعين العمل به لصحة سند
بحب الله وان اورد فيه تخدشه مع اعتضاده ببعض الروايات الاخر وفتوى اللمعة مع نباته المعروف
في الاحتياط الشديد ولو لم نقل بمقتضاه يجمع بينها ومراد بافطار در اين مقام دهعقد وفتوى اكثر دوم
است خلاف اشكال چنانچه مستفاد مى شود از تتبع و اگر چه ناسبه مى شود خوردن و آشاميدن
در حين غروب تلعه از در عرف و لسان شارع و نصها چنانچه در دعاء حال افطار وارد است
و تفطير صائمين افطار س اگر در يوم صوم افطار نمايد بغير امورى كه روزه او باطل است نايد روز
بين واجب و مستحب مى باشد يا نه ج كل مفطرات غير از جنابت مفسد هيچ روزه نيست در حال نسيان
هر روزه واجب بوده باشد و چه مستحب و بنابر اول چه روزه رمضان باشد و چه قضا اند و چه غير
اين دو و وقت موسع باشد يا مضيق للنصوص المعمول بها خصوصا وعموما المؤيدة بالاعتبار
س احتلام در روز ماه رمضان در روزه است يا نه ج باعث فساد روزه نمى شود بغير اجماع و فتوى
وتأخير غسل جايز است بخلاف ظاهر كلام بعض الاجلة واطلاقها في التحرير و مستحب است تعجيل در آن
از جهت حسب كه ظاهرات در وجوب حمل مى شود به استحباب از جهة جمع بين ادله و فقه مسئله
س فطره از گندم و جو چه مقدار است ج بنا بر فتواى بكمن نيم من شاه دو دو من
و ماهى س و جنس فطره كى است و از چه جنس بايد داد و از هر جنس چه قدر بايد داد ج واجب است فطره

فی الفطرة

بغروب شمس در شب عید نضا و اجماعا و لکن جایز است تاخیر ان تا قبل از نماز عید بلا اشکال روح باب
ان سبعه است باین معنی که از بنها بجانب نضا و اجماعا اگر چه احتیاط در نضر بگندم و جو و تمر و زبیب است
و سه دیگر از ذرات فقط که جیج و کشک بوده باشد مبرات و مقدار او از هر یک جنس یک صاع است و احتیاط
در این هم همین است اگر چه قول بکمتر دارد س جایز است فطره را بعنوان وجوب دادن در شهر رمضان
ج لصابه در ترک چنین را نخاست بلکه بعنوان قرض بدهد و در وقت که گذشت محسوب دارد اکرم
قول بجواز منصوص و نسبت بمشهور هم داده شده ولی مشهور بر خلاف هم نقل شده بلکه تا جزوی از شهر
رمضان ادراک شود با زوال عذر و محوان فطره و لیس بنیت نضا و فتوی بس اگر ولد بعد از غروب شب عید متولد
شود فطره او واجب نیست و همچنین است ورود مهمان و اسلام کافر و نحو اینها س فطره عیال بر معیل
و اگر چه واجب النفقه نباشد باید ج بلکه فطره هر کسی که در عیال دیگری باشد با او میباشد هم اگر هم
واجب النفقه نباشد مثل خادم و خادم بر عهد فتوی و نصوص س اگر فطره را در لیله عید جدا
نمود و جدا کرد میتواند بعد دادن ان تاخیر نماید باید ج بلکه جایز است تاخیرها بالنص و الاجماع
بعد از عزلش باین معنی که عزل ان قائم مقام دادن میشود است اگر چه زدی در ایصالها داشته باشد ی جایز
است کمتر از بلب س فطره بفقیر دادن باید ج احوط بلکه اظهر عدم جواز است : زکوه در اجناع
الملاد بر سو جرات باسناجر و بنا بر ثانیه مال الاجاره از موئنه است باید ج ذکوه بر مناجات
نضا و مشوو بدل الاجاره از موئنه است الا الا قوی لعموم الدلیل و شموله له عماله ده
فقیر مصرف ذکوه شرط است باید ج اقوی عدم اشتراط است لاطلاقات و العمومات المؤیده

فی ان کون

بترک

في الزكوة

بندرة الاستعمال فی النصوص بما منه و نفی الحرج فی الشریعة لو بنی الامر علی المطالبة مضافا الی عدم

ورود شئ فيه بخصوصه مع انه مما یعم به البلوی و یشتد به الحاجة فلو كانت شرطا لوصلت الینا

بالتواتر مع انه لم یرد منها خبرا جماع السید علی الاشتراط لا يوجب الاطمينان بها بعد ما بينا الا سيما

بعد اعراض عامة المتاخرين كما فی كلام بعض بهذه اللفظة دون غيرها بلفظ المتاخرين واكثرهم كما فی كلام اخرين

ان خلاف اجماعهما معروف فافهم اگرچه احتياط شديد مراعات است و اولی است از زكوة و هم

اشتراط در خمس زیرا که مسئله در خمس بی خلاف است حتی از سیدین و از این دو مستفاد شد که

سایر صدقات واجبه و مندوبه س قول مدعی فقر در زكوة و خمس مسموع است یا نه ج

اقوی سماع است از باب عدم خلاف که عبارة اخری اتفاق است چنانچه در مفاتیح است و

اجماع صریح در صورة عجز و عدم علم بمال سابق چنانچه در مختلف است و اخبار وارده بتصدیق

ائمه ع مدعی فقر و مسکنة را از بدون حلف و یمین که معمول به است بین اصحاب و ایه شریفه و قولوا

للناس حسنا که خود امام ع در مسئله مجهول الحال بسبب لا يت بخلاف ادبان استدلال فرموده

هذا مضافا الی تایید الجميع بدعوی ظهور الاتفاق من جماعة من علما الساطين كما في المدارك فما عن

الرياض من نقل الاجماع فيهما عنهم اشتباه فافهم و نفي العسر و عمل النبي صلوات الله و ائمه ع و تابعيهم و العلما

واتباعهم و لزوم تضييع الحقوق و حبسها لو بني الامر على البينة و احتياطا در بيت مرغوب

س سرمايه و عقاري كه ارباح آن كفايت نكند مونه سال را مانع از گرفتن زكوة است يا نه

ج اگر محتاج اليها در معيشت باشد باين معني كه عسر و حرج و مشقت از زوال شخص در هد

در فقدان سرمایه و عقاد بحسب تعیش و نزدیکی مانع از گرفتن زکوة فهو اهدی و به علی الائمة المنصوص
س اگر صاحب زکوة طلبی از فقیری دارد در نزد خود می تواند بزکوة برد و حساب نماید
ج بلی جایز است ولکن احتیاط در محسوب داشتن زکوة است طلب را براو و اداء پس
از آن بجهة طلب نگاه داشتن س و فی بین میت که مدیون فقیر هست یا نه ج
و فی نبت علی الاقوی کما علیه الائمة بل یستفاد منهم الاجماع علیه س دین فقیری که مرده است
که چه بلید باشد و چه غیر آن می شود از بابة زکوة داد یا نه ج بلی جایز است بالاجماع و النصوص
س اخذ خراج و مال المقاسمه را چه باسم زکوة سلطان جابر می گیرد از اراضی مفتوح العنوة
جایز است یا نه ج حلال است در زمان تقیه بعدم التمکن من الوالی الحقیقی و بنا بیه بقوله
جایزه و هبه و شراء و غیرهما باجماع الفرقة و النصوص المتواترة مادامی که ظلمی بر مستمر فی من ارتفع
جز متصدی بودن اخذ تا الخراج و المقاسمه که ولایت شرعیه بر آن ندارد و مذهب شریعه باین
حاد تجویز امور مسطوره فرموده تسهیلا علی الفرقة بکار برید در خراج و مقاسمه با اینکه زیاد
نماید بر آنان عدوانا میدونا انکه خود شان زمین را قبول نمایند با نچه می گیرد س
فرقی در حکم مسطور هست بین سلطان مخالف و موالف یا نه ج اقوی عدم فرق است وفاقا
بجمع من الاجلة بل الائمة عملا باطلاق النصوص و الفتاوی س نصاب غلات چه قدر است ج
پنج خروار و یازده من و سی و پنج استار ربنک قاین س اعتبار نصاب بعد از وضع مؤنه
است یا قبل پس اگر ده من مثلا باقی ماند بعد از بیرون نمودن مؤنه باید زکوة او را داد

درغ

و فرقی بین مؤنه پیش از وجوب و بعد از تعلق وجوب هست یا نه و زمان تعلق زکوة چه وقت است ج
معتبر است بودن آن نصاب بعد از وضع مؤنه و مؤنه پیش از وجوب و پس از وجوب هر دو وضع می شود
و احتیاط در اعتبار نصاب است قبل از وضع مؤنه و قدر بیرون نمودن مؤنه بعد از تعلق وجوب و زمان
تعلق وجوب زکوة بدو صلاح است که بسته شدن دانه باشد و مثل این س مالیه دیوان از مؤنه است یا نه ج
خراج و مقاسمه در اراضی مفتوح العنوه از مؤنات بی اشکال و در نفی [illegible] بین سلطان مخالف و مؤالف
و عمال از جانب ایشان و اما در غیر مفتوح العنوه چنانچه متعارف شده بلاد است که بر زمین حصه قرار می دهند
پس مثل آن است یا از اقوی در همه ولایات که قرار و مالیه برابر است نیز بی اشکالی دارد و احتیاط در
وضع نمودن آنست اگر چه ظاهر آنست که از مؤنات الا آنکه توضیع می شود بر حاصل بحسب نسبت آن در
ولکن این در صورتی است که بگیرند یا بسهولت نتوان چاره کند به وضع تخفیف را نمیتوان مؤنه آن ملک خود و [illegible]
وضع مؤنه نقد لازم
در حال وجوب زکوة است یا از قیمت در حال دادن آن ج اقوی اول است ولکن احتیاط در رعایت اکثر
از قیمتین است س نصاب ذهب را بیان فرمایند که چه مبلغ است ج ذهب را دو نصاب است اول بیست دینار
که عبارت از بیست مثقال شرعی طلای مسکوک بوده باشد قدر مخرج از آن ده قیراط است که نصف دینار
که نیم مثقال شرعی باشد و نصاب دوم چهار دینار است که چهار مثقال شرعی طلای مسکوک بوده باشد قدر
مخرج آنچه ذکر شد بعلاوه دو قیراط و علی هذا الحساب فی کل عشرین نصف دینار و فی کل اربعة دنانیر [illegible]
وان بلغ ما بلغ س نصاب نقره را بیان فرمایند که چه قدر است ج از برای نقره دو نصاب است مثل ذهب اول
دویست درهم که عبارت از صد و چهل مثقال شرعی نقره مسکوک باشد قدر مخرج از آن پنج درهم که [illegible]

دینار شرعی باشد دوم چهل درهم نقره مخرج انچه ذکر شد بعد از ان بکدرهم وهکذا دائما ففی کل اربعین

درهم خمسة دراهم وفی کل اربعین بعدها درهم بالغا ما بلغ وسکه معتبر اعم است از سکه اسلام وغیر ان

بنا بر مدارج کما فی المنهاج وبجواهر لاطلاق النص والفتوی ؟ نصاب شتر دامیان زمانیکه شتر دارد زکوة

نصابات دوازده اول پنج است پنج شتری یک گوسفند باید بدهد ونجات در ان نیست که

اگر معیوب باشد یکساله باشد بنقصان جزوی واگر بنت لبون باشد سال کامل کرده باشد وپا در دوم باشد

کداشته باشد ششم هفتم سی وشش شترات وهشتم چهل وشش ونهم شصت ویک ودر هر یک از این سه نیز یک ماده

یک وشش شترات شتر باید بدهد الا انکه در اول دو ساله باشد وپا در سه باشد ودر دوم سه ساله پا در چهار ودر سوم

ودوان یکماده شتر چهار ساله پا در پنج ودهم هفتاد وشش ویازدهم نود ویک ودر هر یک از این دو دو ماده شتر باید بدهد

باید بدهد که یک انکه در اول مثل نصاب هفتم باید بدهد ودر دوم مثل نصاب هشتم ودوازدهم صد وبیست ویک

ساله پا در دوم واز ان مشهور مخیر قرار داده اند مالک را بین حقه که سه ساله پا در چهار باشد در هر پنجاهی وبنت

لبون در هر چهلی که دو ساله پا در سه باشد ونجات در ملاحظه صرفه مستحق است زردا

زکوة واجبات ابرج در اسب زکوة واجب نیست بلکه مستحب است پس اگر مادیان عربی باشد

که بهمادران عربی باشند ونجیب وسائمه باشد سالی دو اشرفی بدهد واگر یابو باشد یک

اشرفی نصاب گوسفند چه مقدار است ؟ گوسفند را چند نصاب است اول چهل

یکی باید داد دوم صد وبیست ویک بعد از ان دو گوسفند است سیم دویست ویک بعد از ان سه

گوسفند است چهارم سیصد ویک بعد از ان چهار گوسفند است پس بعد در هر صد یک گوسفند

[illegible]

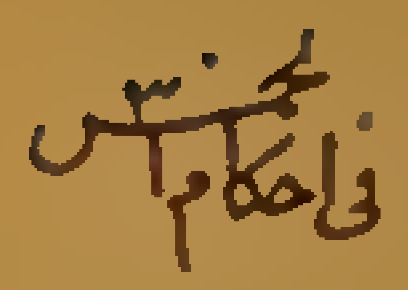
س گوسفند که از باب زکوة داده می‌شود شرطی دارد یا نه ج اگر میش باشد یک ساله باشد
بنقصان جزئی و اگر بز باشد دو ساله باشد و باید رسیده گذاشته و باید پیر و بیانق معیوب
نباشد س آیا معتبر است در طلا و نقره مسکوک بودن یا اگر در غیر مسکوک هم زکوة لازم آ[ید]
و آیا شرط وجوب حلول حول است بر آن یا نه و آیا متکرر می‌شود زکوة در این دو با بقاء عین یا نه
یا مثل غله است که یکمرتبه که داده شد دیگر بعد زکوة ندارد و اگرچه سالها بماند
ج شرط است در وجوب زکوة در هر دو مسکوک بودن بسکه معامله و حلول حول و مکرر
می‌شود زکوة با بقاء عین و [illegible] گوسفند س اگر از باب خمس و غیر آن نقد بقصاب مثل کسی
بدهند و سال بر آن بگذرد زکوة دارد یا نه ج بلی واجب است دادن زکوة آن و عکس
نیست باین معنی که اگر از باب زکوة و غیر آن از صدقات چه واجبه و چه مندوبه بکسی
بلکه مطلق چیزهائی که تکسب نباشد مثل تحف و هدایا بکسی بدهند خمس ندارد
س مقدار واجب در غله چه قدر است ج در بلده قاین و حول و حوش آن که
از آب قنوات و عیون سر بجوید از دور کشیدن آب حاصل بعمل میاید یا از باران
عشر است مثلا از ده خروار صد من و علی هذا القیاس س زکوة مال و فطره را از غیر
جنس بقیمت می‌شود داد یا نه ج بلی جایز است دادن از غیر جنس علی الاظهر للنصوص و لان
الحکمة المنجبر قصورها بحسب الدلالة علی غیر النقدین بالشهرة و غیرها و احتیاط [illegible]
نص بر نقره مسکوکه است س دادن زکوة بفقیه مقلد بقدر قضا امی است یا هر [illegible]

بلغ

عیب ندارد ح اظهر دادن زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط آنست که
کمتر از آنچه واجب در اول نصاب نقدین است ندهد و آن نیم مثقال شرعی
است در طلا و سه مثقال نیم در نقره س زکوة سخال که بچهای گوسفند و شتر و گاو
باشد که باید داده شود بعد از سال اول سال آنها چه وقت است ج اقوی و
وفاقا للجمع من المحققین تفصیل است باین معنی که اگر مادر معلوفه است اول سال
آنها وقتی است که از شیر باز می شوند و بعلف تربیت بحسب تعیش می شوند و اگر
مادر سائمه است ابتداء ولادت است و این معنی باعمال لطف قریحه در ادله ظاهر است
و در جمیع حقها است یعنی من انواع زکوة مال و بدن خمس و سهم اماما و مظالم واجب فوریست
یا تأخیر در آنها جایز است ج اقوی وفاقا للمشهور کما فی الریاض حیث ادعی الشهرة و اختار الفوریة
منهم غیر واحد من القدماء کما مر و جماعة من المتاخرین کمن ذکر و صاحب المنهاج والشیخ
المدقق سلمه الله تعالی و عنی بها الفوریة و عدم جواز التأخیر الا لمانع عقلا او شرعا
للامر کما فرغنا عن افادة الفور فی الاصول و الاجماع المحکی عن المنتهی و ظاهر الغنیة
و قاعدة الاشتغال و اخبار الیقین المؤیدة بطلب المستحقین بلسان الحال هذا
مضافا الی النصوص ما صدق المدعی من الفقه الرضوی الذی لا وجه عندی علی التحقیق
و ضعف بعضها منجبر بالعمل و الشهرة و الاخبار المخالفة محمولة علی التقیة کما یلوح
من صدر الفقه الرضوی فان اکثرها مرویة عن العامة منتفی بینها لکون جواز التأخیر

لا لمذهب مطلب ابی حنیفة و کثیر من العامة و موافقة شافعی تمام نیست در حمل
اذا بر تعقیب و زیادتی و بعض بلا عارض مشهور و شهرت متاخرین بر خلاف ثابت نیست و بر فرض ثبوت
شهرت قدما مقدم است در مثل مسئله چنانچه اشاره شد غیر مره و منع شهرت تمام است زیرا که محقق ان
اگر منع شود منع منقول لکن بی وجه است و اجماع ابن ادریس خطاست چنانچه از تعلیل ان ظاهر
می شود گذشته از این که اجماع طرف مقابل مقدم است بر بعضی و بودن مدعی علما مرا که از ثقات
در این دعوی ان ابن ادریس و قطع بفساد دعوی فوریه چنانچه در جواهر است ناز جهة استلزام
این قول طرح نصوص کثیره را بتحقیق که شناختی فساد ان را اگرچه بتشراد له اهتمام داد
بزکوة مال و لکن حکم عام است و منافی در غیر زکوة بدن و اما ان موقت است به چیزی از زوال
باین معنی که با بتدا از زوال مؤخر نشود جمعا بین النصوص و حمل اخبار مکاسب که جایز است
تاخیر ان الی حول نصا و فتوی لعموم بعضها کما مر الیه الاشارة و فی الجواهر فی الخمس یمکن تحصیل
الاجماع علی الفوریة فیظهر منه انه منفک بین الزکوة و الخمس حیث ان مذهبه فی الاولی جواز
التاخیر لا لعذر و لکن الحد لا یوجب التهاون و من بعض الاجماع علیه هذا مضاف الی التنقیح
و اتحاد الطریقة و الحکم و صیة باین اشیاء ثبوت فوریه ان تمام است اگر واجب باشد بلا عذر و صیة
و اما اگر واجب نباشد یا مشتبه باشد بر موصی یا بر عامل پس نیز واجب عوز بعمل بادام الوصیة
و غیرها من القواعد التی مضت الیه الاشارة لو لم نقل باقتضاء جوهر الوصیة لها هذا او الفوریة
عرفیة لا عقلیة فتختلف باختلاف المتعلق و غیره من الامور الداخلیة و لها وجه خمس ارباح مکاسب

[illegible]



اختصاص بتجارات ندارد یا نه ج اختصاص ندارد بلکه شامل است زراعات و صناعات
و غیر اینها را باین معنی که فوایدی که از این طرق بدست آید باید خمس آنها را بدهد بعد از
وضع مؤنه و مخارج ضروریه خود بحیثیتی که س حلول حول ارباح مکاسب شرط وجوب
است یا نه ج حلول حول شرط وجوب نیست اجماعا و لکن ماذون است از جانب شارع
در تاخیر تا حلول حول پس اگر پیشتر هم بدهد عیبی نیست بلکه بر احسان بجود و سادات نموده
س خمس را خود مالک میتواند بدهد یا باید بمجتهد بدهد که برساند ج خمس دو حصه
می شود در نصف آن اختیار با خود شخص باشد و نصف دیگر را باید بمجتهد جامع الشرایط بدهد که
بمذهب خود در آن عمل نماید و اگر خود بدهد بابن مجتهد صحیح نیست و بری الذمه نمی شود
مطلقا س نصف خمس که سهم امام است در چه مصرف باید صرف شود ج باید از باب تتمه
بسادات فقیر داده شود و بعوام داده نمی شود اگرچه علما و صلحا باشند س اول سال
ارباح مکاسب و تجارات و ارباح متعدده در یک سال ضم بیکدیگر می شود یا هر یک سال
بخصوص دارد ج احوط اگرچه یکی از وقتی از حین شروع در کسب است و ضم می شود ارباح بیکدیگر
و سال از برای کل محسوب است نه آنکه هر یک سال بخصوص داشته باشد س اگر کسی مالی دارد که
خمس ندارد مثل ارث وضع مؤنه از آن می شود یا از مالی که خمس دارد ج اقوی وضع مؤنه
از مالات [illegible] س خمس را از غیر عین میتوان داد مثل [illegible] ج مسئله محل خلاف و قلیل
التعرض [illegible] در کتب مبسوطه بل قول است که جایز نیست و [illegible] است که جایز باشد

صرّح به جماعة منهم صاحب المناهج والجواهر ومفصل الاردبیلی فی شرح الارشاد وثالث
تفصیل بین اختیار والی العشر ان بان غنی که والی میتواند از غیر عین اخذ نماید و عشر ان بان
جایز نیست وابن مختار صاحب مستندات ودر مسئله بعضی ایراد نیست امثلا چنانچه
در مذکوره وارد شده وخیانت که خمس متعلق بعین است بتفصیل اوله مثل ذکرنا الا انکه
از غیر عین جایز است داون للعسر والضیق ولفوا التعویض المقتضی لما فی المعرض
فی العوض والسیرة عند من النبی الی زماننا مزبرة عدم انفاذ من علیه الخمس العین من کل
ما فیه والتنقیح والاتحاد المؤید کلها بالسعة والحنیفیة السمحة السهلة فی نهم و تامل سر
ارتفاع قیمة خمس دار و بانه (ق) اقوی عدم وجوب خمس انسه بان ولا سیما در عقار و املاک
که بجهة تجارة بدست نیاورده و امثال این دو للشک فی الشمول و قضاء الاصول و لو بلغ
بر بر بعلیه عدم التزامهم بخمس الارتفاع اذا انتزل یا ارتفع قیمته من مال التجارة سواء
بنی او بدل بالاثمان و انتقضاء لحوله لیس شرطا الاصل الوجوب علی الحکم المفسور الماثور بل
المجمع علیه بل فصحة و توسعة واذن و ترخیص لاجل احتمال تجدد المؤنة ولذا یجوز
الاتیان به بعنوان الوجوب فی اول السنة (س) اگر کسی بنقیه چیزی پس انداز که اگر با
وسایه دعوی عمل سیمود ذخیره می شد خمس دران می باشد یا نه (ق) اقوی عدم خمس است
دران وفقا لغیر واحد من الاجلة بلکه در مناهل دعوی شهرت نموده است مرحوم آقا سید
محمد طباطبائی اگر چه علامه مجلسی در زاد المعاد ادعای شهرت بر خلاف کرده ولکن ظاهرا

حق با سید است در دعوی شهرت زیرا که خمس بحکم نصوص و فتاوی بعد از مؤنه است
و تعبیر از بزرگان دین در مؤنه منسوبه پس محول است بر معنی عرفی و مفهوم از آن
در عرف قدر محتاج الیه است پس اقتصاد چه منشأ بد و چه نه کما یشهد به حکمهم بوجوب
الخمس فی ارباح التجارات قبل حلول الحول وان اذن الشارع بتأخیره الیه و دعوی الملازمة و صرف
در مفهوم از بحث عرف چنانچه مرحوم شیخ محمد حسن در جواهر فرموده اند تم ولهذا در
دادن خمس ان می باشد عملا بالاحتیاط و خروجا عن شبهة الموجبین منهم الشیخ جعفر ره فی کشف الغطا
و العلامة المجلسی فی زاد المعاد و الشیخ محمد حسن ره فی الجواهر س اسراف در حکم تقتیرات
از جهة عدم وجوب خمس با تقتیر ج اقوی وجوب خمس است با این معنی که انچه زیاده بر قوتها
خرج کرده حساب می شود بر صاحب مال و باید خمس آن را بدهد علی الملتزم بل کاد ان یکون
اجماعا ولا یبعد دعواه و دلیل دلیل تقتیر است بلکه جریان دلیل در این اقوی و اتم است و از این جهة است
که بعض علما حیله را منع نموده اند و در این قبیل مسئله اند بوجوب و این مؤید وجوب است
س معاملات اسرافیه و عبادات اسرافیه مثل وقف و صدقه حرام است یا باطل است ج نه
لدلالة النهی علیه کما حقق فی محله وانصراف الادلة عنها و الاصول الفقهیه و از بن مبین شد
که خود را بنقل و انتقال سرفی می شود که فقیر کردن تا استحقاق خمس و زکوة بهم رساند از جهة
بطلان آن و مثل این اشکال غرض محض انفاذ خود می باشد تا از حقوق بهره مند شود
للشک فی الشمول لو لم نقل بعدمه فیقتضی الاصول مع کونه متضمنا لمزاحمة الفقراء بود الامراد
بهم

فی الخمس

بهم فافهم ولعله مراد الشيخ ره فی کشف الغطاء حيث افتی به وارسله ارسال المسلم وان لم يحک
لغيره بلی اگر غرض عقلائی معتد به غير از اين باشد وان اتمام داعی باجزو ان قرار داده شود عيبی ندارد
بلکه با هيئت که مستحسن باشد بعيد بلکه واجب شود باکار ليجاد از جهة شمول ادله اناالملاق و عموم که مؤکد
يا مؤيد محکيه است و دعوی شمولی را بی وجه است و کلام شيخ فقيه در کشف شامل ای ثبت نيز
وان غير ايشان که تعرض بنظر مسئله دير فرض شمول وجهی وجيه ندارد س اسراف از جمله
معاصی است وبنابر اول کبيره است يا صغيره و اسراف چه معنی دارد ج بودن اسراف از معاصی
ملا ريب فيه است و معصية کبيره است لتوعيد النار عليه بخصوصه فی الکتاب الکريم فان قوله
ان المسرفين هم اصحاب النار واسراف لغة و عرفا تجاوز از حد وسط است شرعا و وزنا و مکانا
وغيرها س اسراف عموم دارد وحرام است حتی در خيرات مثل حج و صدقات تعدد اسراج يانه
ج اقوی عموم و شمول است وما ظاهره الخلاف مؤول جمعا بين الادلة س در مال حلالی که مخلوط
بحرام شده باشد خمس واجب است يانه ج بلی در صورت عدم خمس واجب است س معنی خلط
را بيان فرمايند که بچه نحو متحقق می شود ج متحقق می شود باينکه مال حرامی در حلال او داخل
شده باشد بطوريکه امتياز نميتوان داد حلال را از حرام س بيان فرمايند که مالک
بايد بداند مالک حرام را و يا اگر بداند هم حکمش همين است ج با جهل بمالک حرام حکم همين است که ذکر شد
و با علم اگر مشتبه در غير محصورين باشد س با بعد از اخراج خمس تتمه بر مالک حلال حلال است
ج بلی حلال است اگر علم نداشته باشد که حرام زياد بر خمس بوده س مراد از هبه و هديه و صدقه

و عوض خلع و مهر و جایزه و امثال اینها خمس داده باشد ج اقوی وفاقا للشیخ که در این اشیا خمس نیست

للشك المتعلق بالعمل بمسئله و عدم الکتاب بر اینها و احتیاطا خصوصا در هبه دادن خمس است جناب

حلبی قائل شده و شهید در لمعه تحسین نموده و بعضی از متاخرین نیز بسوی آن میل کرده اند و در بعض

اخبار هم وارد شده س خمس در مال کافر حربی که بدست آید ج اقوی وجوب خمس است در آن بلکه مطلق

کافر در اموال ایشان بلکه دور نیست دعوی اجماع بل المتواتر سیما که کلمات اصحاب در اصول و فروعها

و عموما و خصوصا ناطق است باینکه مثلا دلیلی که وجهی از برای عدم شمول باشد در آن نیست

و بعد از تتبع تام و تفحص تام خلافی در مسئله بنظر نیامده سوای بعضی مشایخ معاصرین که شفاها

و بخطا منکر این معنی شده اند نظرا الی انهم بعد الاسلام لا یکلفون بالخمس فلو کان واجبا علیهم لینبغی

ان یؤدونه لانه حق الناس لا یسقط و هو کما تری س اگر کسی مسلط بر مال کافر حربی یا غیر حربی شود

میتواند بعنوان خمس یا ذکوة آن را قرار داده باهل آن برساند ج جایز است بمقتضای حکم عقل

قطعی و حدیث ضرر و ضرار و غیر آن و اگر مؤدی بفساد نشود س منذورات واجبه غیر از ذکوة ثابت

میتواند داد یا نه ج بلی جایز باشد دادن وفاقا لجماعة و منهم الشهید فی الروضة والمسالك وصاحب

التنقیح والسید الطباطبائی فی الریاض وصاحب الکفایة والمدارك والمنهاج و نیز اکثر در ابواب

صحیحه تعلیل شده است حرمة باینکه اوساخ ایدی ناس است و آن زکوة واجبه باصل شرع است

که وسخ است و مطهر مال دون کفارات و منذورات و مثل این در خمس نیز وارد شده است

بلغ

که صدقهٔ واجبه بر بنی هاشم حرام است بر ایشان و متبادر از این کلام خصوصا بملاحظهٔ زیرین زکوة است
بلکه تصریح شده است در بعض اخبار بطریقه تفسیر که صدقهٔ محرمه بر سادات زکوة است و در بعض
که منع شهرت ما کنیم با اینکه متبادر از اطلاق فتاوی و نصوص زکوة واجبه یا مطلق شرعی است
و فتاوی ما خواهد بود در این معنی قصر اکثر بر زکوة مندوبه بعد از واجبه موجب تعریض یا استکشاف
شود که مراد شان از واجبه اعم است زیرا که عدم تعرض در منصوص و مثل چنین مسئله عمومی غریب است
بلکه دور نیست دعوی شهرت یا عکس کنیم و بالجمله اگر معول بر عدم حرمت غیر آن از زکوة واجبه از
صدقات واجبه و مستحبه نباشیم لا اقل از قصر اطمینان حاصل از ادله تحریم بر زکوة واجبه پس
در ماعدای آن بالعرض مثل منذورات و شبه آن بمقتضای قواعد باید عمل نمود و قواعد و اصول
شرعیه اقتضای جواز دادن بسادات و گرفتن ایشان می‌کند الا اینکه احتیاطا در طرفین ترک است
در غیر صدقهٔ مستحبه و اما صدقهٔ مندوبه بی خلاف و معقد اجماع است جواز دادن و گرفتن

س صدقهٔ مندوبه را بغنی میتوان داد و هم چنین بغیر اهل تحقیق حتی سنی و ذمی یا نه

ج بلی میتوان داد و تفرد بر کبری منه ان شرط نیست و ظاهر از فقها در موارد به تفرقه از کتاب
صدقات و نذر و غیر این دو اجماع بر عدم اشتراط فقر است بلکه از تذکره استظهار مسلمیته بین
علماء اسلام می‌شود زیرا که نقل خلاف از احدی ننموده با اینکه دیدن او نقل خلاف است
حتی از اهل خلاف و هم چنین اسلام بنا بر مشهور از جهت عمومات و اطلاقات متلقات
بعمل و نهی فقراء از جواهر صدقه مدفوع است بتامل در فهم توان از عمل دیر و اینی

بصدقات واجبه اینکه نفر در ذکوة حکمی است شرعی چنانچه در علم بیان شده پس در زکوة

و فطره هم نفر حقیقی شرط نیست نصا و اجماعا و کلام شیخ در مبسوط ظهور در اجماع دارد بر آن

که میفرماید در اثنای التطوع عندنا بمنزلة الهبة فی جمیع الاحکام من شرطها الایجاب والقبول

و مؤیدات این حکم بدلالة الملوق منه بعض و ضیافت مضر و اینکه در اینجا س دجع

باب الکفایة شرط است در وجوب حج دعوی بآنه ج اقوی اشتراط است للنص والاجماع المؤکدین

بعمل مشهور الطایفة والعمر و الحرج المنفیین فی الشرع و لحکمة المویدة بالشریعة السمحة السهلة

و شهرة المتاخرین علی خلاف لو سلمت غیر قادحة لتقدم الشهرة القدیمة علیها فی مثل المسئلة هذا

مضافا الی الاصول القطعیة و مراد از بابه الکفایة ما لی است بمعنی که بعد از باز گشتن از حج یا ان

زندگی نماید در میان امثال و اقران خود س حج از میت بدون وصیة بلد بلد یا میقاتی

ج میقاتی است لظاهر الاصل والاجماع المحکی من الغنیة المؤکدین بعمل مشهور الطایفة المؤیدین

بروایة حریز و غیرها س زدند که در سفر مکة مناط میدانند بانه ج اگر در خلاف آنها

عمل و شبهه آن تحقق شود مناط و وجه آن ظاهر است و اخبار بر خلاف آن محمول است بر وفاق

جماعة پس اگر کسی محتاج باشد بآب و خادم و غیر این دو از جهة مذکوره مقدمه وجوب حج

خواهد بود قدرة بر آنها س و کسانیکه استطاعت دارند ما هل آفاق و میروند به که از جهة

حج نمودن نیابة از غیر واجبات عمره بر ایشان از جهة خود بأنه ج اقوی وجوب عمره

مزده است بر ایشان از جهة خود ایشان بالکتاب والنصوص المتلقات بعمل الطایفة

دالة



دالة على وجوب العمرة المفردة على المكلفين كافة الا انها ساقطة بالعمرة المتمتع بها نصا
واجماعا فالعمرة المتمتع بها في حج التمتع الذي هي كالجزء منه مسقطة عن المفردة سواء كانت
واجبة بالاصالة او النيابة الا ان في الثانية بالنسبة الى المنوب عنه فيجب عليه العمرة المفردة لنفسه
قضاء لحق الادلة كما اشتهر في هذه الازمنة فان النائبين النائين عن مكة اذا وصلوا البلاد بانوا بها
لانفسهم وعدم التزام من يجب عليه العمرة المفردة وكذا عدم التزامهم بالمسافرة الى مكة للعمرة
لا يكشفان عن عدم وجوبها المفردة لا نهم بعض الاجلة وانما هو كاشف عن الاذن والرخصة
في تأخيرها واصابة العمرة المتمتع بها بدلها ولعدم احتياجهم الاهالي من التركة لو مات قبل موسم الحج
والمكنة منه مع تمكنه منها فلا يجب لزوم البدلية ولكن القضاء بالامر الجديد ولو فرض شمولها لها
فالبراءة القطعية قاطعة لادلة القضاء لا كاشفة عن عدم الوجوب بالمفردة [illegible] غير حاكم شرع
چه بجوری خود وچه باذن او میتواند قسم بدهد بابن [illegible] قسم وفصل خصومت ختم
حاکم داده بمباشرت نماد نتوی وغیرهم نمیتوانند قسم بدهند واذن بر نمینماید مگر در مواضع
بلی صلح دعوی بقسم که مدعی مستقل باشد جایز است علی الاقوی وهم چنین جایز است
صلح منکر شرط را بمدعی [illegible] که عوض قسم دادن او بنفسه را اعطا وتسلیم مدعی به
را باو ودلیل در [illegible] عمومات وادلة [illegible] صلح است وخیال عدم شمول ادله از [illegible]
واین معنی صریح بعض محققین وظاهر از بانی است چنانچه می شود از ایشان در باب صلح
بلکه مفهوم [illegible] که صلح باو [illegible] تجویز کرده اند بجزئیات الملاق در عموم [illegible]

في احكام القضاء

از ایشان هم

اتفاق در همچنین جایز است قسم دادن و اشتراط در صلح قرار دادن از جهة آنچه ذکر شد و عموم

والملاق ادله شرط و این قسم که بدل المصالح است با شرط دران مسئله اختصاص بلفظ جلاء نه

و مصادق آن زاده و بنا که قسم محقق شتمی است که نقل حضومت بان نبود و در بعض

نقل حضومت بصلح بعمل آمد و قسم دادن از باب استیفای بدل المصالح است با عمل شرط

پس جایز است قرار داد آن در صلح بران و کعبه و عباس علی و غیر اینها از ایمان مجوزه

در شریعت و حد از انها پس این صلح و قسم از باب تقلید است و وجه استقلال و عدم توقف

بر اذن حاکم ازین جهة است و مثل قسم است در وجوب جواز صلح بان و اشتراط آن در صلح

صلح و شبه آن از جهة عموم دلیل پس شهادة علمیه معتبر است بانه ج اگرچه مشهور

بحسب ظاهر عدم اعتبار است الا انکه اقوی عدم اعتبار است از جهة صدق شهادت بران

عرفا پس شمول اطلاقات خواهد بود اگرچه در اصل المتخد شده باشیم بجهة تقدیم عرف

بر لغة و این شهرة کاسره نیست و نیز که سند معلوم است و موهون و از جهة تنقیح

مناط و اتحاد طریق و موید است آنچه ذکر شد بقضیه خزیمة ابن ثابت انصاری و غیر آن

و غیره جمیع ... ید و تصرف و ارث مناط حکم بملکیت هست بانه ج بلی فرقی نیست در حکم

بمقتضای آن دو بین ید و ارث و تصرف و غیر او و عمومات والملاقات ادله مخصص و مقید

نیست سوای انچه متوهم می شود از بعضی سابق با اشاعه بین ... وارد است و لفظ ...

وارد بر احضار ... و این دلیل را قرار دهی البته بملکیت غیر و منتقل شدن ... نمی توان

نمو

فی القضاوات

نمود زیرا که در صورت اقرار ملکی خواهد شد و حکم بید با ملک خواهد نمود پس باید اثبات
انتقال نماید بخلاف ما نحن فیه که با قرار لکن سبب را نموده تا مدعی شود پس حکم بمقتضای آن
خواهد شد تا خلاف ثابت شود و شاید ملکی است اگر نگوییم دال بر انتقال است مع دفع شبهه
اصحاب بنحوی که محکوم است بملکیت شان بمقتضای ید با علم باینکه مال دیگران بوده که
خریده اند یا غصب کرده اند یا امانت برداشت نموده اند بلکه میگوییم در نسبت دعوی
سیره قطعیه بر حکم مذکور در خصوص وارث نیز زیرا که بمجرد ید و استیلا معامله ملک
با ایشان مینمایند تا خلاف آن ثابت شود و بعد از تتبع تام نیافتیم خلافی در مسئله
سوای آنچه از بعض اهل عصر مسموع شد که اعتبارش ثابت نیست بلکه ظاهر کلمات اگر نگوییم نص
اینها اجماع بر اعتبار است زیرا که تقیید اعتبار را بعدم معارضه به بینه کرده اند و بس
چنانچه صریح ریاض و منهاج و مفاتیح است اگرچه بعضی مثل صاحب عوائد زیاد نموده
است و نحوها و جای تأمل بعض ملحوظ ... معلوم نباشد حقی از برای صاحب متوان
صاحب نظر او را ببیند از دیانه ع اقوی آنست که نمیتواند پس دعوی بر مبطل علاوه بر بینه
احتیاج بیمین هم دارد یا نه ح اشکالی نیست در احتیاج بیمین هرگاه مدعی به دین باشد بلکه
معقد اتفاق اصحاب است چنانچه صریح روضه است و در کلام بعضی نفی خلاف است
و محکی از جمعی اجماع بر آنست و نصوص کثیره معمول بها متلقاة بقبول بین الاصحاب هم بر آن
معنی دلالت دارد و اما هرگاه عین باشد پس در آن خلاف است مختار تنقیح و مسالک و بعضی

اجله مناخر بن عدم احتياج بيمين آت ولعله احتياج بانضمام لظاهر اللمعة والروضة
وصريح الرياض وفي الملاق بعض العبائر والبهيل في الكفاية للتعليل المنصوص فان
مقتضاه ان اليمين للاستظهار و للاحتمال الشهود تبايين للاستظهار و هو انتفى بعين
ايضا فهو من افعال الخلد للالة وفي معنه بالقيمة او المثل و شبهها مما يقع به المالك عنها
وعدم تسلطه على الميت ولا الملاق صحيحة محمد ابن الحسن الصفار فان فيها او تقبل شهادته
الوصي على المشهود شاهدا اخر عدلا فيقع من ثم نعم بعد يمين فانها تشمل الدين والعين كلتيهما
وليس مورد العين نادرا حتى يحمل لا انصراف نعم هي مخصوصة بما اذا كان المدعى شاهد من
الوصي الا ان الحكم عدم القائل بالفرق هذا مضافا الى تايدها باستصحاب الظاهر من الملاق
عبارة اللمعة بضميمة ما قال الخ لحرها من ان ما ذكر فيها هو المشهور بين الاصحاب وان قال صاحب
انه يجب على الغاية للاحتياط للتلف كفاية البينة من دون يمين فيه وهو ان الملاق ظهرها
بينا لكن هذا بالنسبة الى الحكم الوضعي يعني السببية لفصل الخصومة واما بحسب الحكم التكليفي
فلا ينافي شبه الاحتياط كما لا يخفى من مقتضايد و ستحباب سوگند بعد شهادت دادبانه
بلي جايز است نفا و فتوى الا انكه زن الكه در عين باشد معتبر است كه بعد ملك صاحب نبايد
ضرور عدم المنافات بينه و بينها بين اعيان بايد شهادت بر غصبيه بالفعل باشد
واما در دين بعدم علم بجا انكار است محاني كه زنان بجانه شوهر مي برند ملوك
اثبات مانند در موضعي كه ملوك شان نبايد بدفترشان دليل بر ملكيت است مانند الخ

دركذاحر

و در نزد احوط مادر گفته است زیرا که اعطاء با ایشان نظر بوجدان عبد بمانانیه است که با شهید باللبن بنفیه
من الشرة و لقهر بتصرف فیها تصرف الملاک من بیع و صلح و هبة و غیرها است و اگر بملکیة ولی او شهود بدهند
در صورت اشتباه باین معنی که مشخص باشد که متاع ملک شاهد است یا نه دلیلات بر ملکیة او حاصل
از ثابت شود لعموم ادله ید و ادعای ید که او به بود است شنیده از وی نمی‌شود اگرچه دختر بوده
باشد علی الاشبه و ان ورد بالشیاع در روایة شاذه ۷ ید و دعوی در صورتی که تصرف غیر مأذون فیه در ید
نماید بدعا است یا نه باین معنی که آیا باید شهود بیاید و دعوی تلف و مثل او از وی شنیده می‌شود
یا مسموع است با یمین ۸ ید در صورت مفروضه ید غصب و ضمان است علی الاشبه المشهور الاقرب بالجمع علیه
بل لا یبعد دعوا او جهة نفس ید و علاوه بر آن باشاه بخروج او از ودعی بودن ناب علی پس اگر کسی را
بکشاید و مثل آن بیشتر که آن بار را بکسی بدهد که باید بدهد ضامن است و باید از عهده بیرون آید بلی
با بقاء بر وصف ودعی اگر ادعای تلف کند یا رد به مودع یا دیگری او مصدق است بقول و اجماع ثابته با
یمین علی الاقوی و اگرچه خلاف قاعده دعوی است و اگر ادعای رد به وارث او نماید شنیده نمی‌شود بر او
بینه و در صنعه منکر یمین است علی القاعده از جهه بودن حکم خلاف اصل و ضابطه و قید خارج بینش
موارد مذکوره است ش شاه ابر دست او ملک کسی که بر میراث برده میشود بانه ۹ یا غیر که
بعقد تملک بر دست ملک او میشود لقوله علیه السلام علی الید ما اخذت و سیره قطعیه و در حکم آن است خاک و سنگ
و شبه این در دار چیزهای که مالک اعراض از آن نموده و قطع نظر نماید حتی عقار و حیوانات پس هرکسی
ید بر آنها بگذارد در وجاده نماید مالک میشود ۱۰ اگر کسی وقف بر اولاد نماید اناث را و اولاد ثانی

در احکام الوقف

داخل می باشند بانکه اولاد موقوف علیه با بلا واسطه می باشند ذکور و اناث باهم و شامل

و اولاد ابن دو مرا شامل نیست زیرا که ولد اند ذکر هو ولد بلا واسطه نیست مثل ولد اناث

با اعم از پسر در این صورت اولاد اناث را هم شامل است زیرا که موقوف علیهم اولاد است و اولاد او

و بدیهی است که اولاد از اناث اولاد اولاد است مثل اولاد از ذکور و از نصوص صحیحه متظافره

و آیات کثیره مثل ابنائنا از ائمه هم چنین مستفاد می شود که ولد حقیقة را عام است از بواسطه

و بلا واسطه و بنابر این شامل هم از ذکور باشد و هم از اناث چنانچه مذهب جمعی از قدما و متاخرین

است که از ابنا ان اثنا صاحب جواهره و این معنی مستلزم تعمیم در حقیقت است چنانچه صاحب

حدایق توهم فرموده و الحق فی محل منقول و تحقیق آنست که اگر تصریح بشود بقید بلا واسطه

یا بقید بواسطه او را فی معناها حکم چنین است که بیان شد و اگر بطور اطلاق ذکر شود و قرینه

بر تقیید باشد هم چنین والا اگر مطلق باشد و قرینه نباشد بر هیچیک از قیدین پس مفهوم ان

من حیث هو هو اولاد بلا واسطه است و علیه یحمل لفظ الاولاد فی نصوص الحبوة لکن در نتیجه

و شبه ان منصرف می شود به ذکور و اناث بلا واسطه و اولاد از ذکور چه اناث چه ذکور باشند

و اولاد از اناث را شامل نیست و اجماع منقول بغیر واحد از شیخ ره در خلاف در کتاب ارث

و وقف و سیبه نص و ابن ادریس ره در سرائر در باب ارث بر دخول اولاد از اناث

معارضه نماید با آنچه ذکر شد زیرا که مدار در امثال الفاظ بر مفهوم عرفی است نه قصد کننده

از اینکه ابنا حامات از ذوی الحقوق اثباتا شده غایة الامر از الفاظ موهم می شود اعمیت بحسب وضع و اما

وابی

واین منافی با انصراف مذکور نیست چه معارضه بین انجبر کردند ولهذا بعض نیست واین کلام شد
حال شهرت که اساسش در وقف بر اولاد که مقصود بر اولاد صلبی است اولاد اولاد را جمع از
ذکور مع ان انات اصلا شامل نیست علاوه بر اینکه معارض است با دعوی اجماع مثال البنه ونرید
ما ذکرنا الآیة الشریفة ادعوهم لآبائهم وشعر شاعر العربیة بنونا بنو ابنائنا وبناتنا
بنوهن ابناء الرجال الاباعد اکر وقفیه شیء مشخص بابد دون معرفة انجر با
کرد ع صرف موشود ما فی ان دو حجة بر مثل وصیة معنی المتعلق للنص المتعلق بعمل
المتم فی الثانی وتنقیح المناط فی الاول اصفهانی القاعدة المستفادة من النصوص وتتبع
الفتاوی علی انه ورد فیه النص بخصوصه المؤکد بالعمل کما فی الجواهر ولعله لذا انتفی المنهاج
والجواهر فی المسئلة بالثلث وعلامه در مختلف وقف ... فتوی به مسئله تفصیل آن
بین انکه حر را وانفق متولی وناظر فراره دهد یا غیر ... عدم اشتراط ... در صورت اولی بالاجماع
المنقول علی لزوم الوقف مطلقا من تعیین جعل متولی له وعدمه وعلی الاول بین ان یکون
عادلا اولا ونفی الخلاف فی کلام بعض الاجلة المساوق للاجماع علی عدم جواز تغییر الوقف
بحسب الشرط وانقیاد ثم سوی ... جواز ان یجعل الواقف النظر لنفسه ... وقف
علی الاطلاق کما تقدم وما نقلوا فی العقود فانهم مطبقون علی کونه عقدا کما یظهر من نص
وصرح به فی الریاض وانما اختلفوا فی حاجة الى القبول ولا منافات فان العقد هو العهد
الموثق سواء کان بین مخلوقین کالبیع والاجارة او خالق ومخلوق کالنذر ولذا تمسک

الفاضل القمي في ان نعم العمل بالتذ رواية او نوافع للحديث المشتهر المتلقى بالقبول المروي

عنه شروطهم والصحيح المستفيض المسلمون عند شروطهم فيما وافق الا كل شرط خالف كتاب الله

عز وجل فلا يجوز والصحيح من اشترط شرطا مخالفا لكتاب الله فلا يجوز على الذي اشترط عليه

والمسلمون عند شروطهم فيما وافق كتاب الله عز وجل والخبر من شرط لامرأته شرطا فليف

فان المسلمين عند شروطهم الا شرطا حرم حلالا او احل حراما والصحيح المعمول به في

هذا الباب فان كان مكاتبة الوقوف على حسب ما يقفها اهلها ولعمومات الوقف وما دل نحوها

هذا مضافا الى الاصل المقرر بوجوه منها اصالة الصحة وعدم دليل على ما يخرجها عنه

سوى عموم بعض ما سيأتي في المطلب الآتي من التفصيل مع جوابه واشتراط عدالته

صون ثانيه ممنوع لان الفاسق ليس باهل للامانة لانه لا يخرجه عن ملكه او لانه حمل الفاسق

عليه امينا ثانيا بل لخرجه على فرض التسليم على هذا النحو واما النقض بالوكيل والوصي

والمستودع فليس بوجيه لانه في ملك نفسه والناس مسلطون على اموالهم بخلاف ما نحن فيه

فانه بناء على التمليك ملك الغير لانه جواز التوكيل والايداع والائتمان في ملك الغير اذا كانوا

فساقا ولا لقوله تعالى ولا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله

ولو كانوا اباءهم وابناءهم لان المتفاهم منها ان النهي عن الموادة انما هو من حيث كونه محادا

ولا لحرمة اللطف بهم ونحوه من الاكرام على ان كونه موادة ثم من الاصل في نفسه والاية

ولا تركنوا الى الذين ظلموا لانها منساقة لسابقتها فلا دلالة فيها اصلا كيف ولو كان المراد

لها الائتمان

من الابنين معنى يعم المدعى فيلزم اشتراط العدالة فى الموقوف عليهم ايضا بل هم اولى بها لحصول
تحقق المواده فى حقهم لنقل المنافع اليهم مجانا بخلاف المتولى فانه باخذ حصته فى اداء العمل
فتدبر ولانه القدر المتيقن فيقتصر عليه لما مر من العموم والاطلاق بل الاتفاق المحكى
فى كلام جماعة من الاساطين وان حكى عن بعض كصاحب التحرير الخلاف ايضا الا انهم لم يعتدوا
بما انفرد به ولولاه لاشكل المصير اليه كما لا يخفى وجهه با تحقيقنا واز بيان كه كرديم ظاهر شد
واهى بودن انچه مشهور در ميان اخوان والسنات كه فسق متولى در طبقه اولى قادح نيست بل
فقهاء
كه معقد اتفاق است يعنى اشتراط عدالت در متوليه غير واقف بايد اگرچه در طبقه اولى باشد
وجعل ازاو باشد ابتدا وكلام در بعضى مثل كلام در متولى است كه غير واقف باشد
پس عدالت در او معتبر است على الاشهر المنصوص للاجماع المحكى المؤكد بالشهرة وغيرها من الوجوه
الاعتبارية س س لازم است بر متولى مجهول الحال ازو اثبات قبول توليه نمايد وعلى التقديرين كه
قبول نموده لازم مى شود بانى ج لازم نيست قبول للاصل بل الاصول المؤيدة بعمل فحول
ولو اطلع عليه بعد موت الواقف واگر قبول نموده لازم است لا ينزل الابناء وحديثه
المؤكدين بالاصول وخلاف غير واضح فابين له على الكلية قادح نيست وبا الملات مسندا
س وقف بر اولاد موجود واولاد يكه از خود واقف بعد بهم رسند جايز است ودر حكم
بعضا است بانى ج وقف بر معدوم در عرض موجود باين معنى كه معدوم در طبقه موجود
باشد جايز نه مفروض سؤالات بجهت عدم جايز نيست لعدم قابليته للتملك مع ان مفاد

الوقف للتمليك اما للعين ان قلنا بانه ينقلها او المنفعة ان لم ننقل به پس وقف كذا بالنسبة

بمعدوم محكوم است ببطلان اما بالنسبة بموجود منهم بصحت پس در ان تفصيل است و آن

انست كه اگر معدوم منضم معين باشد مثل آنكه وقف نمايد بر ملكى دو ابن زيد موجود و عمرو

معدوم معين موقوف بجميعه خواهد شد بالسويه اگر تفاضلى در بين نباشد و قبل از تعين

تعيين فقط معدوم حكم خواهد شد بصحت فقط موجود مثلا در مثال مذكور نصف مشاعا

وقف خواهد بود و محتملست حكم بصحت كل بر موجود فقط چنانچه محتمل است بطلان و وجه هردو

ظاهر است با جواب و اگر معدوم منضم مبهم باشد مثل اينكه وقف نمايد بر عيسى با بر اولاد خود

كه موجودند بالفعل و بر اولادى كه بعد بهم برسند من دون تعيين حكم ببطلان كل خواهد شد

للزوم الغرر والجهالة وعدم امكان التعيين فرقه ان المعدوم اذا لم يعين لا يعلم لهذا

حصة معينة من العين لان تعيينها تابع لتعيينه واذ ليس فليس ومنه يلزم الجهل في

الموقوف لو حكمنا بالصحة لجهلة بمعنى انه لا يمكن الحكم بصحة نصف او ثلثه او ربعه وهكذا

بل لو كان ولا بد يحكم بصحة شيء من العين وهو كما ترى والوجهان المتقدمان اتيان في

هذا القسم ايضا بلى جايز است وقف بر معدوم حامل از موجود باين معنى كه استحقاق او مترتب

باشد بر فقدان موجود بالنصوص والاجماع والفرق وان كان مخالفا للقاعده وهو حجة

اشتراط ادخال معدوم در موقوف عليهم بعد از وجود بالاخلاف على ما هو المصرح به في كلام

بعض الاجلة بل بالاتفاق كما ادعاه في المسالك وهو الحجة في الصحة فهذه الجهة لا لاجل ادلة

من

بالعق

بالعقود والوقوف علی حسب ما یقف اهلها والمؤمنون عند شروطهم لما فی التنقیح اما لا یخفی

وتنقیح مناط وادلۀ قطعیه در محل سؤال ~~بیجهت~~ عجیب حضرت کذا منتهی است

وتیاس بالنکاح مع الفارق است ان امل بالمال هنا است ولکن یظهر من بعض جوابها و غیرها ان الوقف

علی المعدوم تبعا للموجود فی فرضه بمعنی مجرد ذکره بعده مثل هذا النحو ایضا یصح بلا خلاف

بل الاجماع بقسمیه والنصوص المتواتره حیث قال فی الصحه فی کلام المصنف بعد ذکر الاولاد

بمعنی تملکه بعد وجوده مرتبا او مشارکا من دون نقل خلاف ولا تردید بل یدل علیه ما ذکره

فی الدعاوی من انه لو ادعی بعضهم اخوه وقفیه ملک علیهم وعلی اولادهم المتجددین بعد

ما دکین لهم تعلیمهم الحلف بعد البینه وکذا من یلد منهم بعد فوات الکل منهم انه مسلم صحه

فان نم هنا کما هو الظاهر الا مقتضی القاعده ما ذکرنا [sic] وقف بر شخصی ایجاد از جهة صلی

وصوم وتلاوة قرآن وشبه اینها از عبادات از جهه واقف صحیح است با نه ج بلا است

این وقف نیز که مندرج در تحت وقف بر نفس است که معقد اجماع فقها است

بطلان ان ومثل مذکور ایضا است در بطلان وقف بر اداء دیون وعذر کفن واطعام وغیرها

اینها از حقوق ثابته در ذمه واقف وقوت خودش وازین باب است وقف بر عدد

خود واقف یا الی دیگری وقف بر عدد مثلا لمراد نابد صحیح است وهم چنین صحیح است

وقف بر نماز کذا رفته کان ورون وادای وفا ودای قرآن مثل وقف بر خوانان

و... در هیکل واضح است [sic] وقف فضولی صحیح است یا نه ج اقوی صحت است وان تلتا

باشتراط القربة کما هو الاقوی یجب اخذ الزکاة منه مجهول المالک ایضا واجماعا ومثل

ونذورات سهم امام وشبه آن س وتعدآن جمله سادات از برای غیر مثل صلوة وصوم و

نماز قضا واداء دین وامثال اینها وصحیح است با املل ج اقوی صحة است المقتضی

وعدم المانع س ووقف پیش از قبض واتمام صحیح است باو سند وبنابر اول جایز است

بالاتمام ج اقوی وفاقا للمشهور است که قبض در او معتبر است مطلقا واکثرها دست عام

ستفادات از صیغه باشد بلکه ظاهر بعضی عدم خلاف است مثل مفاتیح بلکه اجماع بر اطلاق ۲ دال است مضافا الی

وعموم برا لغاء ع

الاصول والقواعد واما بودن قبض شرط صحة یا لزوم محل خلاف واشکال است واحتیاط

رعایة اثار لزوم است اگرچه که اشتراط صحة با ان خالی از وجه نیست پس اگر خواسته باشد

وقف را پیش از قبض بر هم زند وفسخ نماید واقف بلکه اگر واقف پیش از اتمام وقبض بمیرد

عین موقوفه بحکم ایجاب بر نبود ارث می شود ایضا واجماعا واین اتم است یجب ملاحظه نیز کرد

احتمال انفساخ پیش از قبض بموت هم رود وهر واقف لازم نیست اتمام در وقف بالزوم

شرعی بلا خلاف پس عصیانی هم در فسخ نمی باشد س صدقه مثل وقف است بلا حجت قبض

واتمام باینه س مثل وقف است بلا خلاف ایضا وفتوی وقبض بجهة محقق می شود ج

قبض استقلالا وید مرتبه است چه در عقار وسا باشد وچه در غیر اینها چه حیوان

باشد وچه متاع وچه غیر اینها علی الاقوی واین معنی بحسب موارد مختلف است در عقار

وان ضیق نظیر ودفع مانع است ودر غیر اینها مجرد این کفایت نمیکند بلکه لابد است از منهم

خصوصیت

خصوصا با اخذ و سند عرفیات زیرا که ضابطه کلیه انما هی شرع بدست نیامده است

و نصوص جزئیه اگر دلالت بر علیت نداشته باشد دفع با ان می دهد و بودن مختار محقق ثانی

مشهور بر فرض تسلیم قادح نیست در اعتبار از جهة معلومیة سند مشهور و عدم وهن وعلة

و فرقی نیست در قبض بین وقف و سایر موارد که قبض در ان مناط حکم شرعی است چه تکلیفی

و چه وضعی باین معنی که بمعنی واحد است بلا خلاف و اشکال ح و قبض بعض بقبض عالیها

مثل اینکه انتهای تا بد مجادله خود نسلا بعد نسل و حال انکه در کثیر حق نیستند که عادة ممکن

باشد التزام ایمان صحیح است یا باطل و بر تقدیر اول وقف است حقیقة یا حبس ح

بلغ

المهر در نزد احقر بطلان است نظرا الی انفراد الادلة و الاصول المقطعیه و ذهاب اکثر بان

صحة کاشف از اراده نیست ملحوظیة مستند هم و بطلان و بنا بر صحة در حکم حبس است نه وجود

حبس ضرورة عدم القصد الیه مع انه لا عمل الا بالنیة ح وقف معلق بر موت باین طور که بگوید

هذا وقف بعد وفاتی یا وقفته بعد وفاتی یا وقفته و شرطت ان یکون المنفعة لی ما دمت

حیا صحیح است یا باطل ح باطل است وقف کذلک علاوه بعدم شمول الادلة و الاصول العملیه و غیرها

ما یتفرع من القواعد و کلام الاجلة ح زوج و زوجه از هبه خود نسبة ببکدیگر نتوانند

رجوع نمایند اگر اجانب باشند یا نه ح اقوی عدم جواز رجوع است للروایة الصحیحة المعتضد

فیها بالادلة الصحیحة التی عمل بها کثیر من الطایفه و غیرها و المشهور علی الخلاف لانه الریاض

مکذوبه بعد حکاه فی المفاتیح عن الاکثر و عن المبسوط عندنا و هو کانه کالاجماع اما محققه

و احکام هبه

فظاهر واما منقوله فلان المنقول عنه وهو الشيخ ره قد خالفه فلا يوثق به والمحكى عن الغنية
على العموم او الخصوص فلا ينافي ما ذكرناه كالنصوص الدالة على جواز الرجوع عموما والرواية
الخاصة غير الدالة عليه ولو اغمض عن جميع ما ذكرنا فلا اقل من الشك والشبهة وهي كافية لانّ
الاصل في العقود حتى الهبة اللزوم س هبه والدين بولد و غير اين دو بذى رحم
وولد بوالدين و هبه اى ازاينان باجنبى جايز است و رجوع در ان مى باشد اما
هبه والدين بولد لازم است مثل عكس على المشهور بين الاصحاب فيهما بل المتفق عليه في
العكس نصا واصولا وقواعدا بل اجماعا و هم چنين است هبه بذى رحم بنا بر مشهور منصور
مأثور واما هبه باجنبى لازم است اگر معوضه باشد بنحوى كه عنوان در عرف صادق آيد
واگر چه عوض يسير باشد نصا واجماعا محققا ومنقولا واصولا وقواعدا و هم چنين اگر قصد
قربة واهب داشته باشد على المشهور المأثور و بوجه الاعتبار و مثل است اگر عين موهوبه
تالفه و باقيه نباشد و تلف شرعى مثل تلف عقلى است پس اگر منتقل بوارث موهوب له تحو
يا موهوب له بديگرى هبه كرده باشد رجوع در ان نيست على الظاهر لكون السبب الشرعى
بحكم السبب العقلى وعموم اصالة اللزوم بعد الشك في شمول ادله قيام العين له بل يمكن تعرف
در ان بعمل امده باشد كه متغير شده ومنافى رجوع باشد مثل قصر ثوب على المشهور محصلا و نقلا
وفتوى وان خالف فيه بعض و اگر هبه جمله اى از اين اقسام نباشد بانكه عوض نگرفته
باشد وقصد قربة نكرده باشد و عين موهوبه تلف و نقص متغير و منافى در ان بعمل نيامده

باشد



باشد جایز است برای واهب رجوع نماید اما بنفسیه س هبه ما فی الذمه جایز و صحیح

است بانه والحجة بحق مدیون باشد و بر نفس صحة احتیاج بقبول ندارد یا نه ع هبه ما فی الذمه

بغیر مدیون صحیح است علی الاشهر المأثور بل بلا خلاف و در معنی ابراء است جمعی

انکه ابراء است حقیقة زیرا که مفروض قصد هبه است نه ابراء پس محتاج بقبول خواهد بود زیرا

که از عقود است و خیال آنکه این فرد از هبه قبول نمی خواهد فاسد است و خلاف اصل و تأمل و قبض

نفس موهوب در آن متحقق است زیرا که در ذمه موهوب له است پس حاجتی به قبض نخواهد بود که

شرط صحت است بنا بر اقوی و اما بغیر مدیون پس حاجت است للاصول لعدم معهودیة ادلة اللزوم و الذی

و شرط بودن قبض در صحت معارض است با اجماع ظاهر از شیخ طایفه بر صحة و ظاهر آن است که قبض

تعیین بنفسه است نه بغیر و در مبایع این معنی متحقق است جا یحله لعله فی محله انشاء الله

احتکار چه حکم دارد ج در این مسئله اجلهٔ علماء مختلف و بعضی اند حتی شیخ فقیه

در جواهر جازم بکراهت شده با وضوح دلالة اخبار بر حرمت و شیخنا المدقق الانصاری با

تأمل از اخبار و ملاحظه آنکه نص عین بوده اخبار حرمت فرموده وفاقا للروضة والریاض و

ن المتأخرین محققین و در مسالک است که اگر غیر و ضیق و ضرر بر مردم وارد می آید مجلس حرام

و حکم اختصاص بطعام با حبوبات بنقص و زیاده و با خرما و ملح با زیت با سمن با غیر اینها

ملاحظه دو اگر چه باختصاص بحسب موضوع تأمل شود چنانچه در صالح است تأمل لعموم الدلیل

لکن ما احتاج الیه الناس و به معاشهم و غلبه بنقل الاخبار المحرمة لولم نقل بظهورها

بغ

فيه ويدل على ما لنا على الحرمة اجماعهم على وجوب كراء المحتكر على المعاملة لا يلائم الكراهة بالفرق

ولا ينافيها الكراهة في بعض نصوص المسئلة لا نا بالتتبع في الكتاب والسنة علمنا شيوعه في الحرمة ومنه قوله

وكان سيئه عند ربك مكروها على ان الاخبار يفسر بعضها بعضا ولا يقلب لكرم المقابل وصراحة

الدلالة ويرد هذه الدلالة كالجواهر للسبب فلعله اراد ان سبكها سبك الوعظ والنصح المناسب

للكراهة مؤكدا اياه بعدم الخفاء على الفقيه الممارس الماهر ثم اشد المنع كان دعوى

ضروح ما ذكرنا عن الاحتكار ودخله في مسئلة حفظ النفوس الواجب كفاية كافيا لكل فطر

فساد رفع النزاع والخلاف بكون مراد القائلين بالحرمة في مقام الحاجة والقائلين بالكراهة في غيره

واكر موضيق دو ميند هذا التحبس حرمة ندارد چنانچه حرمة ندارد حبس باغراض

شرعيه وعقليه كه رعايه آنها لازم است در شريعة ومقدم بر رفع حاجت خليفه سر

بيع شرط ما جائز هي است بانه <u>ح</u> جائز است باجماع اصحاب چنانچه دعوى نموده شهيد ثاني

در مسالك وانا سيد على طباطبائي در رياض واخبار اهل بيت انصححيه سعد بن ابي

ومونقه اسحق بن عمار وغير اين دو تعليق در اصل اخبار نيست بلكه در مقتضاء

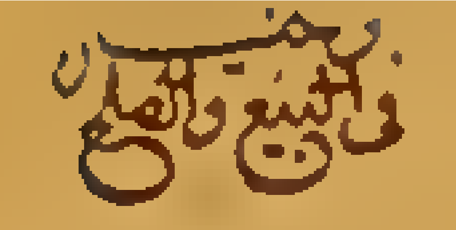
انست كه فسخ نموده باشد واين قادح نيست مثل تعليق در تصرف در عقد وكالة وبر

فرض تسليم قادح نيست نظرا الى اجماع ولخبار چنانچه در نذر وظهار است وانفصال مثله

خارج عن باب اند لعموم الادلة سيما مع ظهور الخلاف بل ظهور عدم الخلاف بل الوفاق في

وطه قريب للاطلاق الاجماع المحكى وفحوى الاخبار ذكر انه جايز جعلها متفرقه عقيب مبهم

في الاقدام



فی الاتصال والانفصال من دون نقل خلاف نعم احتمل فی القواعد البطلان نظرا الی لزوم
صیرورة المعقود علیه بدلا عن نفسه وهو کما تری فانه غیر عزیز فی الشبهات کما لا یخفی و کذلک
دارند است مثلا یکمن به پنجاه دینار میدهد و یکمن به پنجاه دینار بوعده جو من میخرد از طالب معترف
چنانست که اینجا و تنبیه صیغه بیع و شرط هیچ وجه جاری نشود و وجه فیه در میان نباشد
اقوی وفاقا لجمع من الاساطین کالشیخ فی النهایة والفاضلین والشهیدین والتنقیح والتحریر والمحقق
الخراسانی فی الکفایة والامیر الاقا سید علی الطباطبائی فی الریاض وبعض اجلة المتاخرین ونحوهم
صحة است الا آنکه اگر معامله به کلی و غیر آنچه در ذمه طالب است واقع شود باید محاسبه شود اگر مختلف
باشند و در صورت عدم مخالفة احتیاط در محاسبه و رضای طرفین است و هم چنین احتیاط در
اختیار نمودن معاملات به کلی در ذمه مشتری ثانی نه با آنچه در ذمه مشتری اول است و هم چنین
نمودن بطریقیکه ذکر شد و احوط از این قبیل معامله است را ساختن جای شبهه بخلاف و دلیل
صحة عمومات مؤیده ببعض نصوصات تعبیر شد و شمول اجماع بر اشتراط قبض ثمن قبل از
تفرق در بیع سلف ما نحن فیه را و عدم شمول نصوص ناهیه از بیع کالی بکالی و دین بدین هم اورا
نیز زیرا که کالی بکالی بنابر تفسیر شد به بیع موجل بموجل چنانچه از بعضی ظاهر میشود و به بیع نسیه بنسیه
چنانچه ابن اثیر در ... بعدم شمول آن ما نحن فیه را کما هو و جلی است و بنابر اینکه مراد بیع
دین بدین باشد چنانچه محکی از ... است می گوییم که متبادر از دین آنست که قبل از عقد بیع دین
باشد نه آنکه باصل عقد دین کرده و مبیع در بیع دوم باصل عقد بیع دین شد اگر باشد الذمة طالب المبلغ

نماید و ثمن هم بنا بر آنکه یکی در دست خود بخرد و محاسبه نماید با نقار بعد آید و ظاهر آنست که مراد از
صیغه که مدار شده صیغه عربیه خواهد بود نه مطلق صیغه و اگرچه فارسی باشد زیرا که در شواهد
فرض خرید و فروش شده و صیغه فارسی کفایت میکنند در تحقق بیع علی الاقوی و حرمت را
موعد قرار داده معرفیت اگر بین طرفین معهود و متعارف باشد مثل نیروز و مهرجان و الا مبطل
خواهد بود از جهت غرر و جهالت مسئله در صورت تعدد مبیع و ثمن در بعضی یا بعض از شرکا
میتوانند نسبت به آن بعض فسخ نماید و نسبت به بعض دیگر امضا نماید ح نمیتواند بلکه باید
با فسخ کل را بعد آورد یا کل را امضا نماید زیرا که فسخ از طواری عقد است و عقد منبعض
نمی‌شود بلی اگر دو عقد شود مثل آنکه قطع نماید یکی از دو شمن را به
تومان و دیگری را به پنج تومان و بعد از بنا ایجاب و قبول را بطور قطع مذکور واقع سازند
جایز است فسخ بعض و امضا بعض دیگر زیرا که دو عقدند که یکی را فسخ می‌نماید و رد دیگری
و هم چنین جایز نیست در صورت تعدد عقد اگر فسخ مؤدی بر آنکه تبعیض صفقه شود
از باب مانع نزد تبعیض عقد و این حکم عام و جاری در کل خیارات و مثل این است خیار
موروثی از برای ارث یا از نیک وارث که باید یا هم فسخ نمایند یا هم امضا کنند از جهت مذکوره
زیرا که حق بهیچ که مورث داشته بوارث منتقل شده و بودن حق واحد پس ساقط می‌شود
مسئله فانی فسخ و اجازه از جهت آنکه فسخ یکی از موقوفات * خیار بتصرف در مبیع واحد
حدث در آن ساقط می‌شود یا نه و بنا بر آنکه شفیع از رضا در آن معتبرات یا نه ح ساقط می‌شود

خیار

في الخيارات

خيار الحيوان والعيب وثلثة ايام بتصرف مشترٍ واحداث حدث به مبيع نصا واجماعا محققا او محكيا

ومن حكم ابن سعيد بسقوط خيار شرط لا للادلة بل للاجماعات المحكية وبعد ان صدق تصرف وحدث

فرق بين اقسام ان دونه اللمس والنظر فيما اذا كان نصه وقبل البيع كان لا دلالة على ان

النص وبالجملة يظهر من النصوص والفتاوى اتحاد التصرف والحدث وسعة دائرتهما بحيث

يشملان التدبير والنظر المتقدم انفا وركوب واخذ الحافر والنعل وشبههما ومن

خيار عيب سلطنة ذي من له الخيار كرد بعد تصرف او ارش بكسر وفاقا للمشهور

المقصود المؤيد بالفتاوى عن الاصول وسقوط خيار بتصرف لا ان كشف عن رضا مما يبعد

جنانجه بعض توهم عموده انه ملكه بتعبيرات وما ورد في النص من قوله ع فذلك رضى منه

دلالة بل كشف ندا ورد بذكر كلمة فاء رابطة وجزاء شرط استئنافية تعليلية على انه خارج عن وظيفته

ضرورة انه منصوب لتعليم الاحكام لا لبيان دلالة الالفاظ فلو اراد بعد التصرف اسقط خياره

برضاه للعلم بكونه مسقطا شرعا كما هو الغالب فلتبعه اراده في حكم الرضا لا انه يسقط الخيار فكذا

هذا ويؤيده بل يدل عليه ذكرهم الرضا عقيب التصرف في المسقطات وبعض استثناء عوده انه تصرف

اختياره او باقطع نظر ان حيث كشف كان او نحجه ثبت وفرق ثبت من سقوط خيار بتصرف

بين كونه قبل العلم بعيب او بعده لان وهم حينئذ او ارش كرفض على الحكم المنصوص خلافا

للمحكي عن صاحب الوسيلة في سقط الارش بها اذا كان بعد العلم به وللشيخ في المبسوط فحكم

بان التصرف قبل العلم لا يسقط الخيار وهما نادران لا يعبؤ بهما في قبال اطلاق النصوص والفتاوى

ومعاقد الاجماعات س خيار در نكاح در مواضع ثابتة شود بت بانه ق قرار خيار نكاح

بعوزية انا جاتا محققا ومنقولا س فورية خيار فسخ در نكاح ثنيه است با اتقلال

ق فورية ان تنبيه است باين معنى كه اگر تاخير كرد بدون عذر خيار ساقط مى شود

وعقد لازم والدليل عليه ما انه المتيقن من معقد الاجماع الاصل بل الاصول ق خيار

تاخير ثمن از ثلثة ايام عموم داده انه وبر تقدير اول شرط مطالبه بايع ثمن را است بانه

ق اين خيار در جاييكه مبيع بقبض داد. فنقول ثابت است نظرا الى اطلاقا وعموم

هم دارد كه با رنبه رجوان وعقد وغيرا بند و شرط نيست بمطالبه بايع ثمن را

لاطلاق النص والفتوى س خيار عيب ساقط مى شود بتصرف بانه وهم چنين بعد

ما به التفاوت ق اولى وفاقا للتنبيه كما هو صريح الرياض عنه سقوط ان مى باشد در

دو صورت در صورت اول فرقى نمى باشد بين آنكه تصرف از بايع باشد يا مشترى على

التقديرين بنا انكه مخرج باشد از ملك بانه مانع باشد از رد بانه للاستصحاب الخيار المعروف

ثبوته كا ابطال العموم حسبما النص والفتوى الذى هو المناط لمثل هذا المنشأ للاجماع عليه من

المعتبرة الاخبار المؤيد بخبر نافى الكتاب فانه من اليقين شموله لما اذا اخرجه عن ملكه او منعه

مانع عن الرد كالاستيلاد الامة كيف ولو اشترى معا ما بالف تومان او باعه بانه ثم تبين

عيبا انقص به الثمن الى ان ثمنه الاول ماثة وفى الثانى الف وكذا فى الامة ومثلنا يعلم فتلك ذى

خيار على الفسخ يلزم الضرر العظيم الذى هو او رضى ان لنا عن الضرر لا يغرينا ان العمر

الاولى

الافرادى لا يشمله العموم الاحوالى لكفاية الاطلاق ودعوى اندفاع الضرر ببذل
ما به التفاوت فانت الما اذا لا فلعدم الدليل على سقوط الخيار بعد اجماع وغيره واصالة
اللزوم فى العقود غير مجدية ضرورة انه فى مقام الشك ولا شك كما ذكرنا وخيال ان
الخيار فرع بقاء العين على الملك فوهم كيف وحديث الضرر ليس بمعنى الاخبار بل نفى
لا نشاء ومفاده ان الشارع لم يجعل الاحكام الضررية تكليفية كانت او وضعية وكون
مثل البيع لازما بنائيه فبمقتضاه يرتفع اللزوم فيبقى العقد بلا ضرورة انه ليس فى حله
ضرر فان فسخ ووجد العين باقية اخذها ولو وجدها تالفة فينتقل الى المثل لو كانت
مثلية والقيمة لو كانت قيمية فلا يلزم فيه بقاء العين فى يده والحاصل ان متعلق الخيار العقد
الذى لا يرتفع بارتفاع العين لا نفس العين حتى يرتفع بارتفاعها ودعوى ان الاذن
الشرعى لا يستعقب ضمانا كما صدر عن ابن ادريس وتبعه بعض الاجلة ولذا ذهبا فيما نحن فيه ما دونا يشهد
فى الاتلاف والاستيلاد ضمانا نظرا الى عدم الملكية والسلطنة فلا يحكم عليه بضمانها واهية
بعد ادها اولا عدم المنافاة بين الاذن والضمان لشىء من القواعد والادلة وثانيا التتبع
فى المطاوى الشرعية كما فى الطبابة والبيطرة وغيرهما واما ثالثا فلان حديث الضرر ليس
بحجة كما ذكرناه فلا يفيد الجبران وبه ظهر وهن ما ذكره فى الرياض من الحكم ببقاء الخيار فيما اذا
بذل ما به التفاوت اعتمادا على اطلاق الاجماع فى اصل الخيار والا حديث الضرر لا ينافيه لجبرانه
ببذله ولو اغمض عن الكل فيكفينا الاستصحاب عند نفيه على اصالة اللزوم كما لا

هذا مضافاً الى انه لو ثبت السقوط فلا بد من الحكم بالاخذ بما به التفاوت جمعاً بين (تحقيق)

وعملاً بالقواعد والادلة في الطرفين ضرورة عدم منافاة ثبت السقوط له ولكن

هذا فيما اذا جهل بالحال فلو كان عالماً بها وعمل عمل رضاه بالعقد فليسقط خيار

وهو واضح لدعوى السقوط معه لانه بمنزلة كما في كلام بعض الاجلة هينه لانه ليس

حكم ابتداء على الفرد لكاشفيته عن اسقاطه بل اذا كان عالماً بالحكم والموضوع

اقاله فسخ است با بيع وانفصال ازو بيبع باو در كل عقود لانه جاريست واز عقود

ما بشد باز (س) اقاله فسخ است نه بيع اجماعاً ~~والمنقول مستفيض~~ واختصاص ندارد ببيع (بلكه)

جاريست در مطلق عقود لانه مثل اجاره وشبهه ان بالاجماع الظاهر من الاصحاب وشبهات

بعض نصوص برافاده در بيع با تقييد مطلق انها نيست ان حجة عدم تعارض وتنافى

واز عقود نيست الكوجه بايد برضاء طرفين بايد واز ثبت جهات كه حاصل مى شود

بتقابلها از طرفين دفعة ومتفاوتاً واكثر از عقود مى بجه بايد بطول تقدم وتاخر بايد

(س) اقاله بلفظ فسخ واقع مى شود يا نه (ج) واقع مى شود بلفظ فسخ وتفاسخ باين

قصد با اينكه بگويند يكى از طرفين فسخت وديگرى قبول كند يا هر دو بگويند تفاسخنا

ودليل كه شنان اجماع ظاهر از اصحاب بعدم ثبوت حقيقة شرعيه است در لفظ اقاله پس معمول

بر معنى عرفى ودر عرف تحقق مى شود باين دو وفسخ ديدن الناس اقاله است با قصد اقاله

واحتياج ندارد بقبول ملتمس ديدن فسخ لعموم الادلة واطلاق فتاوى النبوى اكرچه نبود

بلوازم

نعم ان فسخ احوط ات هو تضمين المغصوب اعلى القيم من حين الغصب الى وقت التسليم ان اخبار
اقوى وفاقا لغير واحد من المحققين فان اعلى القيم من حين الغصب الى وقت التسليم ثابت
حيا بين ضامنه الغصب وصحيحة ابي ولاد المؤيدتين بان الغاصب يؤخذ باشق الاحوال
كما يشهد به اجماعهم على تغريمه بحمل المغصوب ونقله الى المغصوب عنه وتخليته ما فيه وان
غرق في البحر كما اذا كان سفينة وضع فيها الاف تومان من الاقمشة وسيرها في البحر اما نعله
الغصب فلان مفادها نفي المجعولات الغصبية من التكليفية والوضعية لا حتى في محله
فلو كان الضمان المجعول غير مقيد بيوم التلف وغير لزوم الغصب فيما اذا كان قيمة بعد كعيب
وقبلها اعلى منه باعتبار ولا اجماع على عدم تضمين زيادة القيمة السوقية اذا كانت العين
باقية وردها لا باقية لانه المخصص للنا عدم قبل التلف ولولاه لقلنا به اذا تحققت بعد
الارتفاع باعتبار العقلاء واستصحاب ما قبل التلف لا يقبل المعارضة بعده وكذا
لا ينافيه الادلة الخاصة في الضمانات بالنسبة الى الفاعل كقاعدة من اتلف ونحوه كما توهم بعض
الاجلة وهو كذا واما البدلية التي مفادها العرفي قيمة يوم التلف فلم ترد في العناوين الا لترجيه
عليها عنهما فيه ايضا بالنص والفتوى لنصرة على خلاف عن هذا فيه وعلى فرضه في دحة لكونها
كونها ملة يبطل عليه واما صحيحة ابي ولاد فلانه فيها فقلت ارايت لو عطب البغل
او نفق اليس كان يلزمني قال نعم قيمة بغل يوم خالفته قلت فان اصاب البغل كسر
او دبر او عقر فقال عليك قيمة ما بين الصحة والعيب يوم ترده عليه فان الظرف يتعلق

يتعين لتضمنه معنى الفعل اي يلزمه يوم الغصب قيمة بغل لو عطب او نفق فمفادها
ان الضمان من يوم المخالفة والغصب لكنها جملة بحسب القيمة وتفصيلها القاعدة ولو قيل
بتعلق الظرف بالقيمة للاقربية وان باباه السياق فيؤخذ بها ان لم نرد الحين ايام التسليم
واما لو ذادت فيعمل بالقاعدة جمعا فلعل وجه الاطلاق عدم ندرة الزيادة الى وقت التسليم
ويشهد لصحة الذيل حيث حكم فيه بابين الصحة والعيب حين التسليم والرد فالظرف
فيه متعلق بعليك بحسب السياق وشهادة الصدر ولو قيل بتعلقه بالقيمة فيؤخذ
بقيمة يوم الرد لو لم تكن ناقصة عما قبله واما لو كانت ناقصة فيعمل بقاعدة الغرف
كما تقدم جمعا ووجه الاطلاق ما اليه الاشارة انفا وبه يظهر الاولوية عدم وجود
الظرف في نسخة مصححة محشاة من التهذيب كما صرح به بعض المهرة هذا مضافا
الى القاعدة لكون الشك في المكلف به في رفع اليقين باشتغال الذمة فقاعدة
الاشتغال واستصحابه ولعلها اليقين وغيرهما باعلى القيم حاكمة ودعوى كون الشك
في التكليف لكون الشك في الاقل والاكثر الاستقلاليين كما قال به بعض الاجلة غير مرضية
لانه يحق فيه التفصيل كما محله وما نحن فيه من قبيل الاحتياط لا البراءة على ان قاعدة الغرف في
قطع الاصل كافية وعليك بالتامل والدقة فان المسئلة عويصة والعجب من صاحب الجواهر كيف
حيث اختار ضمان قيمة يوم التلف كغيره من الجماعة غافلين عن القاعدة وفي غيبة لما بين
مثلى كونه تعذر به رسائله وقيمة بحمل الادلة المتقدمة مضافا الى ان المفهوم من الصحيحة كون المخالفة

والغصبية علة كما صرح به بعض الاجلة نعم وان كان موردها القيمي وهو البغل س

ربا مطلقا حرام است با اختصاص ببيع دارد ج انوع عمومات وعدم اختصاص ببيع

على المشهور شهرة عظيمة كادت ان تكون اجماعا بل ادعى عليه الاجماع للعموم والا

المؤكد او المنجبر بالعمل والخلاف شاذ كسند ح جمع رد ربا اختصاص دادن بباب

كه الى ان سقط شود عين عوضين حلالست بر طرفين با اعم است ج اعم است دا

ندارد اجماعا س تخلص اند با بضميمه جنس با خود بطرف ناقص بسوى مانع

بلى تخلص از ربا حاصل ميشود بضميمه در طرف ناقص فقط نصا واجماعا تخلص از ربا

در صلح بعد بنا بر بضميمه حتى با منفعتى با عملى وبالجمله بهر چيزى كه قابل صلح باشد

بلى بعد ما بدا للشك فى شمول الادلة للربا لمسئله مضافا الى التنقيح لو لم يكن عام و

فى الضميمه س صانع ضامن است تلف ونقص بجهت صنعت خود را مثل ذكر وضبا

وصباغ ج بلى ضامن است تلف ونقص بجهت صنعت خود را مثل ذكر نماو دنوى

ونحو ذلك واز اين باب است ختان طبيب واكرچه حاذق باشد وختان وبيطار دوا الكراهة

ونقص بجهت صنعت نباشد مثل اينكه جامه در نزد خياط مفقود شود بدزدى وشبه

وهمچنين در نزد صباغ ضامن نيست مگر در صورت تعدى وتفريط واكر باشد

در صورت دعوى يكى از ين دو از مال الله براو جز قسم نيست مثل صفات

عمل اجرات عين مستاجر ام اذا اينكه دابه باشد يا غير آن باين معنى كه ابن است مستاجر

نیست مکروه صورتی دیگری با نقرها و بادنها موجب یکی از بودن ربا و عجز از اثبات
تسلطی ندارد بجز قسم دادن ــ محل ربا باچه چیز میباشد ج محل ربا مثلی که مکیل
یا موزون باشد باین معنی که بکیل و وزن داد و ستد شود مثل نقره بنقره
و ذهب بذهب و گندم بگندم و امثال اینها پس حرام است معاوضه مثل بمثل بزیادتی
چه حقیقیه باشد و چه عینیه باشد مثل شش من گندم شاهی به پنج من تحملی شاهی
و مطلق گندم بیک من و نیم جو مثلاً و چه حکمیه باشد مثل اجل مثل آنکه یک من گندم بیک من
گندم یا مطلق جو بدهد بیک من گندم که بعد از چهار ماه دیگر مثلا داده شود و چه بزیادتی
منتفع شود من له الزیاده بانه مثل پنج من تحملی شاهی بشش من شاهی و جو و گندم در ربا
یک جنس است علی المشهور المنصوص بنصوص ماثوره و از بعض اخبار مستفاد میشود که تخم
جو در ابتدا گندم بوده است و هر اصلی با فرع او یک جنس است اگر متقاربینی باشند مثل
رطب و خرما و سرکه و دبس انگور و نحو این امور و گندم و آرد و نان و پنیر و شیر
ــ حرام ربا بین ... ج حلال است بلا خلاف بین اصحابنا کما
السرائر و لعل نقل الاجماع عنها کافة الریاض و الجواهر من اجل انه اتفاق الکل فیکون کاشفا قطعا
هذا مضافا الی الصحیح الصریح الدالة علیه فیشمله الادلة و کون ربا حراما فی سبیل و ان کانت شبهه
به فرد و عدم قصد اثبات ــ رضای محال علیه و قبول او شرط است در صحت حواله
باشد ج با اتحاد و اتفاق جنس یکی در ذمه محال علیه است با آنچه یکی در ذمه محیل است

استیفاء

احتیاج



احتیاج برضاء قبول محال علیه نمی باشد از جهة صدق عرفی پس شامل آن خواهد بود اوله

و شهرت و اجماع بر خلاف بر فرض تسلیم موهن نیست از جهة معلوم بودن سند و بنا

آن بر آن اگر اختلاف در جنس باشد یا محال علیه بری الذمه باشد رضاء او شرط است و وجه

واضح است [illegible] حواله از عقود لازمه است با جانبین (ز) از عقود لازمه است و اگر چه

بغیر انتفاع عرفی باشد بنابر اظهر پس رجوع محال با محیل بعد از تحقق حواله و صدق آن

جایز نیست و مثل حواله است در لزوم ضمان به هر لفظی که باشد و ذمه مضمون عنه بری می شود

و تسلط مضمون له بر او ندارد باجماع طایفه بعد از تحقق ضمان و صدق آن بنابر عامه مخالف

می باشند در مسئله و ضامن دو نفر از یکدیگر بمحال تسلط مضمون له بر هر یک [illegible] تمام

چنانچه شایع است در عوام بنابر اظهر و مثل حواله است در لزوم ضمان به هر لفظی که باشد و ذمه

مضمون عنه بری می شود و تسلط مضمون له [illegible] و لغو است دینا که به مذهب شیعه مضمون عنه

بری الذمه می شود از حقی که بر او بوده پس آنچه در میان مردم هر یک بعهده بلکه در ذمه یکدیگر نقل می شود

بعد از ضمان و تسلط مضمون له بر کدام از هر یک است آنچه را بر دیگری بوده نه تمام و کمال

چنانچه مقصود است (ز) معاملات و عبادات اسرافیه مثل وقف و صدقه حرام است

[illegible] (ح) چنانچه حرام است [illegible] النهی علیه کما حقق فی محله [illegible]

[illegible] (ط) حجر [illegible] محقق می شود [illegible] بر جمیع دیان بحاکم بشرط نقصان

مال المفلس از دیون او و همچنین بعضی با نقصان مال او از دیون همچنین بعض و حکم حاکم

فی المفلس والحجر

مجمر س اعسار منشا انظار بجه مزبق ثابت می‌شود ع به بلیه بر تلف جمیع مال یا اعسار را اطلاع شاهد بر باطن امر المنهیة البینیة والیوم فی الذکی المنحیر بعین الغایة وکلاهما

حتی قال نیا عندنا فلا اشکال فی المسئله واحتیاج بیمین نیست در همه بلـ س مستثنیات

دین را بان فرا نمید ع دارد خادم و مرکب بلکه غیر اینها از آنها نیکه عرو حج میرود دهد

در حقدان اینها بعض بعضا جله و دلالة اشان و لیکن اقوی عدم تجاوز است از ثلثه ازجهة

علل طایفه ابلی داده می‌شود بمفلس نفقه از زمان حکم بحجر تا روز قسمة و در روز قسمة از جهة

خودش و عیال و اجل النفقه قضا و اجماعا و دلالات در نفقه کسوه کرد این در مفلس اولی

بمتاع خود میبلد باید و دلیل را انسلا است بر بلیه باید و فرقی هست بین صانع و غیر او باید

ج را بنا زجی اولی میبلد بمتاع خود بمعنی مخیر بودن او بین فسخ معامله متاع و الضاد بنام و ضرب

دین خود با غرما و دون از بت بلی مبتنی که ترکه او وفا نماید صاحب متاع اولی است و منافع والعواض

مصطلح نقرها مثل سکنای دار در حکم عین است قولا و لعل للتنقیح والاتحاد و اعواض فها مع

متاع نیست و تسلطی بر مدیون نیست بمجبیعلیه مدیون صاحب حق و منفعت باشد و جه ببند

و اگر هم اجارت برا و عمل ارباب عقد علی المشهور فی الکل بعونه النصوص و القواعد

والاجماع فی الجملة فتامل ج دیون موجل مشارالیه باد یون معجله در مفلس باید ج

متاول نیست بلا خلاف و فی عدة مرو بعکس را استعجل خانه در دین مؤجل که مال او

اگر مدیون بمیرد و اگر وجه بیع سلف باشد و از برای اجل قسطی است عمن قضا و اجماعا اگر چه

در امر لحق

فی مستثنیات دین

والمنفعة و مال الاجارة هم مثل عین متاع است

و فرقی بین حی و میت میباشد باید دم

فی احکام الحجر

فی الشفعة

در اصل تحقیق مزد اشکالات تسلط بر مدیون بحبس هست یا نه اگر مدیون
موسر است بعیان و مشاهده تسلط است بر او و نجاة در این است که بتوسط حاکم
باشد و اگر معسر است تسلطی بر او نمی‌باشد کتابا و سنة و اجماعا فیهما و از این ظاهر شد
حکم منعصب البلاد و الامصار فی الشفعة شفعه در بیع است یا مطلق نواقل مثل
صلح و هبه و غیر اینها و اختصاص به بیع دارد نصا و اجماعا شفعه
در بیع شرط ثابت است یا نه اظهر عدم است اگرچه بعد از لزوم باشد للاصل لعموم
بالاصول شفعه اگر مبیع مشترک باشد بین سه نفر ثابت است یا نه اقوی اختصاص
است باشتراک بین دو نفر علی المشهور المنصور المنصوص غیر بیع از نواقل
در حکم بیع است از جهة شفعه یا نه شفعه چنانچه گذشت اختصاص به بیع دارد
علی الاشهر الاظهر و اتحاد طریق و تنقیح مناط قطعی ثابت نیست و قاعده ضرر نا تمام است
کما لا یخفی اخذ بشفعه فوری است یا نه محمول بر فوریه است بنا بر مشهور نصوصا
و اجماعا و اصلا و قاعده و ضعف سند بعض اخبار با اینکه فی وجه نیست منجبر است بعمل مشهور
و استصحاب محل ندارد زیرا که شک از جهة مقتضی است و استصحاب از جهة نیست
بنا بر تحقیق چنانچه در اصول بیان کرده ایم مبیع اگر مقسوم باشد و ممر مشترک
شفعه جاری باشد یا نه شفعه در مفروض ثابت است بالنص عاما و للاجماع محکیا
شرط در شفعه که بواسطه اشتراک در ممر است آنست که شرب ممر با زاید از دو نفر

نباشد بانه ج اظهر استظهارات للأصل المؤید بظهور ما ورد فی الثبوت فیه کالملاقی
الفتاوی دون المنع فی الأعم لا یشهد به عدم استثنائهم له فی المسئلة وتعارض النقل فی
الطرق المنوعة لا یقتضی ثبوتا للشفعة هنا لاثوم ... شفعه در طواحین میباشد یا نه
ج اقوی توقف است در مسئله بجهت اجتهاد وعدم مقتضای اصول اگرچه رای جمعی از
محققین ثبوت است در طواحین وشبه آنها اند که کثیر ضیقه که قابل قسمت نیست
للنصوص المتلقات بعمل قدماء الطائفة وجماعة قویة من متاخریهم والاجماعات المنقولة
المؤیدة بناء علی الضعف الأولیة وغیرها ولا یعارضها الموثق الذی یعمل به اکثر المتاخرین
لتقدم علیه منجبر عدیده مع ان شهرة القدماء فی المنقولات کالا تخفی فیه مقدمة علی شهرة
المتاخرین هذا غایة ما استدل به فی المسئلة وفیه نظر لعدم الوثوق من النصوص فی جملة
المحکی وشهرة قدماء محققة نیست ومحکیه ان موهون است به تتبع وادعای بعض جمله
شهرة مطلقه منصوصه مصرح بها در خلاف وموافقة لصحیح العام ما نقیبه که از
مرجحات طرفین ما بلا ترداد مشکل بوجه است زیرا که ممکن است جمع وانا عتبار ثبوت
شفعه است ... شفعه در منقولات از امتعه وامتعه وحیوانات صامته
وناطقه مثل عبد وامه ثابت است یا نه ج اقوی توقف است اجتهادا وعدم ثبوت شفعه
ظاهرا لما مر فی المسئلة السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ... شفعه
در جایی که سه شریک باشند ویکی از ایشان حصه خود را بفروشد ثابت است یا نه ج اقوی

دفق

وفاقاً للمشهور بعدم ثبوت است بحكم النص والاجماع و شفعه ارث بوده مثبوت بانه
اورث بود و موروث مثل خيار بالاجماع محققاً ومنقولاً والنصوص العامه
الا انكه بايد همه ورثه اخذ نمايند با هم نزد كنند زيرا كه حق ولى است ومتبعض نميشود
بلى اگر بعضى از ورثه عفو نمايد حق ديگران ساقط نميشود للاصل كما في المناهج وفي
فيه ما فيه بل القاعده المنجبره بالعمل فانه ليس بنحو خلاف حق بعض الورثه اذ نفسه الارث
بل الشفعه في وجه المكتب عليها الطايفه فافهم

في الرهن

رهن عقود لانه انشا ايجابي
انه معقود لانه انشا ايجاب لرهن وجايز از طرف مرتهن كتاباً واجماعاً فتاوى
رهن دين بر ميداد بانه مثله در رهن شروع نيست بى اشكال بلى جايز است
از راهن نقد متاع عين مرهونه در مدت معينه بمرتهن وشرط ابقا دين تا اين مدت در دينه
راهن حق كه رهن بران جايز است بايد حال باشد يا اگر مؤجل هم باشد عيب ندارد
اسم انشا حال دو مؤجل اياجا ايجابات كرايه در مدت مخصوصه بمقدار معين

في الاجارة

وشرط نفقه بر مقداراً اگر مدة بكند بلى جايز است على المشهور للنص المنجبر بالعمل دعوى
ضعفه ولكن معتبر است در نفقه كه احاطه بتمام كرايه نمايد كه در اين وقت بالملك جان
اجاره در مدت معينه با جرتى در مدت معينه ديگر با جرتى ودم جنين بر فعلى مكى
خياطة دو جبه با جرتى مخصوصه وبخياطة فارسيه با جرة خاصه جايز است بانه
جابر بنت بنابر اقوى واذ جهة غرر وجهالت وشدت در اراده وابه موسى عجم زنكاح ثبت شعب

دلالتی بر جواز نماز جمعه بلفظ نماز جمعه شهادة مبلغ با بن فاذا تمت لم شرائط عندم
بلی این طور جایز است بر سبیل حیالة از جهة اعتقاد عزد ندار و قول علامه مرکب بعدم
جواز ضعیف است زیرا که عقلا جایز بموت یا بالکل جنونه بانه حرام ابو عدم بطلان است
حکم جمعه موجود وجه مشاجره که از عینی موجی مطلق باشد لا للکتاب و لا اخبار
العامة للشک فی شمولها و لا للنصوص الخاصه لعدم دلالتها علیه بل للاصل المفرد بوجوه
منها الاستصحاب و لا ینافیه الاجماعات المنقوله علی البطلان مطلقا او اذا مات المجتهد
لموهونیتها بمخالفة عامة المتاخرین کما فی المسالک و اکثر الفقهاء کما هو ظاهر المرتضی
المرائیه و الشهرة القدیمه کما فی الریاض و دعوی الاخبار علی البطلان کما فی کلام
بعض الاساطین مکذبة بالتتبع و نفی المامر بن علی انها مرسله لعدم ذکر السند
ثم کلام المدعی دا نجا ابدها واضح الفساد کما عرفت انما الحکم منافع دریافت معلوم
منتقل ضامن شد بورثه مشاجره الاجاره بورثه موجر زیرا که جایز است اخذ اجرت
مشاجره جاریه بلکه تعیین موجر را بغیر اجازه دینا بوجوب مستوانند عین دا تسلیم مشاجر
نابد نیعنی اذ دان موجر او ورثه باشه حرام جایز است یا جاری داد نه عینی موجر اکونه
استیفاء منفعت مشاء برای خود شرعی نه باجر نقضا و اجارها و قواعدها لکن اوفق بقاعده
جواز تسلیم عین است بلکه اعتنا الاولی بیت تسلیم ان ان لوازم صحة ایجاد بیوع که
الخبر از لوازم است انتفا منفعت است دریان که اتمام بیت و ضع ید مشاجر نیز

باید بی

بر مبنای جهة امکان استیفاء منفعة با عدم خروج عین از ید مستاجر اول یا اینکه او را

مسلط نماید بر عین بدون منفعت یا اینکه بخود را بر طرف نکند یا خود نایب مناب

او شود و صحیحهٔ علی بن جعفر یا اینکه از احکام اجاره است یا این معنی [illegible] باید

و نماید از این جهة در روضه اول مؤید قرار داده نه دلیل و مثل اینست تقبیل بعمل [illegible]

از دو [illegible] مظهرا او مضمرا بمعنی که جایز است تقبیل از بغیر و لکن [illegible]

انچه خود کرده یا از ید علی الاقوی للاخبار المتلقات بالعمل کما یظهر من المسالک [illegible]

نیست [illegible] مگر انکه در عین مثل ثوب خیاطت و عملی بجا آورده باشد مثل [illegible] که در این

[illegible] جایز است [illegible] و [illegible] میکند بنا بر انچه از نصوص [illegible]

ظاهر میشود و جایز نیست از برای متقبل اول تسلیم عین محل عمل مثل ثوب به متقبل ثانی

بنا بر مشهور لکن الامر فی المسئلة المتقدمه [illegible] در عمل خالی از عین مثل صلوة و صوم

رعایت عدم [illegible] است نیز باین معنی که چیزی از عمل را اگر بجای نیاورده [illegible]

تقبیل نماید [illegible] جایز است مدة اجاره را منفصل قرار داده باین معنی که ملکی

مثلا باجاره بدهد از یکسال بعد از [illegible] صحیح است و دعوی اجماع کرده بعض اجله

اگر چه شاذی قائل به بطلان شده [illegible] هر گاه اجیری [illegible] از جهة عملی و [illegible]

[illegible] یا ضامن است یا نه [illegible] ضامن نیست اگر تفریط ننموده و سبب [illegible] نشود

که اسناد هلاک [illegible] باو داده شود اجماعا و قواعدا و اصولا [illegible] در [illegible] یا بودن آمر [illegible]

بل عند موته موقوف عليهم عن ثم عليهم اكر با اجاره باطل مبتو بانه در مسئله اقوال هست بعضي انها تنفسخ بين

موقوف دار قبلا نه القضا ملة اجاره بعد بلكه با اجاره بلا عقد انو ابن با دنواذ عمر طبيعي با بمقدار عمر طبيعي با بكتر بصحة در صورت

ابا اجاره اخر بين وبطلان در صورت اولي داين نجار صاحب منهاج است ونبا من فيا اعلم اختيار ابن فهد ارجح

البيان ووجه قول الصحة مطلقا دخول بفساد كذا المتأخرين واما وجه قول المفصل على ما ذكره قدس سره

في حاشية المنهاج فالعمومات من الكتاب والسنة في لزوم الوفاء بالعقود بالاجارة والاستصحاب

وتأيد بعدم ظهور خلاف الاصحاب في ذلك في المزارعة والمساقات واجارة المالك وعدم

انتقال المال من الواقف الى البطن الثاني دون الموجر بخلاف الوارث فان الوارث

يتلقى الملك عنه عن الميت بل الكلام فيهما سواء فان انتقال العين الى البطن الثاني ايضا

من الواقف دون مثل هذا التصرف فانه لم يثبت ان الاستصحاب بحكم البقاء فتدبر انتهى

والكلام في المسألة الاولى فللملك الشمول مثل ما تقدم بل هذا سواء حالا منه واما

بيع الاستصحاب فلوقوع هذا العقد على ملك الغير بالنسبة الى ما بعد الموت

عينا ومنفعة ضرورة تلقي الطبقة الثانية الملك عن الواقف بعد الوقف لا بالارث

من الطبقة الاولى فتملكهم للمنفعة مقدم على عقد الاجارة في زمانه بالصحة

بالنسبة الى ما بعد موتهم من الاول لم يثبت كيف وهو بالنسبة اليه عقد واقع

على ملك الغير عند ورثتهم فكيف يستصحب واستصحاب تملك الطبقة الاولى

كما هو المتقادم مناف كلام مرة في العقد الواقع على ملكهم لا على ملكهم فيكون صحيحا

كما مر

کانت فی غایة الفساد وقد ظهر وجه مبنی ما اخترنا واما الثانی فهو فرع صحة الدلیل فی ذاته فقد
هذا ولکن الاقوی البطلان وفاقا لکثیر من المحققین وقد ظهر وجهه مما مر مسئله اگر موجر ناظر باشد یا حاکم
بر هر عین موقوفه از جهة مصلحة وقف یا بطون آیا بموت او اجاره باطل میشود یا نه اجاره
باطل نمیشود بموت ناظر کذا و اگرچه قائل شویم ببطلان عقد اجاره بموت و از این جهة این مسئله
را از مستثنیات در آن مسئله قرار داده اند مثل ما تقدم بلکه ظاهر میشود از صاحب کفایه و ریاض
وغیر این دو مجمع علیه بودن عدم بطلان و در اینه فرقی ظاهر نشد از آنچه گذشت مسئله اگر موجر شرط
نموده باشد بر مستاجر مباشرت کار استیفاء منفعه را مستاجر بمباشرت خود بکند آیا عقد اجاره بموت
مستاجر باطل خواهد شد یا نه اجاره بنابر فرض بموت مستاجر باطل خواهد شد و اگرچه نگوئیم ببطلان
عقد اجاره بموت علی الاطلاق و این هم از مستثنیات است مسئله ناقص خلقی مثل کسی که مخارج
حروف نداند یا عارضی مثل آنکه لحن نداند یا پیری باعث شده میتواند اجیر شود از جهة عبادة
واجب میتواند عبادة را بطور اضطرار بعمل آورد یا نه اگر عصیه بعبادت شده نمیتوان
چنین شخصی را اجیر کرد للانصراف دفاعه الشغل و هم چنین است حکم دارای اضطرار طاری مثل
بنجاست در سعه وقت در نکردن استنشاق ... بر طرف شود و در ضیق اگرچه بعضی حکم
کرده که صحیح است بهمان حالت ولکن مشکل است که مباشرت ملحوظ نیست نایب بکند بلا منفسخ
میشود اجاره نسبت بعد اگر عبادة برخودش باشد مثل ولی میت و شبه آن محقق
ثانی نموده مبنا در وجائز از جهة صحة عمل حنیفة بنابر اقوی نه بدلا اجاره چنانچه بعضی توهم نموده

در ابتداء کار و عقد اجاره و اما اگر حالی بود از اضطرار و بعد اضطرار

وانتفاء دو وجه که اشاره بان شد در فرض سابق دلالت بغیر مشکل است نیز چنانچه صاحب جواهر
در قضا بجا و تصریح فرموده واگرچه ولی بعید در باشد در حال موت مورث لفایدة الشغل
الحاجة فیهما والشك فی شمول الادلة لمثله لعدم کونها مسانة لبیان مثله مع ان الغالب بخلوص العبد
بواحد اکی نکوهیم اموی است که در این حالة بجای نیاورد عبادة را واز بن ظاهر شد حکم کسی را که ولی کردی
اجیر باید بجهة این عبادة پس تعیین منفعة در اجاره باصل بعمل شود دون زمان کفایت
می کند مثل آنکه کسی را اجیر نماید که یک سال نماز کند از برای میت با نیابت را بنهج مخصوص ببندند
باید کتابة می کند تعیین بعمل اجارات [illegible] لفظیه مثل زمان و مسافة در جایی که
تعیین وضبط باید بعمل اید پس مصحح لمنفعة عینیه را در مدة حیوة خود اگر
آن عین را باجاره بدهد در مدة معینه و قبل از انقضای آن بمیرد اجاره باطل می گردد
اجاره بالنسبة بابعد موت او منقضی می شود بلکه از ابتدای انعقاد نیافته مثل مسئله
اجاره دادن موقوف علیهم که صاحب [illegible] باشد بطن موقوف را بلکه ابنا هو اذا انسخ جواهر
ظاهرات [illegible] تسلط ندارد صاحب حق بر دنی الحرفة والصنائع که او را باجاره بدهد یا برادر
یا بکسی وادارد وغیر او از کسانیکه قادر هستند بر شغل و عمل در حکم او می باشند یا نه ج
تسلط ندارد واگرچه بر او واجبست سعی در ادای دین خود چنانچه سبق ذکر یافت واحوط
انکار نیز است با [illegible] در حکم [illegible] در مضارعه [illegible] شرط [illegible] شرط ملحوظات اندون خلاف
معتمد بعموم النهی عن العود ولاسیما فی مثله وخصوص النصوص بل لا یبعد دعوی الاجماع علیه کا

غ الجواهر

فی جواهر آیا جایز است باجاره دادن ارض بازید از آنچه اجاره کرده باشد و همچنین نزد دکان و شبه

این دو و اجیر باین معنی که کسی را که یکساله مثلا بده تومان اجیر نموده بدوازده تومان دیگری باجاره

اینست

بدهد جایز است در ارض علی الاشهر اگرچه احداث حدثی در ان ننموده باشد و احتیاط

که بغیر جنسی که اجاره کرده بدهد چنانچه احتیاط در این است که بطعامی که از ارض حاصل می شود

بزیادتی

باجاره ندهد و احتیاط در غیر ارض از امور مذکوره اینست که از دون احداث حدثی

ندهد و سایر حدث کافیست مثل سکه منقله فی اجاره عقاری که بدیواران دارد

بدارد

مطالبه باثباتش باید یا نه بدیهی منفعت تبع و ضعیف است اگر منتقل شود و ثمری

باید اثبات نماید اصلا و فاعل و فتوی منفعه عین مستاجره بر که می باشد در اعتبار و املاک

بر مستاجر است مثل چاه و انهار و شبه اینها و از جهه عرف و در جدید و دایه بر موجر است یعنی

مستاجر

صاحبان ده اگر عرف بر خلاف نباشد و شرط نکرده باشد و در اجیر بخودش میباشد نه

بنابر مشهور بلکه ملی و الفاظ و توهم شهرت بر خلاف چنانچه در لمعات تکذیب است بتتبع و اخبار

بر فرض ثابت شد بر خلاف لانه نادر و انما لا علی المعتاد و اگرچه جز و اجیر باشد چنانچه

ظاهر بدوی خیاط است اما اگر شرط باشد که عزیمه در ان معتبر است و صبغ بر واجب نیست مثل

صلح و صبغ از اصل است باید بکند اقوی اینست که از ثلث است لان الاصل المعتضد

من تعرض المسئله

بالشهرة مسلم بخلاف فی کلام بعض الاجله و ظهور المسلمیه کصاحب الکفایة والمفاتیح والمنهاج

البدنی

والریاض وغیرهم وان حکی عن الذکری والدروس وجامع المقاصد عن بعضهم انه حکم لو اجب

معه منتفض الخلاف جمع آخر كالمحقق في الشرايع والنافع وابن زهرة في الغنية وابن ادريس

في السرائر وغيرهم بل قيل ما اطلق فيه عشرة كتب واكثر وان كان يمكن ارجاعه الى ما اخترناه

بالتمحلات وموضوع الخلاف فانه الرياض من حصر النافل للخلاف في جامع المقاصد لا نرى

وبالجملة لا دليل على انفاذ حكمه مع الواجب المالي الخارج من الاصل بالاجماع والنصوص واطلاق

الدين عليه في الاخبار لا يقتضي ذلك كاطلاقه على الحج الخارج من الاصل بالاجماع والنصوص ولولا ما

كان اخراجه منه شكا وعلى فرض التسليم الدلالة فلا ينتقض نبوعنه الشهرة وعدم الكاف

المحكي عن غيرهما ما مر شارح الجواهر فالمتجه ان لم ينعقد اجماع على خلافه الحاق الواجب البدني بالمالي

كما نرى س اگر كسي وصيت نمايد كه او را نقل نمايند بمشاهد مشرفه و بر خلاف وصيت در نبش

نبش قبر او جايز است يا حرام ج دليل معتمد بر حرمت نبش قبر جز اجماع نيست ودخول مورد

سؤال در معقد اجماع موثوق به نمي باشد پس جايز است نبش قبر او از جهة عمل بوصيت اگر مثله

وهتكي در آن نباشد واز اين باب است جواز نبش قبر اگر دميم شده باشد يا اگر صدق قبر

محقق باشد زيرا كه چنين نبش مشمول معقد اجماع نيست ولهذا تجويز نموده اند اين نبش را

فقهاء وشبيه است اين چه را اختيار نموديم اگر نكوييم دال بر اين مي باشد فضيه نقل نوح ادم را

وصي بوسف را س اگر ان وارث وصيت را در حال حيوة موصي كفايت مي كند و نمي تواند

رجوع نمايد بعد از موت يا نه ج اقوى كفايت است على الحكم المنصور للنص والاجماع المحكي عن

الشيخ ره المؤكدين بالشهرة فعموم الادلة الدالة على وجوب امضاء الوصية وكون الامر بعدهما

ی دیدن

مسئله در بیرون الله نصیبه از ثلث الا ثلث در وقت وصیت یا ثلث در حال وفات
موصی مدار ثلث وقت وفات است اگر قرینه بر خلاف نباشد بالاتفاق من المسلمین سوی المحکی
عن بعض الشافعیه بل اجماعا بقسمیه و نصوصا و از این جهة است که دیه قتل موصی خطاء ملحق
و هم چنین جنایات او محل اخراج وصایا است نصا و فتوی بلی بعد از موت موصی اگر تلف
شود بعضی از ترکه بجهتی که قدرت بر عوض نباشد نقص در وصیة بجهت این هم می رسد بموقعها
فی محله بل بالقوه بسبب اداء وقت وفات در مقابل بعض شافعیه است نه متکلم جمع در مقام قرینه
و تحقق نقیصه بعد از وفات فلا اشکال فی المسئله بلی اگر وصیت نماید برای اقرب مردم
بخود و در حال وصیت پسر دارد و پسر پسر و پسر در حال حیات موصی و پسر پسر بماند بعد از وفات
نفع خواهد شد موصی به به پسر پسر و خلاف و اشکال شاید وجه وجه است لکن هم چنین عمل خواهد شد
بوصایا در حال فقرا که در زمان وفات ملی شده باشند و جزم از او باید بیان فرمایند
که قول وجه بجهت ترجیح وصیت باید و ثلث مال او وفا بتمام ننماید آیا ضرری که حاصل میشود بر همه
فقرات موجوده باید یا باید ملاحظه ترتیب شود و ضرر بر فقره اخیره بخورد اگر واجب
چه مالی و چه بدنی باشد تقدیم داشته میشود و اگر واجب نباشد ملاحظه ترتیب میشود در عمل
و ضرر بر فقره اخیره میخورد

فی الوکالة

[illegible] در عقد وکالة فوریت قبول شرط است یا نه فوریة
شرط نیست چنانچه از مسئله توکیل غایب که اتفاقی فقهاست مستفاد میشود و مقطوع به است
که غیبة موکل و وکیل با مدخلیتی نیست و عقد باعث صدق نمی شود الا در سایر عقود هم باید

باعث بشود وجه آن از طرفین هم فارق نیست زیرا که عقد با هو عقد اعم است و باین جهة

در این جهة اختلاف بهم نمیرسانند فتفهم و مقابل انکه گفتیم بجواز اذن است نه وکالة

چنانچه بعض اجله فقها کلام کرده فسادات و مکذب بفتاوی و صدق عرفی زیرا که

اگر کسی در هند وکیل کند شخصی را در خراسان و باو برسد و قبول کند او را وکیل

می نامند و عقد وکالة لازم است فدعوی اینکه صدق آن زمان قسامح بالافتراق در رسمی

است باطلات نعم صحة سلب عقد از آن و مع هذا رعایة فوریة بجهت احکام وکالة آنست

[illegible] که موکل عزل نماید وکیل را و خبر عزل باو نرسد معزول است بمجرد عزل یا نه

و اما فرق بین اشهاد موکل بر عزل و عدم آن بانه بمجرد عزل موکل وکیل معزول

نیست با توسط نفس باو نرسد عزل و اگرچه اشهاد کرده باشد للنص بل النصوص المتلقات

بعمل الجلة و اجماع الکل سوی شاذ منهم پس اگر وکیل قبل از وصول عزل بمقتضای وکالة عمل

نموده باشد ممضی و صحیح است و اگرچه انضمام باشد [illegible] اذن از عقود است یا ایقاعات و در عزل

مثل وکالة است یا نه [illegible] از ایقاعات است نه عقود مرتب از امرها بالاذن و لا یحتاج

تحققه الی قبول المادون بل لو رده لم یرد فلو عمل بمقتضاه بعد الرد صح و در باب عزل حکم

وکالة را ندارد و بنا بر اقوی زیرا که این حکم خلاف اصول و قواعد است و مقرر می شود بر آن بمورد

بقیمة و تنقیح مناط قطعی و اتحاد طریق ثابت نیست بر خلاف بعض فقها صاحب بین این دو در این

حکم بوجوهات [illegible] و بهین وکالة بمدار است یا نه [illegible] اظهر در نظر احقر عدم صحة وکالة است

در اینجا چنانچه مرحوم حاجی ... وکالة منهاج تعریج باب فرموده للشبهة البالغة للحکمة الاصل المؤید
بوجوه عدیده ... وکیل میتواند نسبت بجوده ما وکل فیه را بجا آورد بایند احوط اگرچه کوهم
اولی اجتناب است ... مورد وکالة چه چیز باید باشد محل وکالة چیزهاست که از برای
موکل باشد که خود بجا آورد یا غیر را قائم مقام خود نماید مثل بیع و نکاح و وکالة فی بعض عقد
نمی شود و وکالة در جائی که مباشرت در آن معتبر باشد مثل صلوة و صوم و قسم و مضاجعه
و هر فعلی که نسبت شود در آن که ابا با بلیه وکالة داده باشد وکالة در آن محقق نمی شود علی الا ضی
و از این مقولات است وکالة در صلوة شبه نوافل رواتب بلکه کل عبادات بمعنی اخص چه واجب
و چه مستحب الا آنکه بعض مواضع خارج شده بدلیل مثل خمس و زکوة و تصرف و عتق و وقف
و اشباه اینها و نیت آن مانند غیر قابل وکالة ذبح حاضر طلاق غیر خود داده ... ودیعه را
بنا بر مشهور منصور و روایة و مراد بیا تصور شد اگر معمول به باشد توکیل غایب ... برمیدارد
و اتحاد فاعل و قابل چنانچه در کلام بعضی است با موجب و قابل چنانچه در کلام بعضی بکرات
در بیانها ناتمام است چه فاعل و قابل که عینی ... متعدد باشند و واقع است مثل اکل و شارب و کند
این دو و اما موجب و قابل که به محل است دنیا اگر طلاق ایقاع است نه عقد بلی در خلع این حرف
وجهی دارد از جهة بذل و آن از جهة خصوصیات نه طلاق محض ... اذن شاهد حال
مناطات مثل صریح و تحریر یا نه ... مناطات اگر مفید قطع باشد و ظنی آن حجة نیست
الا آن قوی دلیل شوی و شاهد حال امور بسیار از اهل عرف خارج مثل ... اگرچه ضعیفه

فی النکاح

مجتهد باشد مثل دادن سهم امام و تصرف در مال مجانین و ایتام و مثل اینها و در جاهایی که ولایت
با حاکم است و از این مقولات است قبض و قبول حق و زکوة و تصدق از برای غیر حاضر و نحو آن
عدم اذن در این ماده از باب غفلت است و دلیل این است در اشیاء هو لکل فیها باینی
و دلیل این است مثل ادعای اجماع در این اشیاء و در نفی تکلیف بعضی عینی که او تسلیم شده باشد
بالکلیه و سزاوار که اعتنا نموده باشد و بین دادن بغیر محل باد وجود شی ... باکره
بدون اذن پدر و جد و مادر نمیتواند خود را بنکاح غیری در آورد یا نه اقوی آنست که جایز
با خود شخص باکره و استقلال او در امر نکاح خصوصا در انقطاعی للعمومات و الاطلاقات
و الاخبار الخاصة المعتبرة سندا و دلالة المشهورة بین اصحابنا المتاخرین فانه مذهب جمیعهم کما نقله
بعض الاجلة علی ان شرط ابقائها مع حدها اما قطعا و الاجماع من السید و ان بعضها و النادر منها
علی الاطلاق و علی خصوص نفی الانقطاع کما عن بعض الاجلة و الاخبار الدالة علی الخلاف محمولة
علی الکراهة لما ذکرنا و موافقتها للتقیة هذا مضافا الی الاصول العملیة هنا و لکن الاحتیاط
التام لحفظ الانساب و الفروج و الاموال ان یقع العقد بحکم باستصوابها ... یا اجازه
است و طی نمودن در مدت برند باکره ... اقوی جواز است با کراهت للاجماعات المنقولة المستفیضة
المؤیدة بالآیات القرآنیة و الاخبار الکثیرة الصریحة و ما ورد مما ینافیها محمول علی الکراهة
جمعا بین الادلة مع انها مخالفة لما ذکرنا و موافقة لمذهب العامة الا مالک حیث جوزه
سنی میتواند شیعه را نکاح نماید یا نه اقوی عدم جواز است و این قول محکی از اکثر

جماعة

چنانچه در مسالك و كفايه است و از مشهور چنانچه در مختلف و رياض است و از معظم چنانچه

در روضه است للاخبار المستفيضة المنجبرة سنداً و دلالةً مع ان بعضها منها تام فى

حد ذاته بالشهرة والاجماعات المحكية عن الحلى والطائفة والعمومات والنصوص المتكاثرة

على فرض تسليمها سنداً و دلالةً مخصصة بما ذكرنا فلا تدع من احتمالها هذا مضافا الى

تأيدها بما يدل على كفر المخالفين والاحتياط فى الفروج والانساب التى هى من مهام امور الدين

نكاح بنا بر مشهور و غير اينها و از لغات محقق مى شود بانكه و هم چنين بعربى

ملحون بحسب اعراب و تعدد صيغه و اجزاء آن هم و اظهار حظوظ بين هستيانه

و تعيين منكوحه و ناكح يا باسم يا باشارت يا بغير اين شرط صحت است بانه احوط بر سم شد

انكه بم اقوى رعايت عربيت است بلفظ نكاح يا تزويج با ماضويت و خلو از لحن مطلق

و اگرچه بواسطه باشد مثل اينكه وكيل بگيرد كه عربى دان باشد بلى اگر نكاح واجب شود

و عسر و حرج داشته باشد عربى ياد گرفتن و وكيل قرار دادن جايز است بغير عربى خلاف

و اشكال در تعدد هم صيغه بحسب لفظ و تقديم و تأخير علاوه بر عرض مطلوب موافق

احتياط مرغوب است فروج بسبب محتمل بودن معينى در واقع و اگرچه ضعيف باشد

ولكن لزومى ندارد و نكاح بصيغه واحده حاصل مى شود و شرط است تعيين منكوحه و ناكح

باشاره يا اسم و صفت بنحوى كه اشتراك و ابهام برداشته شود بالاجماع والاصل المقرر بوجه

عقلى الا انكه ممنوع قرار دادن در قلب بتنهائى و تواطى از هر دو كافى است و اگرچه

در متن عقد اسم نبرند ما ملا رضا و فتوی شیخ محمد بودن موجب و قبل بطون وسط در صحت

نحو شرط استبانه بلکه کلمات محض عربیه در لغة با رعایة قرائت و اعراب شیخ نحویه مشکل

عنها شرط نسبت للعمومات و الاطلاقات بلکه ظاهر و منقولا اتفاق است و خیال بعض معاصرین

شرطیه را داده و دعوی اجماع بر آن خطاء است و ناشی از اعتبار عربیه بحسب لغة پس کفایه میکند

عربیه لسانیه با اداء حروف از مخارج و مراعات اعراب شیخ حکم نکاح در عده را بیان فرمایند

اگر عقد نماید معتده را چه بعد طلاق رجعیه او باینه و چه وفات با علم بعده و حرمت

حرام مؤبد میشود چه دخول نماید و چه نه و اگر جاهل بهر دو بوده یا بیکی از آن دو و دخول محقق

شده نیز حرام مؤبد شده و اگر دخول حاصل نشده حرام مؤبد نمی شود و جایز است بعد از

انقضاء عده او را نکاح نماید نفاذا اجماعا فی الجمیع و دخولی که در صورت جهل مناط حرمت

ابدیه است دخول در عده است لا نزد المنساق من الاخبار المؤید بالاعتبار مضافا الی الاصل

بل الاصول فدعوی العموم کما عن الریاض استنادا الی اطلاق النص و الفتوی کما تری در حکم

نکاح ذات العدة است نکاح ذات البعل للنص و الاجماع علی اتحاد حکم الزوجة مع ذات العدة

الرجعیه و لا دیبغ ثبوت ما ذکرنا فکذا فیها مضافا الی النصوص لکاشفة المؤید بالاولویة

و ترک التعرض لها فی الاکثر لیس لابد سعلی ان الحکم علی خلافه کما توهم بل من اجل وضوحه

کما هو ظاهر او و نیست از باب خلوت در عده دخول بعد از وفات و قبل از بلوغ خبر بزوجه

مزوجه ان عدتها بعد لا من حین الموت فلا یترتب علیه ما ذکرنا چنانچه نیست از باب

دخول در

دخول در عده سنا به که خون در اثنا ان ظاهر شود و حکم عدة طلاق باین مبدل شود با فرا بعد
ضعوده عدم کونه فی العدة الواقعیه وانکانت عدة بظاهر الحال و وطی بدل بابین و تحلیل
عده داخل در نکاح در بعله نیست ضعوده عدم الاندراج فی الاول لعموم رجوع در بعده نکاح
جدیدات یا در نکاح سابق مینماید اقوی آنست که نکاح سابق را عود مجدد بعقد نه آنکه
نکاح جدیدی باشد و بر این فروعی چند متفرع است من جمله مهر ثانی مهر سابق است اگر بجا باشد
و اگر انصاف بعضه دا نشده باشد قبل از طلاق مثل اینکه صلح بکسی شده باشد مهر ثانی نیست
نکاح مانع از وجوب مهر شود یا نه اگر عدم رجوع در تزلزل آن باشد و بعضی فرق
ما لم بشبهه نبله مانع است و وجهان واضح است زوج مهر را تسلیم بر باکره
در تسلیم بضع یا نه الاقوی و فاقا للمشهور المنصور بل کاد ان یکون اجماعا بل المحکی
عن ظاهر ابن ادریس الاجماع عدم التسلط علیها حتی تقبض مهرها لمضمر سماعة سئلته عن رجل
تزوج جاریة او تمتع بها ثم جعلته فی حل من صداقها یجوز ان یدخل بها قبل ان یعطیها
شیئا قال نعم اذا جعلته فی حل فقد قبضه منه المنجبر بالعمل سندا ودلالة مع انه واضح الدلالة
ضعوده ان المفهوم منه توقف الدخول علی قبض المهر بتمامه و قد تحصل بالحل و رجوع البعض
الشیء مع انه خلاف الظاهر لا ینافی ما اخترناه من توقفه علی قبض الکل لعدم القول بالفصل
بین الاصحاب فان الصل لا یقول بالتوقف علی البعض وحمله علی الکراهة بمعونة اخبار
اخر دالة علی کراهة الدخول قبل اعطاء شیء ما لیس باولی من حمله علی الحرمة فیقتضی الکل

بمعونة ما ذكره المجيبي ولزوم العسر والحرج والظلم والضرر لان للبضع عوضا اجماعا معتقدا ومنقولا
كما في الجواهر كان النكاح معاوضة اولا وللاخبار المستفيضة كما فيها بان ما يعطيها الزوج ثمن لتمكنه
من الدخول بها يستحل فرجها المنجبر ضعفه لانها لا تقسم لو كان وسيلة للمعسر بجعل الخيار ان لم نقل بالكل
المؤيدة جميعها بقاعدة المعاوضة لو لم نقل بتأسيسها في المسئلة والاجماع المحكي عن ظاهر ابن
ادريس هذا مضافا الى الاصول القطعية فروده ضعف العمومات والملاقات السلطنة

مسئله [illegible]

زن معقوده ایست که بیست سال است که شوهرش از غوریان بنشار رخت حمل ملاح
بامیه نفر دیگر در عرض راه جمعی از مخالفین او را بقید اسیری کشیده اند والی حال چند
نفر حالا وسط اثری نیافته اند وبیان مردمان غوریان وشار رخت شهرتی دارد که
او را مقتول نموده اند چنین زنی میتواند خود را بنکاح غیر در آورد یا نه در آن شوهر
معلوم است قتل پدر شوهر را ومیخواهد عمارادی برادر شوهر را بطریقیکه رسم است
کند واجراء صیغه عقد بلا رجعت در چنین حالتی که میتواند نمود عاقد را حصول علم بموت
شرط است یا مظنه کافی است ج زن مسئول عنها نمیتواند خود را بنکاح غیر در
آورد مگر بتحقیق یکی از چند امر از جمله امور یکی آنست که زن بعد از نبودن نفقه دهنده
او را جابر باشد رفع نماید امر خود را بحاکم شرع و در این هنگام چهار سال اجل قرار خواهد
داد حاکم و تفحص خواهد شد از او در این مدت در صقعی که در آن مفقود شده پس از انکه
اثری از آن نشد امر خواهد کرد نمود حاکم ولی زوج را تا زن را طلاق دهد واگر ولی نباشد

بانفسه

یا باشد و امتناع نماید خود را حاکم طلاق خواهد داد پس اگر خواهد بود زن را که بعد از طلاق عده
وفات را نگاه دارد و بعد از انقضای عده حلال خواهد بود از برای ازواج و دیگری آنست که
از عمر مفقود بقدری گذشته باشد که باعتقاد زن و اما علم بهم رساند بحسب عادة که زنده نباید بود این
بهمان نوع انسان زندگی نمی کنند که در این وقت هم بعد از عده حلال خواهد شد از برای ازواج
واحوط اما آنچه به بعضی از اجلا آنست که آن مقدار را صد و بیست سال قرار داده و دیگری آنست
که علم و اطمینان بهم رساند بتواتر یا خبر واحد محفوف بقرینه یا غیر اینها و یا علم شرعی مستند بر بینه
معتبره بموت زوج و احوط در اخیر آنست که در نزد حاکم و زن هر دو ثابت شود و حکم
از حاکم بر وفق ثبوت نیز صادر شود که در این وقت هم از زمان بلوغ خبر عده نگاه میدارد
و من بعد حلال است [2] اگر ظنی باشد محل تردد است زیرا که دلیل معتبری بنظر نرسیده است
در اثبات موت بشیاع ظنی اگر چه ظاهر مشهور ثبوت است بان پس احتیاط حضرت صادر
فروج عدم اعتماد است بران و اما بعد از شوهر ماتم داری خود داند و اعتقاد خود
باز کردن نیست الا آنکه این معنی را عیبی دانند سبب و وسیله ارث بردن خود
قرار دهد اگر وارث است و اما عاقد بعد از توکیل زن و مرد که عالم باشند اگر خودشان
عاقد نباشند میتوانند عقد نماید بنا بر تحقق شرایط وکالت ... حاکم شرع را ولایة بر نکاح
صغیر می باشد در صورت نبودن اب و جد از طرف اب با بنا ... اقوی عدم ولایة حاکم است
در صورت مفروضه وفاقا للمشهور تحقیقا و نقلا فی الروضة والکفایة والمدارک

اذ برای ازواج
و اما شیاع اگر قطع باشد [illegible] علم
[illegible] است
وارباب

وغيرهما بل الظاهر من صاحب الحدائق والمفاتيح الاجماع عليه حيث نسبه الاول الى الاصحاب وقال الثاني

ظاهرهم العدم لمفهوم صحيحة محمد بن مسلم عن ابي جعفر في الصبي يتزوج الصبية يتوارثان

ذلك ان كان ابواهما اللذان زوجاهما فنعم والاخبار من الصبي بتزويج الصبية فالمراد اذا كان

ابواهما اللذان زوجاهما فنعم جائز ومنطوق الصحيح لبنا مرها كل بلحد ما عدا الاب المعول

بها بين مشهور الاصحاب والاخبار الدالة على الخلاف مع انها اصرح دلالة مغلوب عليها

بما ذكرنا من اجل الشهرة ومخالفتها للعامة على انها يكفي في طرحها الشهرة التامة البالغة حد الاجماع

لو لا نقله الكاشف لحاضرون علم حجيتها من باب التعبد المطلق فيرجع الى القواعد والاصول

ومقتضاهما العدم وقد حققنا ظهورها في المسالك والمفاتيح والرياض وغيرها من الزيد

وقوة الاحتمال وعدم وضوح المنع والنظر فيه سؤال اگر زينب نام دختر كبيره عمرو را بحباله فرزند

صغير خود بكر در آورده و بعد بكر وفات نمايد آيا زيد خود مى تواند عروس خود را نكاح نمايد يا نه

اگر بجوز خواستگارى بوده مى تواند واگر عقد بر وجه شرعى واقع شد طبع نسبت

كه رضاعت و نايد خيال اين معنى شود زيرا كه حرمت معقود عليها پسر مثل موطوئه او

بوطى بسبب نفس عقد متفق اجماع مسلمين و نصوص در كتاب مبين و نصوص وارده از

اركان دين است بلكه دور نيست كه لفظ اد هم بآن معنى نايد چه صغير باشد و چه كبير هم

چنين در طرف حليله هم فرق نيست ميان صغيره و كبيره و چه مدخوله باشد و چه غير مدخوله بلكه

اقوى حرمت مزنى بهاى ابن است بر اب اگر زنا قبل از عقد ابن باشد بلكه ظاهر بودن زنا است

قد ثم

قائم مقام وطی صحیح قبل از عقد است و نفی للاشکال محصلا و متمسکا للنصوص الکثیرة و لو رد

بخلافها قول اوسط ح لا اجماع المحکی و دعوی الشهرة علی الخلاف کما فی الریاض مکذبة

بالتتبع نعم اگر زوجه مدخوله خود را چه دائمی و چه انقطاعی و هم چنین ام خود را

زنا کرد ومن بعد از عقد دختر او بهم رساند و نیز با مالک از غیر پسر او بهم رساند میتواند

این پسران دختر را نکاح نماید مانعی بلکه میتواند للعمومات المعمول بها المؤیدة بالاجماع علی الظاهر

مضافا الی الاصل بل الاصول الا انه کراهة دارد للنهی المحمول علیها لما ذکرنا اگر کسی وطی

کند با کنیزی و فرزند بوجود آید حرامزاده است اگر واطی جوان باشد و وطی بزنا زنی آن

از برای مولای خود باتفاق فقها و اگر شبهه و جهل باشد حلال زاده باطلاع شان مثل تزویج

خالی از شرط رقیة که ولد او را تابع اشرف ابوین است پس مادر هم که حر باشد ولد حر است

وفاقا للمشهور الاصحاب للنصوص المستفیضة المؤیدة بالاصل و القاعدة بلکه اگر شرط رقیة

شده باشد بر جهت تزویج و حج زوج ولد حر است للنصوص المطلقة المحمول علیه بقرینة الشهرة

ولا الشرط المخالف المشهور و لاننا فی القواعد کما نرجح فی الریاض و اگر واطی بنده باشد

و وطی بزنا زنی است از جهة مولای کنیز مثل حیوانات بلا خلاف و اگر بتحلیل باشد بمعنی

انکه صاحب کنیز او را تحلیل نماید از برای عبد غیر مثل حلال زاده بود و ولد بین صاحب عبد

و امه مناصفة باجماع الفرقة زن شیعه که در حباله سنی باشد بطلاق بمذهب خودش

جایز است نکاح از برای غیر اگر چه شیعه باشد هست مانعی بلکه جایز است نکاح آن زن از برای

غیرجه شبهه وجهی بنی اکثیجوین ثابتیم نکاح بودن سنه شبهه بالاجماع والسنة
بل اتفاق الطایفة شبهه موانده ننه سنیها نکاح ثابت بانه اوقع حاجبا ناشیا لا
بالعموم والاطلاق مخصوص لاخبار المخبر لکان نقام ما بالشهرة والاعتبار اکرزنی
دانکاح ثابت برلو بکارت وبعد ظاهر شهود بودن ان ثلیبه قبل ان عقد باقرار او بالبینة
باقرار معتبر علم ابا زوج وانلر برفسخ نکاح هست بانه تسلط دادور برفسخ ولیله
لاخلاف فیه کما فی الجواهر مع تاییده بالفتوی من غیر خلاف منهم فی تحقق الخیار مع شرط الصفات
ککونها بنت مجیزه ونحوها وکونه عیبا او تدلیسا غالبا فلعلی خیار تخلف الشرط صورة
هنا بالخصوص وان لم یکن علیه فی النکاح ومارجع فان فسخ قبل الدخول بها فلا مهر لها
اصلا کما فی نظائره مع انه مقتضی قاعدة الفسخ وان فسخ بعده استقر المهر ورجع به
علی المدلس وان کان ذهو وان اختار البقاء کان له ان ینقص من مهرها علی الاکثر والاقوی
وفاقا للمحکی القواعد والتحریر والارشاد والسرائر والتلخیص انه ما بین مهر البکر والثیب
لانه المتبادر من قوله ینقص فلا اجمال مضافا الی انه مقتضی القواعد وفی حکمه ما اذا لم یکن
له الفسخ لاخلال التجدید بعد العقد علا بترک الاستفصال ودعوی ظهوره فی سبق الثبوت
ابجموعه الحال حم ویؤیده قوله قد تفتق البکر من المرکب والنزوة فی جواب السائل
فی الرجل یتزوج المرأة علی انها بکر فیجدها ثیبا ایجوز ان یقیم علیها ودر حکم شرط ظهوره
شرط منهم مثلا نیابة بیکارت اکرچه در متن عقد ذکر اولنماز ابدو هم جنبی اختیار بان

و دائمیه کما هو ... لی اقتضاء حق الزوجیه والعصبی و اما الی اقدام بر نکاح ان زاید با خبا

بکارت پس منکشف شود ثیبه بودن او نه تسلط بر فسخ دارد و نه ارش لقاعدة اللزوم لو نبه

ما لا مل بل الاصول ... تمکین تام شرط است در وجوب انفاق زوج بر زوجه یا نشوز مانع است

اگرچه مشهور بین اصحاب بحدیکه خلاف ظاهر نمیشود بلکه قریب باجماع است چنانچه

از روضه ظاهر میشود انست که تمکین کامل شرط است ولکن تتبع در فتوی و فروع و عمومات ادله

باب چنین مستفاد میشود که مصداق آن مجادات با علم نشوز است فالنص بجواهر لنا اطلاق

الکتاب والسنة و عمومها ولیسا مجملین ولا واردین مورد حکم اخر پس مجرد عقد دوام

و صدق زوجها نفاق برای واجبست تا نشوزی از ان ظاهر شود بحکم نصوص و اجماع

محققا و منقولا و عدم انفاق بر زوجات در زمان ابا، و امهات قبل ان عروسی

از باب تعارف و حیا زده است نه از باب عدم تمکین کامل چنانچه صاحب باجوهر

نموده و این را اجماع و نفی و ضرورت قرار داده چنانچه عدم خلاف و نفاق اند ذرطب

و اهل شان در این باب ازواجی که استمراری دارند بر این طریقه هم از این جهة است

دو نیست که نشوز هم متحقق باشد چنانچه پوشیده نیست که سجیه نسوان در ان

زمان حضورها انکار و مخالفه نمودن است با ازدواج و عدم وجوب انفاق بر زوجه صغیره

نه از این بابست و نه از باب نشوز بلکه از باب شک در شمول ادله است مثل زوجه صغیره

فیرجع الی الاصول و مقتضاها عدم الوجوب و توهم ابتناء بر عهد ابحاث تحقیق است

نفقه زوجه تحدیدی داده باید مقدم است بر نفقه اقارب باید و ترتیب در
اقارب می باشد باید و نفقه مملوک متفق علیه می شود باید اولی در نفقه زوجه
عدم تحدید باشد در رجوع بعادت امثال او می باشد بحسب محل و بعد از نفقه خود
زوجه مقدم می باشد بر نفقه اباء و امهات و اولاد و نفقه مادر و پدر بر ولد
بلا واسطه است و دون فرق بین اناث و ذکور و اگر نباشد یا باشد و قدرت نداشته باشد
بنحو لسعة الی سفلی الاقرب فالاقرب و هم چنین در عکس لهذا اینکه اب و جد ابی مقدم است
وجه ابی ام در اتفاق بر ولد بر ام و جد و جده و جده ابی و غیر مذکورین از اقارب انفاق لازم نیست
مثل برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله للاصل المکتب بها النصوص التی لیس علی قطعها دلیل
بعد بر القول بالخلاف شاذ کسره و اما نفقه کسانیکه اشاره شد از اقارب اجماعی
و منصوص است و اگر چه بنفسه عمل باشد و کتاب هم بر اینها دلالة دارد فی الجملة مثل زوجه
و نفقه در غیر زوجه ملک متفق علیه نمی شود و اگر چه بقبض هم داده شود بالاجماع در الامور
والعواید و اما در زوجه ملک می شود و اگرچه بقبض هم نشده نفع در ماکول و مشروب
و ملبس این دو بنا بر اجماع و قضا باید شود با شرایط اگر نداده باشد مثل دیون او جایز
نمی شود در مسکن و خادم و شبه این دو بلا اجماع الاصحاب بل اتفاقهم و اما کسی در ان
دو تو است و اقارب ملک نمی شود و امتاع است ... لغیره و لحدیث الاجله مثل ثانی الشهیدین
فی الروضه والشیخ و الفقیه الجواهر للاصل و القواعد و عدم المخرج سوی القیاس الذی هو

فی الربع

فی الزوجیه مسئله امتناع نمودن زوجه از تسلیم بضع از باب بقبض ندادن شوهر مهر را نشوز نیست
ومانع از وجوب نفقه نیست اعذار شرعیه مثل عذر مشغول بصلاه و حیض و نفاس و مرض و غیر
انها و مثلها هیچیک مسقط وجوب نفقه نیست علی القاعده بلا خلاف لان الاصل فی ذلک الاصل والاطلاق
الکتاب واخبار الباب و بنا بر هذا بعید نیست اخذ نفقه فانهم مسئله زوجه واسقط بر اخذ نفقه یجب
من جهه معذرات مسئله تسلط ندارد [illegible] للاصل والقاعده کما هو فتوی غیر واحد من الاجله
مگر انکه عسر و ضیق و حرج داشته باشد که باید بطوری معمول دارد که رفع انها بعمل اید ولکن استقرار
ملکیه در مورد ان توقف دارد بر بقاء زوجه بر عدم نشوز و مثل ان مثل طلاق باین و موت
زوجه و مرتد شدن و شبه اینها پس اگر باقی ماند بر انچه ذکر شد از برای زوج است رجوع بزوجه
و استرداد بالنسبه مسئله شرط است در حقوق در نفقه ان در تکلیف بانوی ثابت است و اگر زوجه
حقوق مکلف نباشد مثل ولد صغیر للعموم والاطلاق المنطبق بالعمل فی نظر جمهور الاتفاق علیه حیث حکم
غیر واحد بثبوتها علی الزوج الصغیر [illegible] عنه بر نفقه در مال او می باید و بر ولی
واجب است که بعهده مثل دیون و غرامات مسئله انفاق بر بهائم مملوکه لازم است بانوی لازم است
از دوی خلاف کتابا و سنه و اجماعا و اعتبارا حتی در مثل [illegible] که کرم فیله باید و بلا
کلام فیها و معیار در ان طوریست که علم داد دنیا بیعا از بهائم که نفقه انها واجب است کلاب
است غیر از کلب هراش که ملک نمی شود مسئله نفقه انچه دمع نباتی دارد مثل اشجار و زراعات
بجهه عدم موجب تنمیه لازم است و همچنین عقارات و املاکات بانوی اقوی لزوم است اگر موجب

و فی الحضانة

بعد از تعقل بشود و الا فلا و حکم فرزندی و ظهار و صفوات حتی در حق حرمت مال الخیار چنانچه
عملا متحقق شده و عدم تضعیف و تعذیب ان باب آن است که شخص تضعیف نمی‌شود از برای خود
مسئله حضانت طفل با مادر است یا پدر اگر طفل ذکور است با پدر است یا هفت سال ترک
و اگر اناث است با مادر است تا نه سال اجماعا وفاقا احتیاطا در باب این که تا مدت که بزرگ هیچ نبوند
و الحجة ذلک شد در زمان رضاع است و مادر در زمان رضاع حضانت با مادر است حکم حجه ذکور باشد
و هم اناث نفاد شوی [illegible] حضانت بتزویج ام بزرگ ساقط می‌شود یا نه ساقط می‌شود بالنص و الاجماع
المؤیدین بالاعتبار مگر آنکه پدر مملوک یا کافر باشد و مادر حره مسلمه باشد که در این
هنگام حق حضانت مادر برمی‌گردد للعمومات المؤیدة بالعقل   نکاح مریض صحیح است یا نه
جواز تکلیفی نکاح در مریض محل اشکال نیست و اما جواز وضعی یعنی صحت نکاح مراعات
بدخول [illegible] پس اگر دخول متحقق شد کاشف از صحت عقد خواهد بود و اگر
قبل از دخول در آن مرض مرد کاشف از بطلان نه مهر خواهد داشت و نه ارث و بعضی
خیال کرده‌اند که این حتمی است و نکاح باطل نیست و این خلاف ظاهر نصوص بلکه صریح
آنها است [illegible] آیا لازم است که اجل در عقد متعه مضبوط باشد که ممکن نباشد اجماع در آن
یا نه اقرب عدم اشتراط است از جهت عموم و اطلاق معمول به بین اصحاب سوی ابن حمزه
زیرا که ممکن از او تقدیر یا بین طلوع شمس و نصف نهار است   آیا لازم است مبلغ معین
را در عقد متعه مهر قرار دهد یا نه اقوی عدم لزوم است از جهت اطلاق و عموم و نصوص خاصه

تنبیه و فی المتعة

مهر بها

معمولها بین الاصحاب سوی محکی از ابن بابویه که تحدید فرموده است اقل را بجمل مهر درهمی
و ان احوط است سیم متمتع بها طلاق داده می شود بلکه بانقضای هبه مدة در او بجای طلاق است
و صحة هبه بجای طلاق شرعیه بی اشکالست زیرا که مسئله اجماعی بلکه اتفاقی است تنصیف مهر بهبه مدة قبل
از دخول و نظر هم هست بنص و از این لا الالتزام بر می آید که جواز هبه مدة هم اجماعی بلکه اتفاقی
است هذا مضافا الی النصوص الصحیحة المستفیضة الصریحة فیه مع انه لم ینقل خلاف فی المسئلة
بل یرسلونها ارسال المسلمات و اما طلاق پس واقع نمی شود در آن بالاتفاق که
بلکه در صورتی بوده باشد میتواند بعقد بقیه مدة انقطاع موی علیه را با غبطه و مصلحت
بلی میتواند اگر جنون اتصال ببلوغ داشته باشد و اطالی باشد نه ادواری و اگر اتصال
نداشته باشد امر با حاکم شرع است و عدول المؤمنین اگر حاکم شرع نباشد یا باشد و متعذر یا متعسر
باشد وصول باو و هر یک اختیاط است بر این کار و احتیاط در فروج در این است که با وجود
پدر و جد پدری در صورت عدم اتصال با حاکم شرع یا عدول المؤمنین اتفاق نمایند بر این
معنی و دلیل مسئله دلالة اشاره است بحسب موارد متفرقه زیرا که کلیه ثابت نیست چنانچه
در ینابیع بیان کرده ایم و ادله در طلاق بعلت اینکه نصا و فتوی طلاق دادن ولی زوجه
مجنون را جایز است با غبطه و مصلحت با اینکه نکاح دائم اقوم است از انقطاع و طلاق اشد
از هبه مدة آن و از این جهة است که در طفل تجویز نمی نمایم بخشیدن ولی مدة را با مصلحت
چنانچه مصرح به است در جواهر زیرا که طلاق او جایز نیست اجماعا و نصوصا و اخبار وارد

که هبه ملک مثل آن باشد و بدست خود طفل پس اولویة منتفی است و دلالة اشارة

با این شبهه نمی باید و مسئلة صحیح است عقد بر متعه در اثناء اجل مسمی بانه ع اقوی عدم

صحة مقدا است جهت دوام متعه انقطاعی در بین اجل وفاقا للمحکی عن الشیخ و ابن فهد

والحلی و صاحب الکفایة والنافع والریاض و بعض اجلة المتأخرین بلکه ظاهر می شود

از کفایه اجماع بر این مطلب قال قالوا لا یصح تجدید العقد قبل انقضاء الاجل و دیدن

خلاف نزده با آنکه دیده او نقل خلاف است بلی از صاحب ریاض بر می آید که این

مذهب مشهورات و مخالف در مسئله هست زیرا که نقل خلاف نموده از صریح

ابن حمزه و ظاهر عمانی و مختلف و دلیل ازبرای ما اخبار محلله عناد منجبر بعمل مشهورات

و دلیل مخالف اصل استصحاب بر عدم با این معنی که چنانچه عدم مانع نسبت بنت بزوج

از نکاح ثانی هم چنین استصحاب و حال عدم و در مقابل الحجة ذکر یافت پوشیده نیست که

منقطعه را خود ناکح در اثناء عده میتواند نکاح نماید بانه بلی جایز است للاخبار

الکثیرة کصحیحة محمد ابن مسلم و مرسلة ابن ابی عمیر و غیرهما بل یظهر من الاصحاب الاجماع

علیه کما فی الریاض بل ظاهرهم الاتفاق لعدم نقل خلاف منهم و نکاح انقطاعی

صغیر و صغیره جایز است بانه ع اظهر در نزد احقر جواز است اگر چه ادخال زمانی دوام

در زمان نماید که زمان تمامیه بلوغ حاصل شود لاطلاق الادلة و جملة من الروایات المعتبرة المتضمنة

باطلاق الفتاوی و حصرهم الاشتراط فی غیر کهم ثم المؤبدة تشبیهم فی النکاح الدائم بشمول الـ

الادلة

الأدلة کما یظهر للناظر مع انه انما اقتضاء التکلیف من جهة الدلیل والغرض للتشریع وتعاضد بعض
النصوص لولم ندع افهام والاعتبار من اجل استناد الحاجة من حیث التعلیق لاسیما فیما مثال
محالنا الی المحرمیة فاللطف والمرحمة لاسیما فی مثل هذه الجهة یقتضی بکونه المراد من الملاک فی
الأدلة البینة الی غیر ذلک من الأمور الذوقیة والأسرار الخفیة التی فهمها من ذوقیات
المهرة ولم نجد مخالفا فی المسألة سوی المحکی عن السید المحقق الفقیه الزهوی من انکار
المجوزیة او استشکل فیه بل صرح جمع من مشایخنا الأجلة بالجواز کالأستاذ وصاحب الجواهر
وشیخنا التحریر المدقق فی بعض رسائله ودعوی انه لیس بقابل للاستثناء فلا یجوز مدفوعة
بعدم انحصار حکمته فی الوقاع بل هو احد الفوائد واللذات فی واجل الأجل مدة قصیرة
قابلة للمواقعة مع انه منتقض بمنعه الحایض شرعا فی مدة المانع وبعد ما لم یتحقق
الحکمة لا یحصل الفرق من جهة عدم المقتضی ووجود المانع ... حیض رأیتنا مدة
انقطاع موجب تبعیض مهر نخواهد بود اخلال منقطعه در بعض مدت از جهت مواقعه
موجب تبعیض مهر می شود بالنسبه وحیض از این باب نیست الی بمقتضی عادة باشد
بفعل او با اینکه فتوی داده هرد و بر این است که موجب نمی شود چنانچه در کلیه
بر این است که موجب می شود وطی رجال جیفه کفاره دارد با نه و بنا بر اول اختصاص
بزوجه دارد یا در زوجه هم هست و بنا بر اختصاص مختص بدوام است یا در انقطاعی
هم هست و علی التقدیرین حکم بکفاره مختص بحال عمد و علم است یا ... اقوی وفاقا للمحقق

وجوب کفاره است بر زوج در حال عمد و علم بموضوع و حکم للاخبار المنجبر المجهول مطلقها
علی منقبها اضعها الفقه الرضوی الذی هو حجة عندی والاجماعات المحکیة من الانتصار
والخلاف والغنیة و ظاهر عدم فرق است بین بودن زوجه دائمه یا منقطعه وفاقا
لنص الجواهر للعموم المراد از وطی در سابقها فی کونها للحیض فی المحلله لو لم نقل بخصوصیته بل
الی امه بلکه کفاره سه مرتبه است اند و نیز فرق بین اول و وسط و آخر علی المعروف بین الاصحاب
بل بلا خلاف فیه کان ترک للاجماع کما عن بعض الکبراء و اکثر اجنبیه بلکه کفاره ثابت و کم
جه اثبات للاصول بعد الشک فی الشمول فاولیه فتامل و مقتضیه انقسام در اجرت
کما قال الحکم ومن عاد فینتقم الله منه و کفاره در اول حیض یک دینار است و در وسط آن نصف دینار
و در آخر ربع دینار است للنص المنجبر بالعمل والاجماع المحکی عن المرتضی و ابن زهره و اخبار مخالفه
قابل معارضه نباشد بقواعد علاج و تراجیح و حمل اخبار مختار بر نفیه بی وجه است زیرا
که قول بعدم مختار علماء عامه است با اینکه بر بطلانش شاهد از نفس خود بر حمل خطا
و بعضی ابن ادریس قول باستحباب چنانچه مختار محقق و علامه و کرکی و شهید ثانی و صاحب مدارک
و منهاج است ثانیا ضعیف است دختران پسر زن و دختر زن در حکم دختر خود است
در حرمت و محرمیه با او و فرقی هست بین عقد دائم و منقطع و ملک یمین و تحلیل با او وهم
چنین فرقی هست بین وطی در پیش و قبل با او وهم چنین تفرقه هست بین آنکه ولاده شان
متاخر از عقد و الطی باشد یا متقدم با او و این نیز و اطی و ان سفل و بنت بنت اولاد ان سفلت در حکم

ابد با ابن خود واطی است در حرمت بابنه ج در جمیع موارد سؤال فرق نیست در حرمت ابنه
کتابا فی الجمیع فی حقه و سنة و اجماعا س دختر زن را میتواند قبل از دخول با متمتع
اگر مفارقت نماید او را بگیرد یا نه و همچنین مادر زن واطی ج جواز اول محل اجماع مسلمین دیگر
کتاب مبینات و اقوی عدم جواز ثانی است نصا و اجماعا کما عن الغنیه والناصریات و تذکره
والرقی و هر چند مبنیه سند و دلالة معارض است بضعف او قوی از انها که مرجحه است بر حجت
عدیده که انها است عالته با ماده بیان نکاح نیست مسئله اگر کسی زنی را بوجه حرمت لمس
و تقبیل نماید ملکه جمیع تمتعات از تفخیذ و غیران را بعمل بیاورد جز وطی آیا میتواند دختر او را
نکاح نماید ج بلی طایبات و میتواند بلا خلاف الا من صاحب الخلاف بحکم القواعد و بلا دلیل
س رضاع ناشر حرمت بچه متحقق میشود ج حاصل میشود بشیر دادن یوم و لیله نقا و نیتوان پانزده
رضعه متوالیه بلا فصل رضعه دیگر که انبات لحم و اشتداد عظم با آن حاصل شود بلا خلاف و اماده
رضعه ناشر حرمت نیست علی الاقوی لتعارض النصوص من الطرفین و ترجیح ما بلغ العدم
سندا و عددا و دلالة و شهرة و تعلیلا و دعوی شهرة القدماء علی النشر ممنوعة لمطلقها لعدم
تحققها و معارضة منقولها بمثله بل و بالاجماع کما یظهر من بعضهم و لا اقل من الشک فیرجع
الی الاصول والقواعد و مقتضاها العدم و لکن احتیاط را باید مرعی داشت سیما در مقام لجنابت
س وطی بوجه حرمت ملحق است بوطی صحیح در نشر حرمت یا نه ج اقوی وفاقا للمشهور
لاسیما المتأخرین الحاق است للنصوص المستفیضة و الاجماع و النصوص المعارضة لها

بالخلاف اما الاولى فلكونها واردة مورد حكم اخر واما الثانى فلتوهنها بالشهرة مع
اشتمالها على ما لا يقول به احد ونرى ثبت در حكم مذكور بين انكه تصريح كرده باشد
موصى بان بانه .. اگر دختر از شير خواهر شيرى خورده باشد انقدر كه رضاع حاصل
شده است مى تواند ابن شيرى را نكاح نمايد يا نه ق اقوى وفاقا للمتن جواز است للاصل و
والعمومات المؤيدة بجهات والاصول المسددات والتعليل بحسب الشمول للمحل على
كعموم المنزلة والاجماع المحكى عن شيخ الطايفة مؤول او مطرح لعدم الوثوق به في
قبال ما ذكرنا ولاسيما مع رجوعه عنه في المبسوط الذى هو اخر تصانيفه الى ما اخترنا
س اگر شرط كرده در ضمن عقد نكاح نمايد كه قدرت بران نداشته باشد ونظر منكوحه در
رضاى بران شرط بوده است عقد صحيح است يا نه س ق عقد نكاح بفساد در شرط عيب ان
فاسد نمى شود نصا وفتوى واگرچه رضاى منكوحه منوط بان باشد مثل شرط عدم
تزويج مذكور در نصوص وفتاوى زيرا كه بين است از عجزة زنان وشيفتگى ايشان
كه در مثل چنين شرط اتمام داده رضا بان مگر انكه ان شرط خلاف مقتضاى ماهيت وطبيعت عقد
باشد واز اين مقوله است شرط خيار در نكاح زيرا كه وضع نكاح بر ثبوت وتقرر است مثل
عبادات على المشهور نصا وفتوى س ايا جايز است عم برادرزاده را شير دهد بجهة نكاح يا نه
ق اقوى جواز است بنا بر مشهور ومنصور ووجهى نيست از براى قول بعدم
چنانكه فرزند برادر زن فرزند زوجه نمى شود وعم فرزند كه زوجه تحمل باشد

در صورت

در صورت مفروضه حرام است بر شوهر که فحل باشد و این بی وجه است زیرا که حرمت اندر روایت است
که خواهر محلل باشد نسبا یا رضاعا و این عنوان هیچیک نیست چنانچه واضح است و از این ظاهر شد که
با این رضاع دختر برادر هم بر او حرام نمی شود و توهم قائل که بمنزله خواهر شوهر می شود پس حرام است
در غایت فسادات زیرا که نه خواهر رضاعی است و نه نسبی و منزله را اعتباری نیست تا باین
حد چنانچه ام و اخت و بنت موطوء بر واطی حرام است عکس هم ثابت است در شریعت یا نه
اقوی وفاقا للجل ان لم نقل بالکل عدم حرمت مذکورات است از واطی بر موطوء و قول
بخلاف شاذ مخالف ادله عامه و خاصه است و وجهی ندارد سوای ارجاع ضمیر در حدیث بعد و
و این خلاف ظاهر و قواعد اصولیه است جمع بین وطی دو امه که خواهر باشند بملک یمین
مثل جمع بین اختین حرام است یا نه و وطی بتحلیل مثل است و وطی بملک یمین یا نه و ادخال برادر
زاده و خواهرزاده در وطی ما بر عمه و خاله بمنزله زن این دو حرام است مثل عقد یا نه
جمع بین وطی دو امه که خواهر باشند بملک یمین حرام است نصا و فتوی و وطی این دو بتحلیل
اگر چه داخل در ملک یمین نیست موضوعا بنظر دقیق و اگر چه عنوان تحلیل در آن ماخذ دانسته اند
ولکن بمنزله ملک یمین است بمقتضای استقراء در نصوص خاصه مفیده بدلالة اشاره الحاق و عموم
تشبیه در بعض از بعد وجه جهات پس حرام خواهد بود و وطی برادرزاده و خواهرزاده
در اما بملک از عمه و خاله حرام نیست بنابر مشهور و اقوی لاختصاص الدلیل بالعقد
کالحکمة والاصل المتناصد للعمومات و الاطلاقات حنانچه ادخال برادرزاده

و خواهرزاده برعمه و خاله بدون اذن شان جایز نیست عکس هم چنین است بنابر

اقوی عملا بالعمومات والنصوص الخاصة من عدم اشتراط اذن است و فتوی باشتراط

شاذ و مخالف اجماع و مستندش نادر جزئی است که بعضی فقها روایت نموده اند و آن

با قطع نظر از سند و دلالت و تضعیف و موافقت با عامه مقابله نمی کند با آنچه ذکر کردند

مسئله نقص در شیر دادن از دو سال و هم چنین زیادتی بر آن جایز است با ...

نقص را آن جایز است تا سه ماه اگر موجب ضرر بر طفل نباشد نصاً و اجماعاً و اما نقص از

بیست و یک ماه از دون ضرورت جور و ظلم است و جایز نیست اجماعاً و زیادتی بر

جایز است تا یک ماه و دو ماه علی المشهور للنص علی اصل الجواز و بر تحدید دلیلی نیست

اگرچه مشهور است جز حدیثی که ادعا شده و بنظر نرسیده و بعضی جمله آن را

مرسل منجبر بعمل دانسته و طائل از اشکال نیست و شیخ مرحوم در جواهر اباحه

خوردن و خورانیدن فضلات غیر ماکول اللحم و بودن شیر از خبائث مثل بعضی

بلبنها مثله و تتمیم این دو در ما نحن فیه در نهایت اشکال است و احتیاط در صورت عدم

ضرورت ترک آن است و اما نجاست ... حرمتی دارد رضاع در موضع نشر

حرمت باز نایت و نفع در محذور باید اجتناب نمود ... بودن رضاع از محرمات

تکلیفیه ثابت نیست بلکه خلاف آن بنظر می آید و لهذا اگر زوجه شخصی برادر مادر زن

میتواند طفل او را شیر دهد و محذوری هم ندارد ... حیله اگر بواسطه شوهر زن را

بزدهد

شیرده هم دختر او بر پدر طفل حرام می‌شود بانزه ح بلی حرام می‌شود علی الأشهر بل المجمع علیه
کما فی الریاض للنصوص المستفیضة الناصة علی حرمة اولاد الفحل ولادة ورضاعا واولاد المرضعة
ولادة علی اب المرتضع وخلاف الشیخ علی خلافه فی کلام بعض الفقهاء غفلة عن التدبر فیه
بل هو علی خلافه ادل وهذا تعبد محض غیر منطبق علی قاعدة الرضاع وان علله بعلة
داعیة للانطباق س مادر زن پدر محرمات بر پسر بانزه ح مادر زن پدر محرم
و محرمه نیست بر پسر کتابا وسنة واجماعا مثل مادر زن پسر که محرم نیست بر پدر س
خصی چه مملوک وچه حرکه تعبیر از آن بخواجه سرا می‌نمایند جایز است که نظر نماید بمرتبه دیگر غیر
وجه وکفین وقدمین که مستثنی می‌نمایند مثل ذراع وساق موی ح جایز نیست
علی الاشهر المنصور للعمومات والاطلاقات والاجماع نقلا عن الشیخ ره وظاهر الکاتب
ابن ادریس وآیه ما ملکت ایمانهن مفسر بإماء است به تفصیلی که در مطولات مسطور است
واولی الاربه در آیه بکر غیر ایشان است بجمیع اخبار در تفسیر آن واخبار مخالفه بر فرض
تسلیم سند ودلالت محمول است بر تقیه قال ابن ادریس هو مذهب المخالف ونوفیه
مخالف با این جمله است بودن عمل سلاطین وحکام شان بر این وظاهر شد از این حکم مجبوب
ومثل وخصی بنابر چنانچه ظاهر شد ضعف قول بجواز اگرچه مختار جمعی است مثل صاحب
استعد شهید ثانی ره وصاحب کفایه وریاض وغیر ایشان س ح جمع بین اختین چه
چنانچه بعقد حرام است نکاح جمع بین ایشان بعقد وعقد دوم حرام است بانزه ح بلی

حرام است نصاً وفتوی فان المطلقة رجعیة بحکم الزوجة واما در طلاق باینه جه علی طلاق
وجه رجعت نیست وکرنبی ندارد اگرچه مکروه بودن محتمل است بجهت نصوص وارده در نهی جه
که اقوی در صورت طلاق مبغضا نا رجع جان نکاح دیگر است اگر طلاق باینا باشد و عده ان
اگر رجعی باشد واگرچه ملتزم شده باشد نزع بعدم رجوع در طلاق با کراهت ... در
باعث استقرار کل مهر شود مثل قبل ع باعث می‌شود اجماعا واگرچه نصوص خصوصا
بعض اطراف دارد ازان ولکن عمل فقها نبوده لانه است سیما اقل حمل و اکثر از جمله قرار است
و وطی در دبر و قبل از دون انزال کافی است در الحاق ولد بابنه ع اقل حمل شش ماه است
کما با ونصا واجماعا بل اتفاق واکثران نه ماه است علی المشهور بالاجماع والنصوص
و عندنا معارض نیست لشذوذه وانچه نقل شده در حمل بنیة از بابی است که
در قرآن نکرده قرار داده شده یعنی اینکه در جاهلیة اشهر حرم را از باب صلح چند
باخر می‌بردند چنانچه بهائی ره در حاشیه شرح لمعه تصریح باین نموده واما الحاق
وطی در دبر اگرچه مختار غیر واحدی می‌باشد مثل شیخ مرحوم در جواهر و غیر ایشان
الا انکه موثوق به مجال لم یثبت لکونکو ... قطع بعدم است وسمول الطلاق کلام اصحاب
ممنوع است لکلا اقل من الشک و وطی در قبل با احتمال انزال از دون شعور باب
باعث الحاق است للشمول واما قطع بعدم موجب نیست للشک مثلا باین معنی که اگر
منی را بیرون از قبل اخراج نماید ولکن احتمال بعد ... که جزئی از ان داخل رحم بجهت

ولد ملحق است اگر قطع بعدم داشته باشد ملحق نيست و خلقت از مني زن بتنهائي بر فرض
تسليم باعث شود بل نيست پس متعه و ملاعنه و معتده فراش مي باشند بانه
و مراد بفراش چه مي باشد ج ظاهر از فقها در احكام اولاد و غير آن مذكور است
جز معتده فراش و از نصوص كثيره هم اين معني بر مي آيد ولي از ايشان اجماع در كتاب
لعان ملاعنه محكي است كه فراش نمي باشد و تحقيق وفاقا لبعض لما ظاهر الفقها عدم
منافات است بعد از تامل در تحقق اخبار و لسان فقهاء لهذا باين معني كه بعد از فعليت
فراشيه بتحقق وطي ولد ملحق است بواطي پس فراش شد من حيث الحاق الولد و بنفي
ولد ولد منفي از ايشان است از دون لعان پس فراش نمي باشد من حيث اللعان
و فراش بعربيه عام كنايه از زوج است و كسي كه در حكم او مي باشد بحسب جبليه و لعلي
هي شامل است متمتع و مالك امه را بلي فرق بين زوجه دائمه و غير آن با بنا است كه در اولي
احتمال وطي عادي كافي است در الحاق ولد بخلاف ثانيه كه فعليت وطي در آن معتبر است
و در صفات در اولي باحتمال و عدم آن در ثانيه الا بفعليت و لعتبار امكان
وطي را در غير زوجه دائمه منافات ندارد با آنچه ذكر شد و بنابر آنكه تفريع نموده اند براين
عدم الحاق را در صورت علم بعدم تمكن او از وطي است ولو احتمالا و بيشتر قطع
بعدم الحاق است در زوجه دائمه باطلاق و قول جمع كثيري از عامه مثل ابي حنيفه
و شافعي در قديم بكفايت امكان وطي اگر چه خلاف عادت باشد بنحوي كه مشرقي تزويج نمايد

بنزدیک ملحق است باو ولد واگر چه بظاهر به زوج نمیرود او بر وده زنا او بغیر زوج

بدیهی البطلان است وان این جهة است که الحاق نموده اولاد زنی را که باعتقاد

ثبوت زوج و مثل آن شوهر نماید و بعد خطا ظاهر شود و این مذهب زنا را برعکس

و خباثت نفس شان را مضاعف میکرده اند و شبیه بهمین از طایفه هنود است که اکتفا

می نمایند در الحاق ولد باو در سال دیر طلبه بغیر زوجه خود باقی مانند اشکال در الحاق ولد

در آن در جائیکه علم بزنای او باشد یا ظن بان محکی از بعضی اصحاب عدم الحاق است و نصوص هم

در این باب وارد شده الا آنکه مشتمل است بر حمل صاحب شبهة بر واطی در الحاق باب

و این خلاف نصوص معمول بها و اجماع فقهاء است و اما معتده وجهی نیست از برای

فراشیة او واگر چه رجعیه باشد زیرا که حلیة وطی در او منتفی است بسبب ... و جواز

آن بعد از رجوع مثل جواز آن میباشد بعد از نکاح و بودن او در حکم زوجه دلالت

بر فراشیه ندارد چنانچه از بیان فراش مفهوم شد و از این جهة است که نفی در

معتده رجعیه در الحاق ولد بتفصیل وارد شده که ناظر بود این وضع شایع است

تنا بر اعتبار در موجب تقابل کفایت می کند باتقابل حقیقی لازم است ع

ان یعرفه الشیخ الطایفه و بعض المتاخرین من الاجله اعتبار تقابل حقیقی است یکی از

... اندهم موجب ... تقابل و ... بین نکاح و غیر آن ان عقود للثلاثة ...

و فقهاء الامور ... شرعیه جایز ... لمعلومیة سندها من فهم اهل الشرع الذی

لازم

ذا النكاح ٥
في العدد

فی زعمهم غفلة و ذهول است عدهٔ زنی که حیض می بیند چه چیز است ج عدهٔ حرهٔ

مستقیمة الحیض از طلاق سه طهر است نصوصا و اجماعا و کتابا بظهورها و کفایة

می کند در تحقق طهر اول آنکه باللحظه بعد از طلاق طاهر باشد و اما در طهر بکر باید

بکارت زایل باشد و عدهٔ متعه بعد از انقضاء اجل یا هبهٔ آن دو حیض است علی المشهور المنصوص

اگر حیض می بیند و الا چهل و پنج روز است نصا و اجماعا چنانچه عدهٔ حره اگر حیض نمی بیند

سه ماه است و عدهٔ امه دو طهر است علی المشهور المأثور از طلاق اگر حیض می بیند و الا

چهل و پنج روز است مثل متعه للنصوص المعمول بها بل الاجماع و عدهٔ طلاق حامل وضع

حمل است و از وفات ابعد الاجلین از وضع حمل و اربعة اشهر و عشرا اگر حره باشد حامله

دائمه باشد و چه منقطعه و دو ماه و پنج روز است اگر امه باشد و حامل و ابعد الاجلین

از وضع حمل و مدت مسطوره اگر حامله است و عدهٔ حایل متوفی عنها زوجها چهار ماه و ده روز

اگر حره باشد مثل مطلقهٔ رجعیه که زوج آن در اثنای عده وفات نماید که عده را از سر

می گیرد به چهار ماه و ده روز بخلاف بائنه که همان عدهٔ طلاق را تمام می کند چه صغیره

و چه کبیره بالغ باشد زوج یا نه مدخول بها باشد یا نه و لیله بعد از روز دهم که تمام می شود

بنزد بعضی تحقق می شود بذهاب حمرهٔ مشرقیه از سمت راس و اظهر نسبت علیهم

المنصوص المأثور فی الجمیع و اجماعا فی بعضها و نجاه در دو حیض متعه و دو طهر امه

بمکان است و علم الکتاب مبنی مثل اطلاق حره دائمه و بلا دورها شهر به هلالی است

علی الحکم الموجب لما تورد فی ادلة الطلاق الظاهر من اللمعه بحیثیة تامه و غیرها مثل خبر عن
از احاطه دیون و غیرها الغیر المفروضه و در نسخه منکر احتیاطا طریق نجات است خصوصا
در فروج با بنکه اون ولا کمال نماید سعدون الرجعه تمام شد نان در بها اخری بمال او رود
و وقت خالی از خوف نیست لعموم العرف و عدم الارتیاب فی حمله علیه کما علیه بناء اهل العرف
فی اطلاق البینه و شبهها او عموم المجاز لعدم صحة استعمال اللفظ فی المعنیین فافهم
س زوجه متوفی عنها زوجها نفقه دارد یا نه ج اگر حامل باشد نفقه ندارد
بی اشکال و اگر حامله باشد بنا بر اشهر فتوی است و مشهور نصا و فتوی کما فی الریاض و الجواهر
آنست که نفقه ندارد و در مفاتیح نقل کرده از اکثر که نفقه دارد اگر حامله ابن حمزه روایت
دارد لکن سندا و دلالة خالی از شیء نیست و جبران به شهاب اکثر ثابت نیست با آنکه
معنی به اعیان فانکی مثل صدوق و شیخ ره بوده اند انفاق است از مال ولد و حمل چنانچه
ظاهر نصا است حال آنکه حمل فاقد [illegible] نشود حینا مالک شیء نمی شود نصا و فتوی پس نفقه
طرح جواهر [illegible] از جهة آنکه مخالف قاعده است و بالجمله ظاهر [illegible] در وجوب انفاق
براو از مال ولد با آنکه حاصل نمی شود هذا غایة ما یمکن ان یتمسک للنفی و اقوی ثبوت
انفاق براو و سبیلش از مال ولد یعنی نصیب حمل او و وفاقا للمحکی عن الصدوقین و
الحلبی و القاضی و ابن حمزه و شیخ الطائفه و غیرهم و صاحب المنهاج للاجماع المحکی عن
الشیخ الکرمانی المعتبره و روایة الکنانی و ابن مسلم و ابی المغیرة عن السکونی المنجبر

بالشهرة

بالشهرة المستظهرة والمحكية كما في صيغ المفاتيح حيث حكاه من الأكثر المؤيدة بالمخالفة
للعامة وبه دفع ما يتخيل وتخيل كونه موهنا وسعى متوفى عنها زوجها مى بايد مطلقه
بطلاق باين با حامل باينكه انفاق زوج بايد براو كند ونفقه دارد كتابا ونصوصا
واجماعا في احكام الطلاق سو در طلاق غايب انتظار من معتبر است بانه وبنا
براولى جعفر است ج اين مسئله از مسائل متشابهه وسند اختلاف كلمات فقها
دران مى باشد مثل اخبار واظهر در نظر احقر آنست كه زوج غايب اگر مى داند كه طهر مواقعه
نيست انتظارى نمى خواهد وبدون آن طلاق صحيح است واگر جاهل مصادفه با حيض
نبايد چنانچه در حامل كه حيض مى بيند صحيح است نصا وفتوى واگر در طهر مواقعه بيرون
رفته وحال نمى داند كه زوجه خارج شده از طهر يا نه وهم چنين حايض است يا طاهر
بايد انتظار كشد واقل مدة انتظار يكماه است واحوط سه ماه است واولى پنج ماه
يا شش ماه واخبار مطلقه محمول است بر اولى بلكه ظاهر دران مى باشد بلطف قرينه
واخبار مقيده حمل مى شود بر دو قسم واختلاف از باب اختلاف زنان است بحسب
عادة كه اغلب دران ديدن حيض است در يكماه واين جمع وفاق لبعض اجلة المتأخرين
اقرب بفهم واشارات اخبار واعتبار واصول وقواعد است جمع بحمل اخبار محدده
استحباب چنانچه در رياض است ناسب قلة عدد واختلاف با وحدة راوى وجز نكرار
فروع است سزاوار است كه احتياط ترك نشود ودر حكم مزوج در طهر مواقعه است

جمل بر اینکه در نفس الامر که ابادر طهر مواقعه ساقط شده ام با غرار باین معنی که باید استظهار
کنند لشبهة التنویع المانعة من العمل بالاخبار المطلقة ولا تعویل علی الاصول لهنا
لانها مثبتة وهی لیست بحجة اجماعاً وتواعداً کما حققناه فی محله هذا مع انه لا یبعد شمول
الاخبار المفصلة له کما هو صریح بعض الاصحاب س تعیین مطلقه و مطلق شرط صحة
طلاق است بالنص ظاهرا اعتبار تعیین است و شرطیة ان للاصول المؤیدة او المعتضدة
بلا ریب و بفتوی الاشهاد و قرائن الاخبار المؤیدة باهتمام الشارع فی امر الطلاق و کفایت
میکنند در تعیین اسم یا اشارت و فی لغیرها حدهما الاجلة و زیاده بر این محتاج الیه نمی
باشد چنانچه سبق التعیین نموده و عدم اعتبار اصلا و اگر چه باسم یا اشاره
نباشد هم فاسد است چنانچه صاحب جواهر مائل بان شده و الطلاق وارد مورد
حکم اخبار است و نزد جمعی نیست در اعتبار تعیین بین لفظ زوجه و وصف نساء و حضور و سفر
س زنی که در سن من تحیض است و لا تحیض طلاق او در طهر غیر مواقعه که شرط صحة
است نصا و اجماعا چگونه متحقق می شود ج باید زوج نزد مواقعه اتمام سه ماه یا انتظار
کنند زن این طلق را و بعد طلاق داده شود و نزد جواز بیع الا انکه علت حیض ندیدن
خلقی باشد یا عرضی مثل طفل شیر دادن و نحو آن و این حکم متفق نص و اجماع بلکه ثنائی
است و عدة او هم از طلاق سه ماه است نصا و فتوی س طلاق زوجه عبد در ید خود عبد
باشد یا سید ج در مسئله تفصیل است که زوجه مملوکه سید است مثل نوع طلاق بید سید است

لفوز

قضا و فتوی و اگر طلق کرده باشد نیت جه حکم باشد و جه امتیاز طلاق بیسحود عبد است علی الحکم

فتوی در روایت و قول بخلاف فتوای ما است مثل سه دان س سه طلاق که محلل هر دو رد اند

باید بنکاح باشد یا برجوع هم کافی است و بنا بر ثانی احتیاج بر وقاع میباشد یا نه ج

اما است بنا بر مشهور منصوص بالنص والاجماع و وقاع هم لزومی ندارد اگرچه احوط است

علی الشیعة للتلث س اگر بگوید انت او هی طالق ثلثا آیا صحیح است طلاق واقع می شود

یا نه و بنا بر اول یک طلاق است یا سه طلاق ج اقوی آنست که صحیح است و یک طلاق

بر آن

و اگر مطلق از عامه باشد الزام می شود بمذهب خودشان و احکام سه طلاق

است

جاری می گردد س آیا خلو از حمل یا از ریبه از شرط صحت طلاق است یا نه ج طلاق صحیح

با علم بحمل و عدم آن و اگرچه جهل مرکب باشد و هم چنین با ظن و شک و وهم الا آنکه

در صورت ارتیاب یا دعوی حمل بعد از طلاق احتیاط در اعتداد بیک سال است بلکه بنه و یک

ماه اگرچه منتفی شدن عده بنه ماه خالی از قوت نیست بلی حرام است طلاق حامل واقعی در

طهر مواقعه تا ظاهر شود و نباشد حمل او که در این وقت جایز است قضا و فتوی مثل زنی

که نوعاً او یائسه است و طلاق مصادف نماید با طهر مواقعه و یائسه و صغیره و زنی که در

سن حیض دیدن است و حیض نمی بیند بعد از گذشتن سه ماه بر او بعد از وقاع از جهة

نصوص داله بر صحة طلاق در طهر مواقعه و اصالة عدم حمل بلکه بحر العلوم ره

مصابیح نقل شده بفساد گم اگرچه ظاهر عدم است لا یظهر من النصوص والفتاوی

مضاف الی الاصل ونهی چنانکه از روی اصل تعبدی است و واقع خلاف آنست دلالت بر فساد
در معامله ندارد فتم سر مراد از طهر غیر مواقعه که شرط صحت طلاق است چه می باشد واین
شرط واقعی است یا علمی ح مقصود آنست که از حیض پاک شده باشد و زوج وقاع
ننموده بعد از پاک شدن طلاق دهد واگرچه زمان پاکی امتدادی داشته باشد
واین شرط واقعی است مگر در مواضعیکه گذشته دلیله و فتوی نه شرط علمی حضور عدلین
که استماع نمایند صیغه طلاق را شرط واقعی است یا علم شرعی واگرچه خلاف منکشف
شود کافی است در صحیح ح ظاهر آنست که نه شرط علمی است کما فی المنهاج مثل عدالت
امام در صلوة جماعت بلکه شرط واقعی است وفاقا للجواهر واین معنی مستظهر از جهل و اشارات
و مقتضای علو مرتبه اعتقاد آنست و ضیق و اختلال نظام نمی آید زیرا که کشف خلاف
نادر است مثل ظنون اجتهادیه در احکام شرعیه بلکه اندر سماع هم مثل استماع است در کفایت
رضاع فتوی سر نفقه مطلقه اگر سقط شود ولد او عده منقضی شده و میتواند
شوهر نماید یا باید باشد مهرش نگاه دارد ح عده مطلقه حامله بوضع حمل است واگرچه سقط
شود ولد الا آنکه معتبر است از صدق وضع تحقیقا عرف پس اگر قطعه قطعه ولد بیرون آید چیزی
که صدق وضع بران نشود عده اش تمام نگذشته است وانچه ذکر شد در صورت بود که وضع
اقرب اجلین بی اشکال است واما اگر اسبق از ابعد اجلین باشد مثل آنکه وضع بعد ماه و مثل آن
محقق شود در مسئله اشکال و خلاف است اگرچه مشهور قائل بوضع می باشند و منها

الیوم

اکر نکوییم اقوی اعتبار وضع جمله است س رجوع بفارسی متحقق میشود بانه ح
بلی بفارسی جایز است ومحقق میشود اکرچه نصوص بنظر نرسیده از اصحاب لا انکر سبک
نصوص و ورود اخبار بتحقق آن بفعل مثل وطی وتقبیل وعموم بلیه با اطلاق لفظ ثابت
وصدق عرفی با عدم حقیقت شرعیه اثبات جواز مینماید بوضوح ومثل انت نذر
وعهد ویمین بلکه اقوی زیرا که بعضی حکم کرده بانعقاد این ثلثه بمجرد نیت و اغلب
ادله مشار الیها در رجوع جاریست در این سه ح ظهار بحسب تحقق شروطات
بحضور عدلین مثل طلاق بانح بلی ظهار بلفظ مخصوص عدلین که بشنوند صیغه اش را
مجهول نمیشود بلفظ نصا واجماعا محققا ومنقولا س نفی ولد در متعه متحقق بدون کسب
اثر بلفظ لعان بانه ح اقوی تحققا مستندا للکثر المنصور نصا بل اجماعا وخلاف
المفید والمرتضی شاذ الا انه بعد الاقرار لا التعلیه کما ان الاقرار بعد النفی نافذ علی
المقر ولو فی موضع تحقق اللعان بلا خلاف نصا واجماعا فیهما معتبر است در خلع قول وفعل
دال بر کراهت زوجه از زوج بانه بلکه تلفظ بکراهت مکتفی بر اثبات بای نحو حصل ح اقوی
وفاقا لکل المتاخرین سوی السید الامیر ابی سید علی الطباطبائی عدم اعتبار قول وفعل آن
بلکه در صحت خلع تحقق کراهت است بای نحو کان وخصوص اقوال مخصوصه در نصوص
مناط البهانب جمعا بین الادلة وحملها علی الکاشفیة المحضة کما نعله المتاخرون کافة
سوی صاحب الریاض ره حیث اسقط الخصوصیة لا خلاف النصوص المشتملة علیها ولکن

اعتبر قوله یؤدی مؤداها فالاجماع علی خصوصها یلوح من بعض الفقهاء او مطلق القول
کما فی کلام بعض المتاخرین سؤال اوهم بلکه در رینیت به موضع خلاف و عدم خلاف
بین قدما و متاخرین از جهة عدم تعرض خلاف در مسئله بهذا مضافا الی السیرة القطعیة
المستمرة فی الاعصار و الامصار المتادیة علی بقاء الخلع بمجرد تحقق الکراهة من دون
اعتبار تقیید بالاقوال المخصوصة او مطلق القول س صیغه خلع بچه طرز تحقق
می شود و از لست تعقیب آن بطلاق باید و قبول محتاج الیه هست یا نه ج صیغه بی
اشکال این است که اینطور است که زوج بگوید خلعتک علی کذا او انت مختلعة علی کذا
بکسر اللام و نصبه بلا فاصله بگوید فقبلت هکذا و اگر سؤال از زوجه سبقت کرده
باشد باین طور بقصد انشاء بگوید بذلت لک کذا علی ان تخلعنی
و اگر وکیل او باشد بگوید بذلت لک وکالة عنها صداقها مثلا علی ان تخلعها بدفع
بگوید فورا خلعتک علی کذا او انت مختلعة علی کذا صحیح است مثل اول و قبلا بد است از
قبول و سؤال مذکور نصوصا و فتوی و اصولا و قواعدا و بعض فقها اکتفا کرده
بسبق سؤال یا بقاء عزم بر مسئول تا زمان صدور صیغه و اگرچه بتراخی باشد
و این مشکل است و احوط اگر نگوییم اقوی عدم کفایت است و اقوی عدم لزوم تعقیب
بطلاق است علی المشهور المنصور المأثور بلکه خود خلع طلاق است اجماعا بی
خلاف و معهذا این است مثل نص و لکن احتیاط خصوصا در ما نحن فیه در ذکر طلاق است

بعد از صیغه

بعد از صيغه خلع بلا فاصله س خلع ببذل هرچه متمول باشد صحيح است با اجتماع

مى باشد ج صحيح است خلع بهرچه متمول باشد بلكه مهر بودن آن صحيح باشد آنكه با

با سباد عين باشد يا منفعت موجود باشد يا در ذمه مهر باشد بعينه يا غير آن للعموم

المنجبر بفتوى هما بالعمل وخصوص المهر بعد كونه بدله اولى الافراد فيه س مبذول در خلع

بايد مثل مهر باشد يا غير آن هم جايز است ودر نقيصه وزياده حكم چه مى باشد ج

اختصاص ندارد بوجود مهر بلكه در هر دو جا جايز است بغير آن وهم چنين معتبر نيست در آن زياد

نبودن بر مهر وناقص نبودن از آن علاوه بادلتها المتلقاة بعمل الطايفه في الجميع س

چه مى فرمايند در خلع بر مال غير آيا صحيح است يا نه ج وفرقى هست بين جهل وعلم بانه وهم چنين

فرق مى كنند بين آنكه كل آن مال غير باشد يا بعض آن صحة چنين خلعى ثابت نيست واگرچه

غير اجازت نمايد زيرا كه خلع طلاق خاصى است تحقيقا وفضولى در طلاق جارى نيست

چنانچه در محلش بيان شده وارجاع آن بطلاق وبذل بعوض اول بعيد وثانى فضولى

مثل نكاح نسبت بمهر قابل است يا فرق زيرا كه بذل از مقومات ولوازم خلع است بخلاف

مهر در نكاح وصحة رجوع زوجه از بذل وبر گرديدن طلاق رجعى ج خلاف اصول

وقواعد است وكاشف از ثبوت نخواهد بود ومعاوضه حقيقيه نبودن

خلع اثبات ملكى نمى كند زيرا كه با تسليم محتمل است در حكم آن باشد وشك كافى است

پس رجوع باصل ظاهر شد ومقتضاى آن عدم تحقق است واز آنچه بيان كرديم ظاهر شد

حکم بذل اجنبی از مال خود باذن زوجه و رجوع بان و هم چنین مشروع از دون رجوع زیرا که

قدر ثابت بودن تبرعات از مال زوجه و اگرچه بتوکیل و اذن او برای غیر باشد زیرا که

مباشرت در ان شرط نیست و وکالت بر ان است و اما انشاء امه باذن مولی در خلع و صحت ان

بر فرض تسلیم دلالتی بر خلاف ندارد زیرا که خود او و بضع و مهر و هرچه در ید او باشد

تعلق بمولی دارد و ارجاع بذل از خود باذن زوجه بفرض و اقراض تکلف است با اینکه این

عین مورد نفی بوده و فقهاء مجوزین تخصیص بعین نداده اند بلکه ظاهر کلام شان عدم است

کذشته از اینکه این داخل نمی باید ان را در اذن و وکالت زوجه حال انکه در مقابل این دو قرار

داده اند این را و حاصل کلام انست کما اگر خلع را معاوضه حقیقیه هم ندانیم حکم

معاوضه دارد معوض که بضع باشد بنزد هر کس برود باید عوض از او بنزد دیگری

برود و الا معاوضه حکمیه هم نخواهد بود و شبهه نیست که بضع داخل در تحت سلطنة

زوجه می شود پس باید عوض هم از مال او باشد و ازین جهة است که ما در نکاح اشکال

میکنیم که مهر را غیر زوج قرار دهد از مال خود مثل پدر و ثبوت خلاف در بعضی موارد

مخصوصه مثل ولد صغیر اثبات کلیه نمیکند و بر خلاف اصل است و تنقیح مناط قطعی

و اتحاد طریق ثابت نیست و دعوی اجماع در بعضی فروع متقدمه با استظهار ان نمری

ندارد و کشف تم از جهة معلومیة سند و جهة صحیح است در مقام خلع انت طالق علی کذا

و خلع است این با نیت و اگر خلع نباشد طلاق بعوض خواهد بود و صحیح بائنه و اگر قبول ان

لزوم



حاصل

زوجه بودن با جهل بذل با قائم مقام ان مثل سبق سؤال یا شرط و عوض لازم نشود طلاق هم
نخواهد شد و فاسد است بائنه و فرقی بین علم زوج بفساد عوض و جهل او نمی باشد بائنه
ج اگرچه جمعی از فقها صحیح دانسته اند با تحقق شرایط خلع این را خلع قرار داده
اند بلکه استشمام اجماع از بعضی می شود و شیخ فقیه در جواهر این معنی را منطبق بر
قاعده فرموده باین بیان که خلع فردی است از طلاق مثل بیع سلف و سلم نسبت به بیع مطلق
و چنانچه سلم بلفظ بیع متحقق می شود از دون لفظ سلم خلع نیز بلفظ طلاق متحقق می شود
از دون لفظ خلع با قصد خلع بلکه از دون التفات و قصد خلعیه زیرا که تحقق این معنی مثل
سلف و سلم تابع مورد و شرایط است و قصد نمی خواهد و لکن بجای آن این معنی موقوف به نیت
در ما نحن فیه زیرا که خلع اگرچه فرد ثابت از طلاق علی التحقیق و لکن قدر ثابت از آن بجهت
صدق اسم و عنوان که احکام خاصه دارد الفاظ خاصه است و در صرف خلع و تحقق آن بلفظ
انت طالق تنها کذا شک است پس از انقضاء و بر قدر متیقن خواهد شد و رجوع باصول و اما بیع سلم
چنانچه مصداق کلی سلم است مصداق بیع مطلق نیز هست بخلاف ما نحن فیه که در مصداق بودن آن
از برای طلاق مطلق هم بجای اراده شک است چنانچه بیان خواهد شد و قصد سلم در مقام بیع
انفکاک نشد ندارد و از این جهت است که احکام خاصه بان در اتیان بلفظ بیع هم می آید مثل صدق
اسم سلم بخلاف خلع که اگرچه بجب فصل با تحقق شرایط مثل سلم است و خیال انفکاک هم بهیچ
وجه جنبن است چنانچه شیخ مرحوم فرمودند ولی در صدق خلع بلفظ طلاق شک است مثل مراد بودن

طلاقی از مطلق طلاق چنانچه مراد بمن ظاهر است که خلع نیست و اما بودن آن طلاق بعوض در

مقابل خلع با قبول زوجه یا سبق سؤال بنحو معتبر فیه سداست بل الاظهر اگرچه جمعی قائل شده

باین مثل شهید ثانی در روضه و صاحب کفایه و فاضل قمی ره در رساله مفرده در این باب

نظر الی العمومات و الاطلاقات و تقریبات هم تعبیدات للشک فارادة الطلاق بالعوض منهما

ولاسیما بالنظر الی ادلة الخلع فی ما نحن فیه بخصوصه فالمرجع الاصول و القواعد و مقتضاهما

عدم انقطاع سلطنة الزوج عن البضع و الزوجه عن المال و اما بینونت هم بین شدنکه با عدم

کراهت زوجه نیز فی سداست الاقوی و موجب فرقت نمی‌شود چنانچه خلع نیست بلا اشکال

و خلاف چنانچه ظاهر شد که با عدم قبول زوجه و سبق سؤال طلاق مجرد هم نیست

از باب فاعله قصد و فرقی نیست بین علم و جهل اگرچه جهل اظهر است در بطلان زیرا که

نظر به عوض است و سببیت آن از اجزاء مثل عقد خالص محض و علم با این معنی منافی

دارد چنانچه با التمام اخلاق هم چنین است و طلاق مجرد حاصل نمی‌شود و اگر حاصل شود رجعی

باشد علی الاظهر و صحیح عبد الهادی مثل شهیدین در لمعه و روضه وقوع آن می‌باشد

رجعیا بلکه مقتضای ثانی اول بعید نباشد که مذهب مشهور اصحاب است بلکه اجماع آن [illegible]

ظاهر می‌شود الا انه فی منع نیست لمعلومیة السند و عدم الجبر و الکشف و مثل آن است

با اکراه نفقه بی بذل بدون اتیان بلفظ خلع و اگرچه علم بفساد بذل [illegible]

ننج داشته باشد از جهت اختراع [illegible] الیه وجهه نادر و برق عنه فقد شئل [illegible]

حرره

مجرد است بلفظ خلع مثل عکس [سعن] طلاق مشروط در ضمن عقد صلح چه صورة ندارد خلع است
یا طلاق بعوض و صحیح است یا فاسد ح این طلاق نه خلع است و نه طلاق بعوض در مقابل آن
پس شرایط خلع و صیغه مخصوصه در آن معتبر نیست بلکه خارج است چنانچه اشاره شد بآن و نما[ید]
نمی باشد از باب فساد طلاق بعوض بلکه تابع مورد است از جهت رجعی و باین و صحیح
اصل مثل که طلاق دادن باشد جز وکیل المصالح است و این ربطی بطلاق بعوض ندارد
زیرا که در طلاق بعوض ماخوذ است عوض از برای طلاق در اصل صیغه طلاق نه آنکه عوض
بودن طلاق از برای شیء با مثل عوض بودن آن کافی باشد در بودن طلاق بعوض فافهم و تدبر
ولکن اشکال در این طلاق می آید از دو جهة یکی رجعی که مورد رجوع باشد زیرا که مقصود
زوجه طلاقی است که رجوع نداشته باشد و یکی از جهة مهر در جایی که غیر مدخوله باشد از جهة
آنکه طلاق منصف است و اگر چه بزوج مهر قبل نقل شده باشد پس لازم می آید که زوج بعد از طلاق
رجوع نماید بزوجه در نصف مهر که خود برده بالتمام و حال آنکه نظر او بلکه زوج نیز بر خلاف است
و تقصی از وقوع در این دو محذور است بعد از صلح و قبل از طلاق با اینکه تعهد نماید زوج بر خود
لازم نماید که اگر رجوع کند او را فلان مبلغ بدهد و نصفی که باو برگردد بطلاق بزوجه نقل نماید
بعد از طلاق اگر غیر مدخوله باشد و بری الذمه نماید او را اگر دین باشد صحیح است خلع و مبارات
حامل که حیض ببیند در حال حیض و غیر مدخوله بها کلا و یائسه در طهر مواقعه با نه
صحیح است لاطلاق الادلة المتلقی بعمل جل الطائفة ان لم نقل بکلهم المنجبر ضعفه

با نیاز جزء صحیح

دلالته به ولعمومات الطلاق لانها من اقسامه وصحة الطلاق الثلاثة اجماعية ومنصوصة
لو لم نقل بدلالتها وباشعار بعض الاخبار س جاينست رجوع مختلعه ومبارئه از بذل بانه
دبر تقدير اول طلاق منقلب برجعى مى شود بانه بنابر اول معتبر است در رجوع اين دو از بذل
جواز رجوع زوج بزوجه بانه ودر صورت اولى معتبر است جواز تجب خلع ومبارات
من حيث هو هو با كفايت ممكنه علاج مانع بملاحظ ن جاينست رجوع اين دو از بذل بنفسها
واجماعا ولطلاق تاجين رجوع از بذل باين است وبعد منقلب مى شود برجعى نصا وفتوى فيها
ويجب قبل احكام باين بران مترتب است وتزلزل قادح نيست از اين جهة جا بجمله بعض مثل ملكا
العلما درحاشيه روضه احتمال داده وظاهر شارع است بر نه وعملا حفظ نمبا احكام رجعى ومشروطات
در رجوع از بذل جواز رجوع بزوجه بيكر طلاق باين باشد از غير اين جهة مثل عدم محلله ومطلقه
ثالثه صحيح نيست رجوع از بذل على الملتزم المنصور بين الطايفه المستظهر من النصوص بلطف الفرعيه
مضافا الى الاصل والقاعده والتايد بناء على الفرد لو لم نقل بالدلالة ولزوم الدور كما فى كلام
بعض اجله ثم ذكر كه جواز رجوع اين دو از بذل مشروطات بجواز رجوع زوج بزوجه
ولكن جواز رجوع زوج بزوجه مشروط نيست بمحض جواز رجوع از بذل بلكه بفعليه
اكلا طلاق الاولة لكونه واورد امورد حكم اخر وساكتا عن هذه المرحله دربايد جواز رجوع
بجميع خلع ومبارات باشد بر كفايت نمكند علاج بحيله مثل انكه تنبرانند رجوع از بذل خواهم
اورا نكاح كرد يا رابعه را بحباله خود در اورد وحال كه رجوع از بذل كرده نمى تواند

ارجع



رجوع نماید زوج باو از جهة حرمة جمع بین اختین در عده رجعیه و نکاح خامسه و لکن
متمکن است از علاج باینکه قبل از رجوع باو طلاق باین دهد هر یک از این دو را و بعد
رجوع کند و وجه بودن حکم است خلاف اصل و قاعده و ظهور ادله در آنچه ذکر شد
اما جایز است رجوع از بعض صبذل بهمین طلاق رجعی می شود باین بلی جایز است اردبیلی
چنانچه تصریح فرموده باین صاحب جامع و قبل از ایشان صاحب کفایه و مقدم بر هر دو این
و ظاهر می شود از ریاض بجهت استدلال بخصوص بعض و تقریب و صریح مسالک نقویه عدم جواز
است بعد از ذکر وجوه ثلثه که محتمل است و وجه هر یک و طلاق منقلب می شود برجعی برجوع
از بعض مثل رجوع از کل و فرقی نیست بین خلع و مبارات و این حکم اگرچه خلاف مورد قواعد است
ولی منصوص است فان فی ذیل صحیحة ابن سنان التی رواها عنه ابن ابی عمیر الذی هو من اصحاب الاجماع
و مراسیله کمسانیده و لا قدح فیها الا بابراهیم ابن هاشم حیث رواها علی بن ابراهیم فی تفسیره
عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن سنان و قد حققنا فی فوائد العز و بر انه فی اعلی المرتبه مع انا لو اغمضنا
العین عنها فهو حسن لکونه ممدوحا مع انه امامی بلا ریب فیه و الحسن حجة کالصحیح مع انه من الصحیح
لانه لو رواه ابن سنان لاحتمال کونه محمد ابن سنان و الکلام فیه معروف و هو ایضا مثل سابقه کما
بیناه مفصلا فی الفوائد علی انه عبد الله ابن سنان کما فسره فی الوسائل بحسب القرائن آن بها
و لیس لها ان تشترط علیها کما اشترط صاحب المبارات و ان ارتجعت فی شیء مما اعطیتنی فانا املک
ببضعک فتامل در جواز و انقلاب بصرف کونه شرطا جائزا قبل الانشاء و مقتضی عقد

الخلع والمبارات وظهور كلمة لا ينبغي في الاستحباب ومثلها الموثقة بل هي اصرح دلالة
فيها قال ع المختلعة ان رجعت في شيء من الصلح يقول لارجعن في بضعك والصلح المراد
منه الفدية بقرينة المقام مع ان الاخبار يفسر بعضها بعضا ولا ينافي ما اخترناه ما ورد في
بعض النصوص ربما اخذ منها الظاهر في الجمع لعدم شرطيته فيه تقتضي العدم
فضل العدم فانه احد الافراد بل الفرد الشايع الكامل الذي بينه ص هذا
مع تأيده بالرجوع الى الكل حق لها فلها التبعيض بان ترجع في البعض وتسقط
الاخرى لقاعدة السلطنة بل يمكن استكشاف انه حق وليس بحكم مما مر اليه
الاشارة ويمكن بان ضعف احتمال عدم رجوعها بالبعض للزوم كون الطلاق
بالفرض رجعيا مع العوض وهو البعض الباقي مع ان الطلاق بالعوض باين نصا و
فتوى لكونه اجتهادا في مقابل النص على ان الباقي بعض العوض لا تمامه
مضافا الى انه يلزم على الزوج رد الباقي اليها اذا رجع كما في صحيح ابن سنان
فهو في حكم ابتدائه كما في عتق الرابع في مباراة مثل خلع اسنده واحتياج به اشتهر بطلاق
في المباراة
بائن ولفظها من دون معتبرات بانه لفظ حاصل يكون [illegible] صريح وجه كنايه مباراة اذ من
نعقب بطلان كنايته [illegible] علاقة [illegible] بالنصوص والاجماع محققا ومنقولا
مستفيضا على ان الاصل يكفينا للشك في عدم صدق الطلاق عليه كالخلع بل هي به اولى
ولهما فان [illegible] بحكم [illegible] من جهة [illegible] واجماع [illegible]

فتبين

في المبارات

مقابل و معاوضه تحقق مبارات صدق عرفیه است مثل خلع پس کفایه با بنتک او انت مبارئة

علی کذا و مثل آن بی اشکال است و اما الفاظی که کنایه از آن قرار داده شود و صراحه

نداشته باشند مثل ابنتک و بتتک اشکال دارد بتحقق آن بانها اگرچه غیر واحدی

تصریح فرموده‌اند بدون تزلزل بتحقق و صدق بلکه صاحب مفاتیح اتفاق اصحاب

کفایه کنایات در مبارات با تعقب آن بطلاق مصرح بها است مثل خلع اگر متعقب بآن

شود ولی ما لکی را تا حاضرهم این [یعنی] استفاده می‌شود بلکه اورده مثل محض ترک زوجه

ولکن لا ابرأت انتا و بل الحقا جمیعا از ایشان بدست می‌آید که موهونات لهذا اینها

ممنوان [نور] بر مثل این امور در تحقق با اینها کرد پس مرجع اصول و قواعد است و مقتضای

آنها اقتصار بر متیقن است مثل خلع و این در محض طلاق بعوض شروع نیستند چنانچه از

بیانات ظاهر می‌شود بلکه موضوعیت دارند از جهت احکامی که بر این دو بار شده لهذا باید

یقین بموضوع حاصل شود و محض طلاق بعدی کافی نیست باشد مصدق خلع و مبارات

فرق بین خلع و مبارات بچند چیز است و در مبارات زیاده بر آنچه اندوختن کرده

از مهر نمی‌تواند فدیه بگیرد بانه [باشد] فرق بچند امر است یکی آنکه در خلع کراهت با بیان از زوجه

و در مبارات از هر دو طرف و دیگری آنکه خلع فقط مکتفی به است علی الملک المأثور

المنصور بل المجمع علیه کما سبق بخلاف المبارات که احتیاج بطلاق دارد چنانچه گذشت

بخلاف مبارات که زیاده بر مهر جایز نیست بلکه شود در مبارات بنصوص و اجماع و از نظامند

خلع الذ بله

و دیگری آنکه در خلع نقدیری در مبلغ ولو نیست پس چنانچه گذشت

حکم مسئله ثانیه حرج جایز است از زوج منع زوجه از کل حقوق او یا بعض تا ناچار شود

از بذل مهر یا زیاده بر آن و منع زوجه از حقوق شرعیه او از نفقه و قسم و غیر این

دو جایز نیست کتاباً و سنةً و اجماعاً بل ضرورةً و استثنا شده در آیه و لا تعضلوهن

لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة از این حکم که حرمت عضل و منع

زوجه از حقوق او بوده باشد جائی که زوجات ایشان آیند بفاحشه مبینه که تفسیر به

زنا یا نشوز و هر معصیتی که موجب حد شود اعم و یا مطلق معصیة الله که در این موضع عضل

جایز است و قاطعاً این استثنا وجهی ندارد ولکن بعضی بکه مؤدی بعضی به دادن بعض مهر شود

نظر بمستثنی منه یعنی آنکه تعمیم در آن قائل شویم بحسب مهر و عطیه و نفقه و غیر اینها تا تمام

مهر یا بعض آن شود و این اگر نگوییم خلاف ظاهر است محل شک است پس اقتصار بر قدر

متیقن خواهد شد که مهر باشد و در حمل عضل بر منع زوجه از حقوق او بنی نکات است

از وجوه کثیره یکی از جهت آنکه عضل بعض اهل لغت بمعنی تضییق و منع است و دور نیست که مراد تضییق

در معاشرت باشد بملاقات با زوجه از دون منع او از حقوق واجبه چنانچه ظاهر است که

ملاقات امر او را بر ایشان تلخ کند و باعث این کار می شود و دیگری آنکه منع او از

حقوق ناچیز کند از او و ضرر است که منافی استعقاد و شرعا و حکمة داده یعنی بدل او تر

و دیگری آنکه شبیه باکراه است این محل پس متیقن حمل عضل است بر معنی که ذکر شد یا تفسیر

مبینه بنشوز زوجه و خروج از طاعت که باعث جواز منع او از حقوق است از جهت اشعار انما نعلم

نشوز

نشود پس احوط اگر نگوییم اقوی اقتصار بر این دو می باشد در جواز عضل و ان بنسبة
ببعض مهر نه تمام و زیاده و احوط پس از این احوط حمل فاحشه است بر زنا که قدر متفق
علیه است و تخصیص قاعده منع بجهات از حقوق بآیه بحسب ظاهر بی فتوی که محل کلام است
[illegible] در صورت تحقق عضل و منع بنهج مشروع طلاق بر وجه خلع واقع می شود یا مبارات
بالغیر ابنه و [illegible] تابع مورد است اگر شرایط خلع محقق باشد و بصیغه خلع خلع است الا انکه در این
خلع احتیاط در رعایه ببعض مهر است اگر نگوییم اقوی این است و این منافی ندارد با انچه گذشت که فدیه
در خلع تقدیری ندارد زیرا که آن من حیث هو هو است و این نظر بخصوصیت مورد و استثنا
نمودن فقها با اینکه فی حد نفسه از دواعی که ذکر شد تمام است از جهة تعرض این فرع در
کتاب خلع و بودن تعرض بر وجه تطفل و استطراد چنانچه در روضه است و مناسبة
با مسئله اکراه در فدیه بعض بنده ذکر این در ذیل آن مسموع نیست و اگر شرایط مبارات
و بصیغه مبارات مبارات و اگر طلاق پس از صلح مهر است بزوجه و محل رجوع است رجعی
والا باین و لهذا اگر بعنوان انت طالق علی کذا مثلا واقع شود فاسد است علی الاظهر چنانچه
گذشت لکن احتیاط در هر وجه مقتضی این است که ثانیا صیغه بی اشکال جاری شود یا مجددا
عقد کند او را [illegible] اگر مرتکب عضل و منع شود در جایی که جایز نیست خلع یا مبارات
یا طلاق که واقع می شود بعد از اذهاب مهر بصلح و بعنوان صحیح است بائن و مبذول
حرام است بر زوج با حلال [illegible] خلع و مبارات و طلاق بعد از اذهاب مهر بنهج شرعی صحیح است

و نقصی ندارد چنانچه اشکالی در حلیه مبذول هم نیست و خیال آنکه مکره است باطل بوجه

است از جهت بداهت آنکه زوج او را وادار به بذل ننموده بلی طور دیگر مسلوک داشته که زوجه از باب

علاج و خیر خود این عمل را بجا آورده و این منافات با اختیار ندارد بلکه موکد اختیار است چنانچه

اگر کسی را جریمه کنند و از باب حفظ عرض یا جان یا مال زیاده بر جرم عقاری یا متاعی از خود بفروشد

و وجه آن را گرفته بدیوان بدهد که این اکراه نیست بی شک و شبهه بلکه معامله واجب را بعمل آورده

و از این مقوله است بیع مال خود از جهت مالیه دیوانی که شرعی نباشد و اگر این اکراه قرار داده شود باید بیع

مال از جهت ادای دین واجب یا نفقه واجبه که علاج نمی شود بجز با این بیع اکراه باشد و حال آنکه [illegible]

بلی اکراه شود زوجه بر نفسی بذل فعل حرام است و مبذول مملوک زوج نمی شود کتابا و سنتا و اجماعا

بل عقلا و اصول و قواعد در خلع و مبارات هم فاسد است و اگرچه صیغه عقب به طلاق شود چنانچه گذشت

و طلاق رجعی نیز حاصل نمی شود و اگر طلاق بجز بعمل آید پس از صلح مهر و مثل آن صحیح است و نافع بود

چنانچه سبق ذکر یافته و مبین شد اما در خلع و مبارات شرایط طلاق معتبرات از حضور شاهدین

که بشنوند صیغه را و خلو از حیض و نبودن در طهر مواقعه و غیر اینها باید و بر فرض اعتبار یا کنایت و کند

تحقق شرایط در حین تلفظ بصیغه طلاق بعد از بذل و یا باید از او محقق باشد شرایط بلی شرایط

طلاق تماما معتبرات در آنجا و نصوص خاصه و عامه و فتاوی کل فقهای الائمة [illegible] و باید آن

حین شروع در صیغه خلع و مبارات محقق باشد شرایطها کما هو صریح بعض المحققین و اگرچه خلع منعقد بطلاق

شود مثل مبارات نظام الاخبار و الاصول القواعد فی بیان الخلع و کیفیت جمله صیغه خلع و مبارات

ادای

را واقع میسازد (فرع) در خلع وکیل بگوید زینب زوجه موکلی زید مختلعة علی کذا و بجای کذا مذبه معینه ذکر
نماید یا میگوید خلعت زینب زوجة موکلی زید علی کذا در صورتیکه هر دو غایب باشند اگر هر دو حاضر
باشند میگوید خلعتک علی کذا وکالة عن هذا او انت مختلعة علی کذا وکالة عن هذا و اگر زوج غایب باشد
و زوجه حاضر میگوید خلعتک علی کذا وکالة عن زید یا انت مختلعة علی کذا وکالة عن زید و اگر عکس
باشد میگوید خلعت زینب علی کذا وکالة عن هذا او زینب مختلعة علی کذا وکالة عن هذا و از این معلوم
شد کیفیت وقوع صیغه مبارات نیز و طلاق بعوض و مبارئة بهمز مفتوحه است و مختلعه بکسر لام صحیح
در اصل صیغه خلع قبل بر این گذشت از جهت لزوم و تبودیکه در معنی آن افتاده است (فرع) خلع وجوب
دارد یا نه (فرع) اگرچه بعضی با صدور اقوال مخصوصه منعقده که لازم نداننیم در خلع و مبارات
کردیم بتفصیل اگرچه احوط است لازم و واجب دانسته اند خلع را مثل شیخ طایفه و لکن وجوب
ندارد بنا بر مشهور از جهت عدم دلیل و اصل و فتوای [illegible] و ظواهر اخبار [illegible] از باب وجوب
نهی از منکر اقتضای وجوب ندارد چنانچه توهم فرموده شیخ ره و ظاهر میشود از باب نهی از
منکر چنانچه در محل آن ذکر شده بتفصیل ولی احوط عدم ترک خلع است با صدور الفاظ منعقده
مخصوص از زوجه چنانچه احوط ترک طلاق در خلع است اگر با الفاظ از او صدور نیابد و اما
مبارات وجوبی ندارد بی اشکال (فرع) شروط هم نیست صدور کلمات مخصوصه منعقده بالفعل در حال
الزوجه اگرچه تعلیل بنهی از منکر و از هم اقتضا دارد اگر صدور یابد از مبارات اذا قال [illegible] اگر
مختلعه یا مبارئه رجوع نماید ببعض فدیه و خالع و مبارئ با رجوع نماید در عده باید بعض باقی را باو بدهند

فی احکام اللقطه

بابنه دنیا برا و قبل از رجوع بدهد یا بعد هم جایز است و ظاهر بعض نصوص صحیحه آن است که باید را

بدهد و احوط آنکه بعد از آنکه مراد آن می‌باشد قبل از رجوع و احوط پس از این احوط رجوع نمودن

طرفین است بحسب نصوص اگر چه رجوع نمود رجوع نمودن بزوج خود باید بانی قبل از رجوع

فن بیان بر آنکه حکم تعلیق لقطه را چه در حرم مکه و چه در غیر آن و چه نقد یه درهم

فضا آن باشد یا کمتر احوط اگر نکو تیم اقوی کمتر از درهم که دوازده نخود و خمس نخود نقره

مسکوک بوده باشد زیرا که ده درهم هفت مثقال شرعی است و مثقال شرعی هیجده نخود است

پس یک درهم دوازده نخود و دو عشر نخود است که یک خمس نخود بوده باشد و بعبارت رواج نام البینه

شاهی در حالکه بیست و چهار نخود و سیکه در چهار صد دینار یکعباسی و دو ثلث و قدری

می‌شود عدم تعریف است در حرم مکه و خود مکه خصوصا با قصد تملک و اما در غیر حرم جایز است

التقاط و اقوی آن اجماعا محصلا و منقولا و نصوصا و تعریف هم در آن لازم نیست بنابر نفی

در آن اصحیحه بالتقاطها با قصد تملک مطلقا زیرا که این قدر هیچ استفاضه نیست اگر ما صاحب

ظاهر شود للاجماع المحکی عن الغنیه المعتضد بالشهرة المحکیة و اما مالی که درهم و زیاد بر آن درهم

مثل کمتر از درهم است بنابر احوط اگر چه جواز با کراهت خالی از وجه نیست للجمع بین النصوص بالحمل

الاشاره بحمل الاخبار الواردة المختلفة ولکن باید یکسال تعریف کند للتقاط خصوصا و فعلا

مضافا الی اجماع الغنیة و بجهان تعریف در یکسال مخیر است بین تصدق با آن و حفظ از برای مالک

و جایز نیست تملک آن للاجماع الصریح عن المختلف و نقل الاکثر عن التذکره مضافا الی جماعة

دیغ

دیگر حیث انتفی منها علیها المؤمن بالاصول القطعیه در غیر حرم جایز است التقاط ان دونها
و نیز آن وی و واجب است تعریف آن یکسال باجماع و نصوص شرعا و اگرچه قصد تملک هم نداشته باشد
و بعد از تعریف مخیر است بین تملک آن بقصد تملک و تصدق بر فقرا و حفظ آن از برای مالک نصا
و اجماعا و منافات در صورت تبرع اولیی اگر مالک ظاهر شود و مطالبه کند و اطلاق نصوص ایراد صدقه
و از
دال بالنص والفتوی و مقتضی وارد و نمی آید بر ملتقط دیگر که اجر صدقه پس از عدم اجازه مالک
متعلق بغیر او است بلکه از برای ملتقط خواهد بود بسبب نصوص و فتاوی با اینکه خود اقدام کرده بر
و نیز از جهة عدم معین بودن صدقه و احوط در لقطه حرم تعریف در هم و زیاده بر آن ضامن است
اگر تلف شود قوی نیست بلکه با بأس است به صاحب و واجب است تعریف بلفه واجب است بقاء الاخبار
و الاعتبار و کون التعریف لفائده و مستفاد از بعض مشایخ ما مرتب از حکم بوجوب و تشبیه بر بقاء ضعیف است
در لقطه حرم و مجنون و نحو آن بود و احکم جوجرات [illegible] اصل التقاط آن استنادا صحیح و جایز است
از دون خلاف و معلل بر بوده و بعد ولایت با اینکه التقاط نوعی است از اکتساب که صبی و مثل آن
از آن ممنوع نیست بلا اشکال و فتاوی است که بودن آن نوع از اکتساب از جهة جواز قصد تملک بوده
باشد هر چند بعد از تعریف باشد و ممنوع نبوده صبی و مثل او از اکتساب بجمیع انحاء است و بین منافاتی
ندارد با عدم جواز عقود و ایقاعات او الا ما ندر که خارج شده بدلیل لا انکار این تعریب لازم ابد
که جایز نیست التقاط او از حرم از جهة عدم جواز تملک چنانچه گذشت مگر آنکه گفته شود
که صدقه و حفظ آن هم اکتساب است اما اولی محتاج و ثانی محتاج و دیانت هر دو در جائی

که محتاج باشد بعمل که اجرت داشته باشد ولکن باید دانسته شود که امر تعریف باولی است زیرا که
ایشان لوازم این نوع الکتابات وجوه بند که اهلیه ندارند مباشرت هم که در تعریف معتبر نیست
از جهة توصلیه از ورثا جمیع که ترک ضیاع وفساد است که خلاف فاعل امانت است چنانچه
اسر محجر هبان تعریف هم بادی می باشد از جهة ادله ولایة ولی باید ملاحظه غبطه و صرفه مولی علیه باشد
س) اگر عمداً یا سهواً یا عذر شرعی حتی از نیابة تعریف لقطه هر یک مقصود در شریعت بعمل نیاید تعریف
ساقط است یا نه و بر تقدیر عدم سقوط تخییر نسبة بملتقط باقی است بعد از تعریف یا نه که عدم
سقوط تعریف یا اشکال است و در جواز تملک بعد از آن خلاف است واصح الرکونیم اقوی اخراز آن
[illegible] تعریف فوریه دارد یا تراخی هم در آن عیب ندارد [illegible] اقوی فوریت است نه از جهت کلمه فاء [illegible] نحو
ناکفته مشود که دلالت در فعل بفوریت ندارد بلکه بحکم تبادر از نصوص یا مور و بکلی فوریه
تکلیف علی حده می باشد پس ساقط نخواهد شد وجوب تعریف با انتفاء آن [illegible] نه تعریف در تعریف باید
یکماه مثلاً تعریف کند و سپس تعریف بکند زمانی و پس بعد دو ماه مثلاً تعریف بنماید وهکذا
تا سال کامل شود چنانست بلکه باید بتوالی باشد [illegible] اگرچه جز و کسی از فقها تصریح کرده
باشد که توالی با این معنی شرط نیست و لزومی ندارد و کمال سال با این نحو هم محسوب خواهد چنانچه توالی بحسب
اتصال در تعریف در کل سال و لیس نیست با جماع و مخروج بلکه مدار بر صدق تعریفها است در سال
الا انکه اگر اجماعی نباشد در مسئله این اشکال ندارد زیرا که متبادر از سنه توالی است و اصول
و قواعد هم انتفای آثار دارد پس نجاة در عدم اکتفا بتفریق است اگرچه بر ملتقط ثقیل است

تعریف بر وارث واجب خواهد بود تعریف باشد اگرچه متعرضین مسئله بطور اجمال
مسلم حکم کرده اند که تعریف بر خصوص وارث لازم است ولکن اگر در مسئله اجماعی ثابت نباشد
مشکلات داخل است احتیاط طریق نجات است سوم در دفع لقطه علم معتبر است یا بظن هم اکتفا می شود
در وجوب دفع آن بملتقط علم معتبر است و اگرچه شرعی باشند مثل شهادة عدلین و اگر هم
در نزد ملتقط ثابت باشد از جهة عموم ادله بینه و عدم اختصاص آن بمجتهد چنانچه در موضعش
بیان شده و کفایة می کند عدل واحد در وجوب دفع بلا خلاف محکی کانه کلام بعض اجله
و یقتضیه القواعد و الادلة و اما در جواز دفع اکتفا می شود بظن حاصل از وصف بنابر مشهور
للنص المتلقی بالعمل المنجبر ضعفه بر لوازمی و ظن حاصل از قول واحد ثالث حد لخلاف مرضینا و حکما [illegible]
الی بوصف داد لقطه را و دیگری مدعی شد و بینه اقامه کرد حکم چه می باشد باید بذی البینه
داده شود زیرا که وصف قابل بر ملکیت نیست آن برای واصف بلکه دلیل جواز دفع ملتقطات
چنانچه گذشت پس معارضه با بینه نخواهد کرد گفته شده که اداء بلا تبرع استحقاقات و اگرچه بر سر
جواز باشد پس وصف دلیل ملکیة است مثل ید و بینه منبرا که در جواب مسکوت بمنع این و عدم
ملازمه چنانچه در مدعی بلا منازع است که مدعی به را بادعی بتوان داد و حال آنکه مجرد دعوی دلیل
ملکیة نیست و در لقطه هم قاعده اقتضای ابتدا است ۱۲۸ آنکه بحکم نص خارج شده و ثابت
نیست دادن آن بمدعی بمحض دعوی با آنکه منازعی هم در مقابل نیست بلکه باقی است لقطه بودن
را ملکیت و لا مثل با بینه [illegible] رجوع باخذ و گیرنده بوصف و از برای صاحب بینه است رجوع بملتقط

از جهة حیلوله سببی فی نیز متحقق و اگرچه باذن وی در تصرف بوده زیرا که اذن منافات ندارد
با ضمان و رجوع میکند ملتقط بر تقاط اگر اقرار بملکیة او نموده باشد از جهة کشف فساد قبض
و اما اگر معترف نباشد بملکیة او مثبت آنها و رجوع کند از جهة علم بکذب بینه یا خطاء او و گرنه
که وارد است باقدام خود شده باشد از جهة عدم وجوب دفع و آنچه ما در صورت رجوع باو متعرض شدیم
رجوع بر ملتقط چنانچه دافع است اگر دیگری اقامه بینه کند بر تعارض بینتین خواهد شد اگر
مرجح نباشد و عمل بر نهج خواهد شد بتفصیلی که در قضا و شهادات مبین است [illegible] اگر لقطه چیزی باشد
که فاسد می شود ببقا و توقف در سنه چه باید کرد [illegible] باید معرفت نماید بقیمت بر خود یا بیع
و ثمن آن را تعریف نماید یعنی آنکه بعد از تعریف اصل مجزاست در ثمن بجهت عود نکند تملکه
و اگر فساد علاج پذیر باشد بعضی گفته اند در اصلاح باید چنین کند و احتیاط در اینجا مراعی
است که باستصواب حاکم باشد و اگر دفع نماید چنین لقطه را بحاکم بلکه مطلق آن را
بضمانت دهند که او ابصر و اعرف و اجرا است بمصالح در حفظ و غیر آن و اگر چه آن نیز احدی
کما هو ظاهر و لهذا حاکم در مثل مقام ولی نجاة در تفویض بملتقط است اما بحاکم از جهة
عدم لزوم مباشرت در امور متفرقه و جایز است التقاط کفش و موزه و شبه این دو در مطهره
و تازیانه و عصا و چوبی که دو رجل را در باد شن یا ضم می نماید و امثال این ها از اشیائیکه
قیمة آنها کم است و منفعت آنها بسیار او تو جایز است با کراهت چنانچه ابن معتمد
ثابت است مطلق لقطه من حیث هو و اما آنکه این اشیا کراهت دارد نه از جهة خصوص

از فقها

نفی
ان لقطه است از باب شایع از جهة شک در شمول ادله شایع فتوی فقیه را بلکه از جهة

فادیه
در بعضی در نفی بر مسئله مسالک بعضی دیگر و عدم وجدان انچنانچه در جواهرات

نسبت داده دلالة بر عدم وجود نمیکند و بالجمله جایز است التقاط هر چیز چه گران قیمة و کم منفعة

باشد یا پر منفعة و کم قیمة و با هر مرتبه از اموری باشد که احتیاج بتزکیه داشته باشد مثل تطهیر

باشد
و مطهر دنانیر یا نه در صورتی که در ارض اسلام افتاده باشد و در ان اثر اسلام شنهان

للتطهیر
مثل مصحف کون و جلد کتاب و امثال اینها للشیء الملتقی بحمل لاصالة بقا الباب و البرائة

است
علی الطهارة التزکیه و عدم الاجتناب عن الملاق کلام فقها بجواز التقاط این اشیاء از بی جهة

بی حال و تعقید بجسم است اینه مثل سرب و مس و چوب اگر اذا و فقیر حفظ لقطه

داشته باشد از جهة ما الله لازم است تعریف باشد لازم است بنابر مشهور منصور از جهة

اطلاق ادله و عموم علة و حکمة و خیال بودن تعریف واجب است از جهة ملکیة چنانچه

مختار شیخ طایفه است ناتمام است دلیلی بر ان مساعدة ندارد پس تعریف وجوب شرعی دارد

و لازم است مطلقا چنانچه وجوب شرطی دارد نیز بهمین طور دیگر که هر یک از امور ثلثه از تملک

و تعلل
و تصدق و حفظ از برای مالک توقف دارد بر ان و بعض از جا این تفسیر و فاسدات

نحو
مما یخالف ظاهر النصوص و الفتاوی المؤکدة بالاصول و القواعد و نماید لقطه که باید تعریف

بیان فرمایند ... نشود و حتی نشود نفی مسکوک ... باشد اگر باشد بعد از تعریف

سند
و واجب است تعریف ان با بی مخفی که کم از تعریف ندارد نصا و اجماعا و این جهة دلیل و داود

ولایة فاین بکمیلی ده و ثلث قدری بیشه چنانچه گذشت پس بکمیلی و لکن از بن نصاب بجسته مدار بر
حال النقاها است پس اگر در حال التقاها مجدد نصاب بنظر رسد و سرتی در قیمه بنصاب برسد بعد ترتیب
ندارد چنانچه اشتراط در قیمه سقط از نصاب شد تعریف ادروا بن ظاهرات و معلوم شد از بیانی که
کردیم انکه معتبر نیست در نصاب نه زیادتی برو درهم چنانچه بعضی اختیار کرده بلکه درهم و نقده انهم
نصابات علی المشهور المأثور المنصور المدعی علیه اجماع الوقت کأنه فیه عدا بنده هم
فرق هست بین لفظ عمران و خرابه و بیابان و محال خرابه و ویران و شکم جوان باند
لفظ عمران و حرود و مسکان و بیابان با علم باینکه از اهل عصر و زمان است بلکه حکم داده وان تفصیل
که در لفظ گذشت الا انکه تعریف در لفظ بیابان در اقرب بلدان و قرای و مزارع باذات اگر علم
نداشته باشد که از اهل انهانیست و الا بحسب اعتقاد خود عمل کند و در تعریف ثانیا نو نباشد مثل انکه
بلاد از اهل عمانند است باید بعد از رجوع و نها تعریف نماید و خوب بعض لحاظ منا خوبی باینکه انچه
در بیابان بیابد کسی ملک خصوصی می باشد از دون تعریف حتی باد انتن صاحبش و این ناشی
از النقل بعض اخبار و فتاوی عن ورود فی البلاد لی است و ذکر لی در اینجه در باب لک
نمی باشد حتی با و داشان چنانچه پوشیده نیست بما فی الصحاح و احتیاج ندارد بیان
با طناب و الحاله و اما اگر علم داشته باشد که از اهل این عصر نیست و از گذشتگان
در اعصار قدیمه است مال و اصحابش از دون تعریف از جهة لقطه وارد در دو دفعه که بیابد
در مدارد و بیان بتنقیح مناط قطعی یا بعموم علة منصوصه یا باجماع مرکب چنانچه دعوی نموده در ریاض

که معمول به است بین اصحاب گذشته از این که تعریف در موزون نعوذ بلکه حاصل است و این
حکم محال خرابه و ویران پس آنچه در این دو بیابد لقطه است اگر علمی است که از اهل عصر
و زمان متعارف و عادی است بر آن احکام آن و تعلق بیابند دارد از دون تعریف اگر
بداند که از اهل این عصر نیست للنظر المتقدم الیه الاشارة و تعمیم آن بجایی که شامل
اول شود ممکن باشد بلطف قریحه و قواعد و ادله و اباء و اشان بلحاظ اخبار وجه بین
و در این حکم فرقی نیست بین ورق و غیر آن حتی در جایی که اثر اسلام مثل شهادتین در آن
باشد اسلام بر آن باشد از جهة اطلاق اخبار و عمومه اثر و عدم دلالة آن بر اینکه ملک مسلم
چنانچه بر سبیل نیست گذشته از اینکه اجراء حکم لقطه بر این و تعریف کردن لغو و بی
است و اجماع مدعا بر لقطه بودن چیزی که اثر اسلام بر آن باشد چنانچه در کلام بعض فقهاء
ناشی از تشخیص موضوع و قاعده عدم حلیة مال مسلم است الا بطیب نفس و فساد این
ظاهر شد از بیانی که کردیم با اینکه ادعاء اجماع در هر دو فرض بحث [illegible] مطلقا این حکم
در صورتی که در روی زمین بیابد و اگر در زیر زمین بیابد و مصداق کنز باشد
مال واجد است بعبارت اخری چنانچه در مسئله کنز در ضمن بیان شد از دون فرق
لعموم الادلة الا آنکه در چیزی که اثر اسلام بر آن باشد دعوی اجماع شده بر لقطه بودن
آن اگر چه صاحب کفایه ادعاء شهرت نموده بر اطلاق بودن آن از برای واجد و دلیلی
در این باب بنظر نرسیده سوای آنچه ایشان یافت شد با فساد آن و لکن این در روی فی است که آن زمین

مال کسی بوده باشد کالعبد المفروض واگر مال غیر باشد واحتمال بدهد وبدهد که از او

باشد با او اظهار کند اگر ادعاء ملکیت کند وکذب او معلوم نباشد وتسلیم نماید واگر نه

از خود بوده ومالک سابق بلاد داشته باشد واعود کند وهم چنین وجهه روشن است

واخبار شامل نیست باید اما اینکه نصوص خاصه واجماع در غیر آنچه بر آن اثر اسلام باشد دلالت بر آن

دارد وهم چنین است حکم در حیوانیکه چیزی در شکم آن بیابد اند درهم ودینار ولکیسه که در آن این در

باشند ودانه قیمتی وغیر اینها مفاد اجماع پس باید تعریف کند از برای مالک بشرط متقدم که ادعا

نماید وکذب او معلوم نباشد والا باید واز از برای ملتقطات در تعریف وچنانچه صحیح نبوده است

وفرق نیست بین آنکه اثر اسلام بر آن باشد یا نه لاطلاق النص بل وظهور فیه کما لا ینافی در شکم

بعض بلکه نتیجه اجتهاد در مقابل نص است آنچه ذکر شد در حیوان اهلی وغیر ماهی است مثل گاو

وگوسفند وشتر واما حیوان غیر اهلی مثل ماهی وکور وغیر اینها وپس آنچه در جوف اینها بیابد

مال خودش میباشد از دون تعریف از برای صیاد بالملک بعد از او ومکن آنکه احتمال دهد عمل

در نزد او را که در این هنگام باید تعریف نماید از برای صیاد یا مالک بعد از او ومکن آنکه حکم

او از جهت اتحاد طریق وتنقیح مناط مثل چیزیکه در شکم ماهی بیابد که از دون تعریف متعلق

بواجد دارد للنصوص المتلقاة بالعمل علی ما یظهر من الأصحاب ومکن آنکه در باب مقصودی

از برای مالک سابق تعریف نموده باشد که اضافه بوده التقاطه وابتلای آن چیز بان از مالک

که در اجزاء افتاده نباشد که در این وقت باید تعریف باو نماید از جهت آنچه گذشت وخیال الله

الجهاز

بجانب آنچه در جوف زمین باشد مال صاحب است و برای مال غیر آدمی باید باو رد شود
مطلقا ممنوع است بعدم قصد او بحیازت و تملک و مترتب آثار او بانتقال مثل بایع بنقل
با اینکه اینها جهاد در مقابل و دلیل است و احوط اگر نگوییم اقوی اختصاص حکم است در سمکه
بجائی که آنچه در جوف آن باشد بجواهر آن باشد و از مباحات باشد مثل لؤلؤ لانه الظاهر
من النصوص الواردة فی المسئلة ولعله الوجه فی اطلاق الاصحاب من انه له من دون تعریف
و فی مثال الحیوان الاهلی الذی حکموا فیه بالتعریف واستثنوا ما تقدم من نفیهما فی مجهول
مسئله اگر کسی در صندوق و مثل آن یا در دار خود و نحو آن مالی بیابد و نداند که از آن خود است یا
یا غیر او حکم داره اگر کسی بکرهم قفل در صندوق و شبه آن داشته و دیگر احد
بدار و مثل آن مینمود این مال لقطه است و باید احکام آن را بر آن جاری ساخته و اگر چنین
نباشد تعلق بصاحب صندوق و شبه آن و صاحب دار و مثل آن دارد و دلیل در هر دو معروف
بین اصحاب است ولکن این در وقتی است که یقین نداشته باشد که از خودش نیست فتأمل
من النص و المتیقن منه و دعوی الاطلاق الشامل لهم و مخالفته للقواعد و الادلة دهم جنبی
لقطه بودن اختصاص دارد بجائی که شارک در تصرف محصور نباشد بلکه در [illegible] که لقطه
[illegible] ولا از برای این داشته باشد بجا که محصور باشد تعریف خواهد شد [illegible] دفینه
لانه المتیقن من اخلا فتوا ایضا [illegible] لقطه وارده در [illegible] باید تعریف شود و
واحد [illegible] المسئله باید تعریف شود [illegible] کنفر [illegible] در حرم [illegible]

دوم هو عبرا بنا ما دلالی شود لفظ ات بانه ح این چند قسم است اول انست که یقین داشته
باشد متردد است را که ازاو را همین شخصی که صاحب متردد است بوده عصیان و عدوانا از باب
انکه لهذا زین بوده در این صورت این لفظ نیست که تعریف شود پس تمام مینا بر این
عوض از مال خود دوم انست که یقین داشته باشد که بنا بر موشی یا غلط و اشتباه چنین کاری
کرده لفظ بودن مشکل است از جهت شک در صدق موضوع در چنین مکانی و جواز تقاص
اشکال زیرا که محتمل حفظ ان برای صاحبش تسلیم بر ولی او که حاکم باشد یا تصرف ان از او مگر
بعد تسلیم بحاکم است و تفویض امر با و سوم انست که یقین نداشته باشد که متردد مال کیست
که ان بنا بوده یا یقین بعدم داشته باشد یا حکم این ظاهر بر ان انچه گذشت چهارم انست
که امر ان مردد باشد حکم این نیز ظاهر گردید و فقها متاخرین از علماء و من بعد
در این باب کلمات مخدوشه دارند و مسئله نوزدهم در تعریف لقطه را تحدید به هفت ماه
ج محول است بر معنی عرفی از جهت عدم حقیقت شرعیه در ان و بیانی که از شرع حاصل
غیر او بعدی اعراف نموده پس هم چنین صدق نماید که یکسال تعریف کرده کافی است و انچه
بسیاری ذکر کرده اند که در سنه سال تا یک هفته روزی یکمرتبه تعریف کند و در سه
هفته دیگر در ماه اول هفته یکمرتبه و در یازده ماه دیگر ماهی یکمرتبه که مجموع بیست و یک
مرتبه باشد از باب بیان افراد مصداق تعریف است و رسالة نعبد از جهت عدم دلیل
خاص بر این خصوصیت یا عرف اصحاب پس اگر صدق را بکمتر از این هم ملتقط احراز نماید کافی

خواهد بود



خواهد بود و اگرچه مشکلات بلی توالی در تعریف که در عرض سال با زمان تعریف نماید
معرف نیست لجاعا بل مردود فی مال المشتری بیش بجهول المالک یا معلوم المالک که یا این
از رسانیدن بصاحبش حاصل است بالقطع بعد از تعریف یا عزم نا از چیزها شکر یا
بر فقرا تصدق کرد عینا او بجبر ابدالا لازم است که بحاکم شرع رجوع نماید در تصدق نمودن یا خود
مستقل است بدان تا دهم می تواند تصدق کند [illegible] قوی جواز تصدق نمودن است بنفسه
رجوع بحاکم للامر به الذی فی انشاء الحکم الشرعی دون الاذن الحاکمی فقهنا ولحق المنصبیة
وفاقا للشیخ الفقیه وتلمیذه وبعض المدققین من مشایخی المعاصرین نعم اگر رد عینی
مغصوب توقف داشته باشد بر کوزه حمل و نقل که بقدر قیمة خود شی باشد یا موجب
ضرر حشی بر غاصب شود با عسر اشته باشد آیا او لجایت یا نه و اجابته بر آن رجوع
صور مفروضه فا للاساطین و الاجله بل جمیع الفقها للاجماع و النصوص المعمول بها
بین الفرقة المؤیدة بالشهر من ان الغاصب یؤخذ باشق الاحوال وقاعدة المقدمیة بقاعدة
علی نا عدة الضرر لما ذکر مضافا الی معارضتها لمثلها فی طرف المغصوب منه فی الجمله علی انه
اقدم علی ضرره بالغصب فلا حرمة له نعم ایا فرقی هست در حکم مغصوب بین عالم یا
وجاهل یا نه فرق نیست بجز عدم اثم جاهل و رجوع او در ما یغرم و بتفصیلی که اورا
مذکور شده بالاجماع فی الجمیع کما یظهر منهم فی کتاب الغصب [illegible] ایا کسی که و لجیاست برادرم
حق چیزی باشد و چه دین آما منت باشد و چه غیر آن مثل دین مسلط است بر بنده او بعد از اشهاد یا نه

ج اگرچه عزیز واحدی از فقها قائل بخلط شده است الا آنکه اقوی عدم الفرق نمودن فرد
غیر است در دفع و دفاع نفس و جواهر پس اگر اتحاد منافات نداشته باشد یکی از طرق دفع خواهد بود
نه آنکه عذر باشد در تأخیر چنانچه ظاهر کسانی است که اتحاد شده و تعریم تأخیر و دفع عزیز مالک
دلیل نمی‌شود لاخصیته الاول مع عدم تمامه من الاصل لانه اجمالی و لو فرض فی موضع
لما جحق البینة و کان الغریم ماطلا بالتغریم مرة ثانیة فلا الامتناع لقاعدة الضرر بلیة
و بین الله لا ظاهرا و فساد الثالث ضرورة علم کون الیمین ضررا عرفا شمول القاعدة و لو
فی حق من صعب علیه تحمله للمال اسهل منه و فرق نیست در حکم مذکور بین غصب و غیر آن از
جهة وصف مدرک بلحاظ بیع است مثل غصب و ذکر از جهاتی که قول او مسموع است
دون یمین یا آنکه امثال اینها حق شخص خاص یا منحصر نمی باشد پس عنوان شامل امثال
اینها نمی باشد یا یا اگر در نماز واجب باشد یا مستحب یا تنها حاجتی یا باران می آید
شاید سحام با اشتغال بجو در ندارد اشتباهی دارد و امثال اینها عذر است یا نه
ج اظهر در نظر احقر جواز بعموم ادله ادا و عدم شمول است و جریان صحیح نماز
ابن نیت و شمول ادله لفظیه مثل حکم عقل در موارد ممنوع است حتی در ودیعه و ابن معیه
منافات ندارد نه بر ندارد و بر ادله و بر نیه عرفیه است نه عقلیه و حقیقیه جواز جابر
مثل حکام و امراء و وزراء و سلاطین علاوه است یا نه ج حلال است اجماعا فقهاء و نصوص اهل البیت
و قواعد شرعیه اما آنکه علم بجهت آن بخصوصه نداشته باشند اگرچه عالم باشند همه بانکه خوش

و لانخله

[illegible]

فی القرض

ما للحجری هست یا نه بنا بر علم بجهة ان داشته باشد و این حکم منافات با ناعل وجوب
اجتناب از شبهه محصوره ندارد للاصل الموضوعی المخرج عنها اغنی بدالسلم اگرچه احتیاط
در اجتناب است تا امکان معارضه مجهد مرجحه نباشد و فی اشتراط در قرض قبض ملیت کافی است
در ملکیة یا احتیاج بتصرف دارد ج قبض کافی است علی المشهور المنصور و احتیاج بتصرف
نمی باشد س جایز است قرض کردن و دادن نان و تخم مرغ و جوز بعدد با انکه اختلاف در
صغر و کبر است یا نه ج جایز است علی المعروف بین الاصحاب للسیرة القطعیة و الاجماع بل لکم
منهم بل در جاییکه معیار وزن است مثل نقود و انچه مبلغ معتبر تفاوت دارد مثل اینکه
انچه دین داده بوزن بیست و چهار نخود است و انچه مدیون مبلغ بیست و هشت نخود بصلح
عمل نماید بطور یکه ربا نشود با اینکه ضمیمه درهمان او بدهد س اگر نقیه متعارف بعد از دین
بهم رسد و اینها تسلط بر متعارف اول است یا دومی مثل اینکه نقدی متعارف بود دیگه خاص
و حال غیر آن سکه متعارف شده ج د این را تسلط بر متعارف اول است بلا خلاف الا من شاذ منهم
اجماعا و نصا و قواعد او اصولا و این غیر مسئله تفاوت در بل سکه است بحسب رواج که تغیرات
در عرف بشکنی میکنند مثل انکه نقد علی شاهی که رواج ان بلیطال انتقد شاهی شود که
در این صورت تسلط این بر همان عین متروض است بلا اشکال و خلاف بل که بدیهی
س شرط اجل در قرض اگر بکند لازم می شود یا نه ج قرض بعقد جایز است حتی با شرط اجل
علی المشهور بین الاصحاب بحیث کاد ان یکون اجماعا بل دعوی غیر بعید و لزوم الوفاء بالشرط

: اذا کان فی ضمن عقد لازم لا مطلقا بلکه این شرط در ضمن عقد لازم بعمل اید مثل اینکه صلحی

بنماید و شرط کند ابقاء دین کرا در ذمه مدیون تا وقت کنا لازم است وفا باب اجماعا و قاعده

س جایز است قرض دادن و شرط بیع محاباتی و شبه ان بر مقرض یا نه ج جایز نیست

باتفاق حیل که نکوییم بطلان فساد و نتوی ظاهر اما بجنس جایز است للمقتضی و عدم المانع

س جایز است قرض نمودن با اعسار و ملی نبودن یا نه ج جایز است بلا خلاف با علم طرف

و قصد قضاء ان بلکه واجب است در بعض احوال مثل حفظ عیال موقوف بر ان عموما و لو حضرها

و اجماعا و سیرة بلی جایز نیست با قصد عدم قضا و اضرار و نحو این دو مثل که قرض بکند

بقصد اضرار دیکران یا با مزد رسیدن باو هما اگرچه قصد اضرار نداشته باشد وجه

هر دو واضح است بلی اگر چنین عملی واقع شده باشد و نداشتیم وجه اندا محمولست بصحه از جهة

خلاف در مسئله و اما در صورت علم با اینکه انداء تقلید بکار نکرده مقام حمل بر صحة

نیست زیرا که مورد ان محل احتمال تقلید است و لو ضعیفا بلی اگر غافل یا جاهل ساده بوده

بدوا التفات نمی نموده تقلید نماید کسی که تجویز می نماید س) اگر کسی دینی بر او بوده

تا اجل معلوم لازم الاجال می شود بموت او یا نه ج دین موجل حال می شود بموت مدیون

نصا و اجماعا و انطباق ان بر قواعد چنانچه از بعضا جاء صادر شده نجم است بلکه خلاف

قاعده مزاست فی الجمله و از موارد یکه قاعده ضرر تخصیص یافته این است مثل غضب و اما عکس

نیست با این معنی که حال نمی شود بموت دائن علی المشهور شهرة عظیمة و خلاف در مسئله شاذ است

شر

مثل سندان (سو) اباجابز است بیع دین بافلازان بانرح جابز است اگر منجر بربا نشود
علی المشهور المنصور للمفتی وعدم المانع سوی بعض الروایات الذی ضعف دلالته
وسنده ومثل بیع است صلح ونحوان (سو) اباجون مشرکه بتقسیم اختصاص بهم می رساند
مثل اینکه داینی شوند بر اینکه آنچه در ذمه زید است آن عمرو باشد وآنچه در ذمه خالد است
ان بکر باشد پس حاصل آنچه در خواهد بود بهم چنین حالات ثالث (ح) اختصاص بهم
نمی رساند علی المعروف بین الاصحاب نصوصا واجماعا واصولا وقواعدا وخلاف شاذ است
مثل سندان چه هرچه هر دینی است ادر سند شرکا خواهد بود هرچه سوخت کند از هر دو
سوخت بوده (سو) شرط نفع در ضمن عقد قرض جایز است باینکه بگوید اقرضتک هکذا وشرطت
علیک ان تدفع الی کذا وکذا من الربح وهکذا بانه ربا بعدم جواز عقد قرض سند می کند
بانه (ح) چنین شرط جایز نیست بلا خلاف نصوصا واجماعا بقسمیه وکونه ربا کما فی صحیح النص
بلی اشکال درانکه [illegible] چنانچه گذشته خلاف سید سند بحر العلوم بجواز شرط بیع
محاباتی مثل بعضی بکر فادح نیست وحدیث احسن القرض ما جر نفعا بر این معنی دلالت
ندارد للتغایر النصوص بخلافه نزد ابن بل من جملة علی المقام الخالی من الشرط جمعا بین الباب
اشتراط مقرض بمقترض دادن درهم صحیح بدل از دو مکسور و روایة برخلاف بر نقص صحة سند
ودلالة مؤول است وفاسد می کند عقد قرض را اجماعا وقواعدا (سو) چنانکه موات [illegible]
بالاصل وباجبا ملک الکرهات شود ثانیا وکوانراحیا نماید مالک می شود بالکلیه

دراندراج بعض مسائل شبهه مثل بیع وغیره وتحقیق دران م

اقوى باقى بودن است بر ملكيت محيى اول مثل صورتى كه بجز احيا ابتداء مالك
نشود بلا مولى انصراف الاطلاقات الى المبيت الابتدائيه بعدم دلالة صحيحة كابلى
كموثقة ابن وهب على الخلاف كما توهم وفقدان الشهرة الجابرة كما زعم بعض الاجلة ره
اهل بلاد وقوى لعدم منع مانع ان تصرف در ملك ما حيا مى تواند بنمايد بانه حج مريكى
الرعيت بان ها بلبنان مرافق وحريم انست تسلط دارند بر صنع وباحيا ملك نمى تواهد شد
الى محتاج اليه اهل انها بلند بحث ليكن كه عدم ضرر برايشان وارد مى ايد در نقلان ان وفاه
يجمع مناط الاجلة عملا بعموم ادلة الحريم ... اگر جوه بكو سفندى در بيابان كه بترسد
بان ازدرندكان موذاندا ورا ملك خود قرار دهد ح مجراست بى شك ملك آن باشد ضمان
از براى مالك اگر ظاهر شود ودفع اثر ميدى حاكم شرع وحفظ آن جهة صاحب واصل تجنيه
ظلامات وعدلوا عليه اخبار وابتراع است نه بعد از تعريف صدا ونتوى كما لقاف ... الادر
الى ذى العلامة ملاحكى عنه في التذكرة من انه قول عامة اهل العلم الا مالكا ولكن اخبار
بعد جمع وجود الاخبار المعتضدة بالاصول والقواعد والشهرة التامة كما في كلام جمع من
الاجلة انه لم يبلغ الاجماع كما هو ظاهر التذكرة بل صحيحه واما عدم ضمان در صورتى
مجمع عليات كما عن الايضاح والمسالك وشرح المفاتيح ومطابق اصول وقواعد ... اگر
تشبه كسى تا بد بالك مى شود بانه ح اگر صاحب آن در جهل مرغزاب وكياه ان ... انزلنه
ابند مجراست بيشك او بى امور ملك در ديناه كذشت الا انكه ضمان نتيجه ابناحقه

صورة

موقوفه قصد تملک و ظهور صاحب بنا عین اجماعا فی غیر صورة بقاء المبنی و علی الاقوی
فیهما لظاهر الاخبار المؤیدة بالاصول و الاعتبار سـ فتوای معروفه بجمهور الممالک
در حکم موات است نار ضاست این معنی که هرکس احیا نماید اقطار الملک می شود بانزح ج بل
در حکم موات است و با احیا مالک می شود نصوصا و اجماعا و احتیاط در تصدق نمودن حاکم
شرع است بر فقرا در حق بلندی بکر است از او و آنچه متداول است این زمان از فروختن ملک عین
منصب حکومت شرعیه خلاف اجماع و مردود است و مملوک مشتری نخواهد شد از جهت
فساد معامله و عدم قصد تملک بالحیازة زیرا که بزعم خود تصرف کرده در ملک خود بمعامله نه
آنکه باین تصرف قصد تملک داشته باشد سـ مدار در حریم قنات و غیر آن بر تحدیدات
خاصه است که در نصوص وارد شده است بامر ج اقوی وفاقا لبعض القدماء و جمع من
محققی المتأخرین بودن مدار است ضرر عقلائی و آن مختلف می شود باختلاف موارد
و اخبار بتحدید وارد مورد تشخیص ضرر است بحسب غلبه کما یظهر من سوقها و بشهادة
المکاتبة الصحیحة المؤیدة بالاعتبار بعینی جامعها کما دیدن مثلا ظاهر است باین معنی
که با این است تصرف در آنها بنحوی که ضرر برسد بصاحب کاریز وفاقا لبعض الافاضل المعتبرة فی السؤال
والجواب و ان لم یتعرض المسئلة المشهور لعدم دخولها فی الحریم المتعرض له لانه یجب الجواب
بنفی و حکم النصوص و ضال ملکیة آثار ابرای صاحب کاریز از باب احیا تحت الحجرات زیرا
کاحیاء تحت الخانه فوق بیت مرتا و شجیه هم خلاف اصل و غیر ثابت و از علما خلاف هم ظاهر

و جواز طعم و اکل ...

نمی شود وانظار و اشباه هم مؤید مسئله است مثل توتهای عمیق بیابان و توتهای
تحت کوچها که مبنی بر عدم ملکیت است در فوق فی کلام بعض الاجلاء المعاصرین مثل جوانی آب
شبه بلکه اولا را تحقیق می گویند حلال است یا حرام ج حلیت ان ثابت نیست و اصالة عدم تذکیه
مقتضی حرمت است و اولویت نسبت بلکه حلیت ان محقق است نصا و اجماعا از جهت بودن
این محل تفرقه دو نان عقلیه ظنیه است و حجت نیست و تنقیح مناط و اتحاد طریق هم ممنوع است
پس احتیاط راه نجات است که در محضر و اوان مجاهد و اگر بجوزند نجس نمی شود دهان
و غیر ان بملاقات ان از جهت عدم نفی باتله و طهارت مبتذل س کل ارمنی حرام است یا حرام
ج استشفا باینجا بر نیست مثل کل و تربت سید الشهداء و دیگر که ابدان خواص تربت او
بزرگوار است چنانچه در اخبارات حتی در تربت رسول هم ترسیل جواز ان جز در تبل ضرب تا
که مکسور است بعمل بر خلاف ان از فقهاء لحصول در تربت زیاد بکار نبردن از مقدار
عدسه است اگرچه ظاهر جواز است بقدر نخودی و جایز است استعمال اندکی نزد
ضرورت بجای شکال دیگر اگر معدن مبیح محظورات است بحکم کل اد لر پس منافات با حجت
کل ارمنی فی حد ذاته نخواهد داشت مثل دم و میته و امکان دید بودن ان از باب تداوی
در رمضان نفع بقول طبیب یا تجربه جایز است بنا بر مشهور بلکه ظاهر از شهید ثانی
در روضه عدم خلاف است در ان للامر بعد الشک فی السمو لد لا حجیة الزایدة الطبی
للشیخ الکاشف المؤید بالروایة لو اخذ منه فی سندها و الدلالة بل البینة تقطعه

والوز الادب

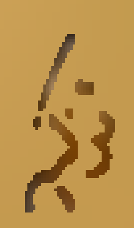
دکونه من الادویه نبتنا وله ادلتها واز اینجا ظاهر شد عدم اختصاص حکم بخصوص گل ارمنی
پس جایز است مداوات بگل مختوم واگرچه دخلی ندارد وغیر ان از گلهای که دوا ساخته
شود وچونکه استعمال اینها از باب تداویست با آنها نه از باب قرار در آنها از باب اسراف بکار
خواهد شد از نخود وعدسه در مقام حاجة وحرام نیست بی اشکال ومراد در این دو
صدق مرتبات واگرچه بیان شد گل ارمنی چنانچه در بحارالانوار است باینکه صبغیات مجهوله
که از ارمینیه می اورند ودر حدیث است که قبر اسکندر است وگل مختوم چنانچه در
تحفه است باینکه از جزیره میان بحر مغرب خیزد وچونکه در قدیم از آنجا بعضی نقل
بدیر راهبی می کردند وقرصها از آن می ساختند وصورت بر آن نقش میکردند نزاندا
طین الراهب نیز می نامیدند وجالینوس وبعضی دیگر از اطبا اعتقاد داشته که خاکی
است مخلوط بخون بز سرشته وبالفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست تا اینجا
مضمون تحفه است ووجه تسمیه بمختوم ظاهرا همان نقش است وگل داغستان را چنانچه در
تحفه است حال باید بدل آن قرار داد ... شرط حلیة حیوان مذبوح حرکة وخروج دم
متعارف ودواست یکی از دو کفایت می کند لکن اقوی کفایة احدهما مرینا است وفاقا للمشهور
القدماء کما یظهر من عبارة الدروس واکثر المتأخرین او جمیعهم کما فی الجواهر وان کان کنسب
بقول مطلق کما فی الکفایة والمفاتیح للنصوص المتظافرة المتضمن جملة منها للادراک واخری
للثانی بضمیمة لزوم تاخر البیان عن وقت الحاجة کما هو ظاهر علی من لاحظها والجمع بینها باعتبارهما

في الصيد والذباحة

معا لأن الرياض والمنهاج بضميمة اجماع ابن زهرة عليه فاسد جدا مردود مع وهو ينيته بما ذكرنا
لتضعيف الاكتفاء بخروج الدم معتبرا فقط بجز البقر لكنه مخالف لعمل الأصحاب سوى
الصدوق والفاضل لاعتبار اما متوحدا او مع الحركة حينئذ ظاهر بل صريحه عدم مدخلية
خروج الدم راسا وحمله على خروج الدم المتثاقل خلاف الظاهر مضافا الى ما تقدم من الشهرة
على الخلاف مع انه ضعيف السند مناقض ومحتمل للتقية بحيث يلزم فيظهر ان دعوى الشهرة
على المركب من القرينتين باطل وخلاف الواقع جدا كما بينا المركب من الأصول ضرورة انقطاعها
عما ذكرنا ولكن احتياطا از جهت خروج از شبهه خلاف اعتبار هر دو است با هم پس
علامات حلیه ومرتبه ظهور در بیان فرمایند چه چیز است علامات حلیه فی مجرد ما نص علی
تحریمه چهار است یکی آنکه حرکت دادن دو بال شی در حین طیران و یا دم زیادتر باشد از حرکت ندادن
در آن حین وهذا هو المعنی بما ورد فی النص والفتوی من انه یکون دفیفه اکثر من صفیفه
ولو التزاما دیگر آنکه از برای آن صیصیه باشد و مراد از آن خاریست که در عقب پای مرغ است
خارج از کف او و دیگری آنست که از برای او قانصه باشد یعنی سنگدان و دیگری آنکه از برای
او حوصله باشد یعنی چینه دان و هم چنین علامات حرمت هم چهار است مخلب و اکثریه صفیف
و انفراد
صیصیه و قانصه و حوصله و مسوخیت و اگر تعارض در بین علامات نباشد امر در شناخت
والا مقام مشتبه خواهد شد علامت حرمت چه مسوخیت تنها باشد یا صفیفه با صف
بغیر آن دال الدلیل فی الکل الاجماع و نصوص اهل البیت و اگر تنها ... در صفیفه و دفیفه باشد

مشهور

مشهور بحلیت قائلند و صاحب وسیله بحرمت و احوط اجتناب است چنانچه در جایی که معارضه
شود بین مخلب و سوخیه و کرش و نوعی فرقی نیست نصا و فتوی بین طیور بر و ماء در احکام
مذکوره (س) زاغ را بجمیع اقسام حلال می دانند یا نه (ج) اقوی حرمت غراب است بجمیع اقسام حتی الزاغ
والغداف بالنص والاجماع عن الخلاف مجازه المبسوط ظاهرا و الکراهة فی بعض الاخبار بمعنی
الحرمة علی الاقوی بان ما جاء له تعبیره المعنی المعروف مستحدث باصطلاح جدید و نفی التحریم فی
الاخبار اذ لعلها کم به بعض الجملة الاجلة مع انه موهون بخروج الاکثر و موافقة للعامة و غیرها
پرستو را حلال می دانند یا نه (ج) اظهر حلیت مع الکراهة است بالاجماع عن بعض الاجلة والجمع
بین نصوص المسئلة و نفوا الخلاف عن التحریم عن بعض توهم صرف (س) نعامه حلال است یا حرام (ج)
حلال است نصا و اجماعا و کذا با دعوا انا د مسوخ بهر ضعیف است و احتمال التصحیف وارد با بن معنی
که بغا بنها شدن یا موحده و ثاء مثلثه (س) ذبیحه زن و خنثی و خصی و مجبوب و طفل چه ذکور و چه
اناث و اعمی و ولد الزنا و اغلف حلال است یا حرام (ج) حلال است کتابا و سنة و اجماعا و فرقی نیست
در حلیت بین حال اختیار و اضطرار (س) بچه که در شکم حیوانست بذبح مادر حلال است یا نه (ج)
اگر تام الخلقه باشد و موی کرک در آن ظاهر شده باشد و ولوج روح در آن نشده باشد حلال است
با شکال العبا بتقات فقها و ورود نصوص و ولوج روح خلاف و اشکال است اظهر حلیت است و لحوق
حرمت اولی و هر گاه موی کرک در آن ظاهر نشده باشد حرام است نصا و فتوی اگر چه بی روح است
(س) سباع قابل تذکیه می باشند یا نه (ج) اقوی وفاقا للمشهور قبول نمودن سباع است



نوکبه را بمعنی جواز انتفاع بجلد آن پس دباغ و غیر آن از سباع هرگاه ذبح می نمایند بجهة
جلد انتفاع غیب نماده و یدل علی الحکم الاجماع کما عن الناصریة والتذکرة والغنیة والمنتهی بجملة الطایفة
مسـ صید باز و باشه حلال است یا نه ج حرام است باجماعنا واخبارنا وما ورد من النصوص الدالة
علی الحل محمول علی التقیة مسـ سگ شکاری اگر بعضی صید را بکشد حلال است یا نه ج بلی حلال است نصا
وفتوی مسـ اگر صید بمیرد بضرب شمشیر و نیزه و تیر و هر چه که در آن تیزی باشد حلال است
یا نه بلکه جمیع حلیت گوشت جمیع موقوف است بر ذبح ج بلی حلال است حاجت بذبح ندارد نصا وفتوی
مسـ استقرار حیوة بمعنی آنکه زنده باشد یک روز یا نصف یوم یا بیشتر در ذبح شرط می دانند یا نه ج
اقوی عدم اشتراط آن بمعنی مذکور است وفاقا لصاحب المفاتیح والجواهر ولبعض المحققین من مشایخنا
وغیرهم بل المشهور تحقیقا اگر چه خلاف آن نسبت بمشهور داده اند ولکن صریح محکی از یحیی بن سعید آنست
که خلاف مذهب است چنانچه در بحار الانوار از شیخ فرموده که در اخبار ائمه نیافته و با آنکه امر بیت عام البلوی
بلکه اخبار بر خلاف آن دلالت دارد بخصوص اخبار صید و اعتبار بعضها استقرار حیوة در صید ثابت
اشتراط آن بمعنی مذکور نیست و وجه که تشبث بآنها کرده اند از اینکه بمنزلة المیتة است اسناد الموت
الیه لیس اولی من اسناده الی السبب المتقدم بل الامر بالعکس والفرق [illegible] فتأمل و هم
ناتمام است کما لا یخفی و روایة عنبسه در صید ترد می آن نجد دلالة بر این مطلب ندارد اصلا بلکه
صید در آن ید از باب آنست که معلوم نیست اسناد موت بسبب خاص و مراد بعلم در نصوص همان
است بحسب ظاهر چنانچه از بعضی از آنها بر می آید و موافق است با اعتبار بلی استقرار الحیوة بمعنی

زاره

قرآن وثباته حال الذبح الكاشف عنه خروج الدم المعتدل او حركة عضو منه شرط است در حليت و يؤيد

المختار السيرة المستمرة ونفيا عن الزهد العسر والحرج ولحنا بالتوسعة في الدين والبعثة بالحنيفية

السمحة السهلة وغيرهما مما لا يخفى :: نحر در حيوانات است واگر بجاى ذبح نحر نمايد و بالعكس

حلالست و اگر بعد از ذبح نحر نمايد يا بعد از نحر ذبح نمايد و حيات باقى باشد جمع بينهما در نمايد حرام است

8 محل نحر ثنات ولبه اجماعا بل ضرورة و اگر بجاى نحر ذبح نمايد و بالعكس حرام است نصا

وفتوى واجماعا وجمع بينهما وعينى بجا آورده نحر بعد از ذبح در محل ذبح و ذبح بعد

از نحر در محل نحر قادح نيست اگر سابق بر ناخر كار حيوان تمام شده باشد و اگر چه سرعت باشد

بالنص والفتوى عموما وان لم اجد تعرضهم لخصوصها حركت دادن مذبوح بعض اعضاى خود را

كه موجب حليت است معتبر است كه بعد از ذبح باشد يا اگر پيش هم باشد كافى است محقق

حركت است بعد از ذبح للبعض المعمول بين الاصحاب المؤيد بالاصول واجماع بعض الفحول واطلاقات

النصوص محمول عليه بالعمد وان لم يكن تناف بينه وبين المقيد وما ينافيه من النصوص يرد به او يؤول

اليه وان كان كثيرا فانه اقوى وهنا كالمتفق من الاصول واما مقارنه حركت با ذبح بر وجهى كه منتهاى آن

منتهاى ذبح باشد اشكال دارد در موجب بودن حليت بلكه صريح سالك و بعضى اخر اعتبار

تاخر حركت است بعد از ذبح ولو قليلا وهذا احوط لو لم يكن اقوى بلى اگر علم بحيوة آن داشته

باشد تا آخر ذبح و دانسته كه ذبح سبب ازهاق روح آن شده است حلالست چنانچه حلالست

اگر علم بحيوة آن داشته باشد اگر چه ذبيحه اصلا عضوى از خود حركت نداده نه قبل و نه بعد

ونه مقارن للعمومات ووضوح ان اعتبارها من باب الکشف لا التعبد سو استحباب
جنبش در هنگام شک کافی است از دون علامات منصوصه ج اوفی عدم کفایة استظهار
النصوص والفتاوی وکونه احوط منتبا سیم بیان فرمایند که ذبح بهر چیز متحقق میشود ج
معتبر است در آن قطع چهار رگ که حلقوم و دو شاه رگ و دو رگی که مجرای طعام و شراب است که
از آن تعبیر بمری بفتح میم و کسر راء مهمله و یاء مشدده یا مخففه و همزه میشود از شکل
ربما استبعد منها للنص المنطلق بالعمل کما عن ... ب وظاهر الحلبی بل الاجماع عن الخلاف والمهذب
وغنیة المرام وظاهر الغنیه مضافا الی الاصول منها اصالة عدم التذکیه پس معتبر است از قطع
حلقوم و خروج دم و معتبر است اکتفا بخواهد شد علی الاقوی سو استقبال قبله و تسمیه
نسیانا و جهلا اگر جاهل نباید مرد ذبیحه حلال است باین ج لانه استند بعد الذبح استقبال
ذبیحه بقبله و باید بجمیع مقادیم بدن ذبیحه باشد نه بمذبح فقط و احوط آنست که ذابح
هم رو بقبله باشد و نسیان آن مضر نیست نصا و اجماعا و مثله الجاهل علی الاقوی للنص
المعمول به بین الکل ان لم نقل بالکل لا فی الجواهر و مثل استقبال است در حکم تسمیه
و احوط در آن انتصار بر لفظ جلاله است و تعقیب آن بمدح یا بسبق مثل بسم الله الرحمن الرحیم
و نسیان قادح نیست نصا و فتوی و در جهل اشکال است و احوط آنکه نکویم اونی اجتناب
است ... تتابع در قطع اوداج اربعه باین معنی که بعد در پی قطع نماید از دون فصل زمان
باشد ح بلی شرط است زیرا که علاوه بر اصول عدم ... این معنی متفاهم است از ادله و لکن

مبادرت

معیار عرفیات باین معنی که در عرف و عادة بگویند بتوالی قطع اعضا اگر چه پس فصل قصیر نیز معتد به
فاوج نیست و اما اگر معتد به شود که توالی منتفی شود بحسب عرف حرام است و اگر چه جوف نیم
داشته چنانچه مستقل است این معنی در غیر حلقوم و مری و همان حلیة چنانچه در منهاج و غیر ان
مبالغه و الا لازم می آید بودن حیوان محلل مستقر الحیوة عرفی بلا ان بر این تذکیه و این باطل است اتفاقا
تحصیلا و نقاد ناتمام است زیرا که کشف در مثل این اتفاق موقوف به نیت و از این جهة است که در
جواهر فرموده بعید نیست در صورة مفروضه حرمة اگر اجماع بر خلاف نباشد چنانچه توهم جریان الا ان ادله
همچنین است زیرا که سند [illegible] است و فسد چنانچه فاسد است دعوی اینکه قطع چهار [illegible] بوجه که انست هم
انما هو الالة است قطع انچه موجود است کافی المنهاج و غیره زیرا که این خلاف مقام است از ادله ان
و از این جهة است که صاحب جواهر ره در ما نحن فیه چهار را [illegible] هم ماید به بحرمة اگر اجماع بر خلاف نباشد
و این معنی حق و موافق دقة نظر است الا انکه اگر نقص خلقی یا عارضی بهم رسد و حیوان حیات و سالم اند دیگر
تعیش بهمان طور باید مثل حیوانات سلیمه بعید نیست حلیة ان لاطلاق الادلة و شمولها المفقید
بمثل ما کاشف عن بقاء واحد من الاجل لو کان قصور فیها بحسب الذات الا له الارادیة و تقییدها بقطع
الاربعة فی غیرها ثابت و اما فیها فلا درمة المسئول عنه لانتفاء التتابع و التوالی الذی هو
فیها معتبر و محقق بحسب الموجود منها ان فهم و اغتنم [illegible] زوجه چگونه ارث می برد

فی الارث

با اولاد از زوج شئ می برد چنانچه غنی می برد با اولاد ان برای زوج که از غیر ان وجه باشد و اما
اگر زوجه ولدی داشته باشد از غیر زوج و زوج وفات نماید حاجب زوجه از نصیب اعلی

نیست و ربع می‌برد حبا [illegible] زوج هم اگر ولدی از غیر زوجه داشته باشد حاجب او باشد و نصف

می‌برد و با نبودن و الحاجبه [illegible] و اما اگر که وارث باشد و آنچه عرض شد [illegible] و ولد ذبیح

از غیر این زوجه که وفات کرده و وارث این زوجه می‌باشد حاجب نیست و ولد زوجه از غیر این ذبیح وارث

ذبیح نمی‌باشد که وفات کرده و مرتبی نیست و مسئله حاجب [illegible] بین بواسطه مثل نواسه ولد و اسباط

کل ذلک بالکتاب و السنة و الاجماع س دفعه از هم حبوه می‌برد حتی [illegible] المیاه و اراضی با از بعض

اشیاء محرمه [illegible] بعضی حرمان [illegible] ح از منقولات عینها می‌برد حتی از اب مستنبط

و سلاح و روایة از [illegible] و انا اصل اراضی [illegible] و انعقاد [illegible] بر و لا عینا و لا قیمة و ان بناء و اشجار

و اشجار علی المشهور فیمکن [illegible] کلام جامع و المحکی عن الاکثر و منع المسائل لا یرجع الی الشهرة بل

عینیة القول باضافة الشجر و النخل الی التحریم من عینها دون قیمتها للقول الخالی عن هذه الاضافة

کما هو الواقع فی کلام کثیر و یدل علیه بعض النصوص الصحیحة علی ما فی الریاض فما فی الریاض من منع

المسائل [illegible] الشهرة اشتباه و غفلة کما لا یخفی علی من لاحظ عبارتها و مشابهها فیمنع [illegible] می‌برد

لا عینا الا ان هذا الحکم مخصوص بصورت الولد من المبتدء اما وفات الولد منه [illegible] من جمیع

ما ترکه المیت لا روایة ابان [illegible] حتی [illegible] اتفاقوا کلمات المنهاج لعدم انتهائها الی المعصوم و لا

للشهرة مجردة حتی [illegible] بعدم حجیتها کما فیه [illegible] بل المسئلة الثابتة المنجبرة بالشهرة المستظهرة من اطلاق

بعضهم ما ذکرنا فاحفظها و المحکیة فی کلام کثیر من المتتبعین و المهرة کالشهید فی المسالک و صاحب

الکفایة و المنهاج مع اختیاره عدم الرق لانا لیس بحجة [illegible] فی عمله [illegible] ما بین

بحر العلوم



كبحر العلوم وبعض مشايخنا وغيرهما ان الزيادة كتاب حجة لا فتوى كما صرح به الشيخ نفسه في اول
المبسوط ويؤيده بل يدل عليه رواية الفضل وابن ابي يعفور عن ابي عبد الله عليه السلام وغيرها من الاخبار الكثيرة
والتعليل الوارد فيها لا ينافي ما حققنا لانه يكفي في تخصيص عمومات عديدة خاص واحد والعلة مزيته
ونكتة لا الجهة الواقعية جمعا بين الادلة ولا للاجماع المحكي عن ابن ادريس لانه يظهر من عبارته المنقولة
انه اخذه من اطلاق الاصحاب مع ان حاله معروف واما الاجماع المحكي عن الخلاف فلانه اراد منه فلم ينقله كثير
الا انه على فرض التسليم لعله لمكان سابقه هذا مضافا الى موهونيتهما كاطلاق الاخبار وعمومها
بذهاب المعظم الى الخلاف فان الشهرة كما تكون جابرة فكذا تكون كاسرة فلا يحتاج الى رواية مخصصة
لعمومات الاخبار بل يكفينا وهنها مضافا الى سلامة عمومات الكتاب عن المعارض والموهن لا
ظهر ثمرتها مفادا ما حققنا ح در موضع ضمان غرامات الولد از ذبح مطلقا كردات
الولد با او جمع شود كالثمن مى برد با نصف ثمن و هم چنين در موضع ضمان از عين بدون قيمة در ادل منه
كالثمن مى برد از دون خلاف للمقتضى وعدم المانع ودر ثانى نصف ثمن مثل حرة غرامات الولد
از جهة بدل هذا انكه آن قيمة داده مى شود باز در عوض عين است پس اگر معوض بعين بغصبه ديگر
برود جمع شده است بين عوض ومعوض در دست يكى بالكه در صورت اول ثمن كاملا در موضع
دون نا ضمن زنا اند در دست برد ثمن كامل دارات الولد از عين وغرامات الولد از قيمة از
جهة مقتضى وعدم المانع لفقد المورد ضعيف است [illegible] منقطعا رشد مى برد از
ناكح بايع ? است بحث اصل شرع نصها وفتاوى الا من شاذ بلى در صورت اشتراط بعض

قائل شده بلکه یکی از مسلمات و اظهر در نظر احقر عدم ارث بردن او هم باشد با اشتراط نیز از
جهة بودن این شرط مخالف کتاب و سنة و نصوص وارده در آن که المخالف عنه و تعویض و جهان
اخبار بعضی معارض استحکام مشهور بر خلاف اذ علامه ره بین جمل خواهد شد بر تقیید و شبه آن
اگر طرح نشود و معایب بکرم نصوص آن که اینجا موضع ذکر آن نیست س رجوع را بر وجه
وجوب و مجانیة میدانند با آنکه ح بلو بر وجه وجوب و مجانیة ثابت است چهار چیز از برای
ولد اکبر انگشتر و جامه و اگر چه متعدد باشد و شمشیر و قرآن س منجزات مریض که مثل باشد
بعضی که موجب عدم تفرد ورثه باشد مثل هبه غیر معوضه یا معوضه بعوض کمتر از آن که ترکت
یا آن ثلث ح این مسئله از عوامض است و بعضی مثل آن سید علی طباطبائی در آن رساله جزء
نوشته اند و لکن اقوی آن است که از اصل است لاجماع السببین فی بحث الهبة کما فی الریاض
علی انها من الاصل و عدم القول بالفصل بینها و سایر المنجزات کما فی المنهاج و للاخبار المعتبرة
علی خلافها تبعیة مشهور القدماء مع تقدم مشهور المتأخرین فی المنجزات مخالفتها
للعامة حیث نسب القول بالثلث الی فقهائهم و لو تنزلنا فلا اقل من التساقط بعد التعارض فیکفینا
الاصول و القواعد الکلیة الناطقة بکونها من الاصل س اگر زوجه بمیرد و او را وارث
نباشد نسبا و سببا سوای شوهر آیا همه ترکه با فریضه مخصوصه و باقی مال امام است و حکم
عکس شق اول بیان فرمایید ح اقوی در مسئله اولی آن است که همه ترکه مال زوج است
و سند بر این مطلب نصوص مستفیضه معمول بها بین الاصحاب و اجماعات منقوله بر آن دلالت

در مسئله

در مسئله ثانیه آنست که دفعه سوای بعضی مخصوص چیزی نمی برد و باقی مال امام است ع
در حال غیبت لظاهر الایة والنصوص المؤیدة بالشهرة مضافا الی الاصل بل الاصول کالقطعیة
س جد و جده چگونه ارث می برند ج اگر جد ابی یا جده ابی و هم چنین جد امی یا جده امی
منفرد و تنها باشد مال تمام می برد و اگر جد و جده امی با هم باشند همه مال را می برند بالسویه باین
معنی که حصه ذکر و انثی مساوی است و اگر جد و جده ابی با هم باشند همه مال را می برند بالتفاوت
باین معنی که ذکر دو مقابل انثی می برد و دلیل بر این اجماع و نصوص معمول بها بین الاصحاب است خلاف
در بعض صور شاذ و نادر است س اگر کسی فوت شود و برادری دارد و جده و عمو و عمه
و خاله همگی وارث می باشند یا بعضی و چگونه بر هر تقدیر ارث می برند ج وارث برادر و جده
می باشند و عمو و عمه و خاله را بهره نیست و دو ثلث از برادر است اگر پدر مادری یا پدری
باشد و یک ثلث از جده است اگر مادری باشد و پنج سدس از جده است اگر پدر مادری یا پدری
باشد و یک سدس از برادر است اگر هر دو مادری باشند و نصف می شود مال اگر هر دو مادری باشند و للذکر
مثل حظ الانثیین تقسیم می شود مال اگر هر دو پدر مادری یا پدری باشند س فرزندی مرد
و وارث او منحصر است به پدر و مادر چگونه ارث می برند ج ام ثلث می برد لعدم الحاجب من الولد
و الاخوة و باقی که دو ثلث دیگر باشد مال پدر است زیرا که فریضه ندارد از جهة عدم الولد
للاب تو الروایة و عدم الخلاف فیه من الائمة س اگر زوج با زوجه در صورت عدم ولد
با پدر و مادر باشد تقسیم بچه طور است ج هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلی را که نصف است

و با انقلاب تفریق اسباب دو ثلث می برد و اگر انثی باشند جده پدر یک ثلث می برد و اگر ذکور باشند چه واحد باشد و چه متعدد هم

در فوج و ربع در ثمن از اصل ترکه می برند و مادر اگر حاجب داشته که عبارت از اخوه میت باشد

کم پدر و مادری باشند یا که پدر برادر هم متحقق می شود سدس می برد از اصل ترکه پس و اگر حاجب ندارد ثلث از اصل

پدری یا ملتوفی اذا ابی تشعی برد و باقی به پدر تعلق یا رد است و جمیع اینها ذکر شد بخلاف ما ثابت است بکتاب و سنة

و همچنین بیان برادر و دو صو خواهر و تهما و اجماع پس مهر بودن زوج تنصیف می شود مثل طلاق قبل از دخول یا نه و یا با موت زوج یا زوجه هم

خواهر بوصف مذکور مثل ترتیب موت است یا نه اقوی استقرار تام و عدم تنصیف است لعموم الاجماع و الاخبار المعتضدة

بالشهرة المحققة والمحکیة بین المتأخرین وقدما لا لایة قما فی الریاض فان شهرة القدماء علی

خلافه هم ولعله نشاء من الکتابة وغیرها ولکن عبارته صریحة فی شهرة الروایة لا الفتوی حیث ذکر

ان اخبارا تنا مخصوصة ذکرا بالشهرة واخبار التنصیف قد ذکرها المحدثون فظهر ان شهرة

الروایة علی فرض تسلیمها موهونة باعراض المشهور عنها عملا وفتوی وبعضهم وجهها بانه فتوی طائفة

من الرواة الذین هم فقهاء ایضا الا انه کما تری هذا مضافا الی ظاهر الکتاب والقاعدة والاصل

بل القواعد والاصول و لهذا اتضح انه لا یعارضها اخبار التنصیف لعدم شرائط الحجیة فیها بعد

جمیع ما ذکر بل بعضه کما لا یخفی علی الماهر ودعوی مخالفتها للتقیة لو سلمت غیر مجدیة بعد کون

الامر بعد المشابه علی انها معارضة بموافقة ما تقدم الیه الاشارة للکتاب علی انه من الاحکام

کیف وعدم التنصیف مذهب الاکثرین من العامة کما فی کلام بعض المهرة لا کلهم علی ان

فی صحیح الاخبار ما یدل علی ان روایة التنصیف توهم من الراوی ولم یقل به الامام وانما تخیلوا

حکم الطلاق للموت وان کان فیه شیء لا یخفی علی من لاحظ الروایات و اقوی بودن موت

ابوت

بضعفات مثل ذوی الاشتراک جل الادلة المتقدمة س برادر مادری با برادر پدر مادری با
برادر پدری چگونه ارث می‌برند ج سدس حق برادر مادری است و باقی حق برادر پدری بحکم
النقل المعمول به و اگر متعدد باشند در هر دو طرف مثل اینکه برادر و خواهر مادری و دو
و دو برادر و خواهر ابی یا امی یا ابوینی ثلث تعلق دارد به برادر و خواهر مادری بالسویه و دو
ثلث متعلق است به کلاله ابی و امی یا ابوینی و ذکر ضعف انثی می‌برد س اگر کسی بمیرد دختری
دارد و مادری چگونه ارث می‌برند ج فریضه بنت و لحن نصف است و از ام سدس و دو سدس دیگر
رد می‌شود بر هر دو بهمین نسبه ج اگر کسی بمیرد نواسه دارد و برادر یا خواهری وارث
آن که می‌باشند ج وارث نواسه است کتابا و سنة و اجماعا و برادر و خواهر هیچ بهره ندارند
س پدر و مادر حاجب نواسه از ارث می‌باشند یا نه ج او نیز وارثه للمشهور المنصور علم
حجب است بلکه نواسه حاجب ایشان است از نصیبا علی کتابا علی وجه و سنة و اجماعا پس
پدر و مادر هر یک سدس می‌برند و چهار سدس دیگر تعلق بنواسه دارد بالتساوی
اگر متعدد و متفق باشند و للذکر مثل حظ الانثیین اگر مختلف باشند یعنی اگر نواسه
پسری و دختری هر دو باشند نواسه پسری حصه پدر خود را می‌برد که دو ثلث باشد
و دختری حصه مادر خود را که یک ثلث باشد و لکن با نفره کیفیه تقسیم بطور بنت که
ذکر شد از دون فرق بین نواسهای پسری و دختری و دلیل هر دو مسئله نص و اجماع
است پس نواسه پسید اتباع او بوراثه اولاد اولاد بجودی خودشان للذکر مثل حظ الانثیین

چه متفق باشند وچه مختلف چه نواسه دختری اگر پسر باشد دو ثلث می برد ونواسه
پسری اگر دختر باشد یک ثلث ضعیفات واین شریفه یوصیکم الله فی اولادکم هم شمولی
ندارد زیرا که جمع اضافه عموم مفید خود می کند وولد حقیقة در بلا واسطه است از دون
قرینه چنانچه در رساله وقف بیان کرده ایم مجرد نشود مخصصات بنصوص واجماع
چنانچه قول نساء پسر دو دختری که نواسه دختری باشد از جهة ارث شان از جهة
امومة که اقتضا نساء واده مثل کلاله امیه چنین است با اینکه این حکم اختصاص بکلاله می
دارد ودر نواسه جاری نیست چنانچه شهادت می دهد این خواهرزادهای که از خواهر
باب وبنی می باشند که بتفاوت می برند نصا واجماعا با اینکه ارث شان از جهة مادر
است که قائم مقام او شده اند (س) اگر کسی بمیرد وخواهری دارد پدر ومادری وجده
مادری چگونه ارث می برند (ج) چهار سدس مال خواهر است سه تا فرضا ویکی ردا ودو سدس
مال جده وجد است بالمناسبة للنصوص المعمول بها والاجماع (س) اگر کسی بمیرد وبرادر
وخواهر پدری وجد وجده مادری چگونه ارث می برند (ج) دو ثلث از برادر وخواهر است
ویک ثلث از جد وجده بنابر مشهور بین طایفه بحکم الکتاب والسنة والاجماع باعمال الفقهاء
واقوال خلاف شاذه ونادر (س) اگر بین نعیم وزوجه یا وارث این در یکی
با وارث دیگری نزاع در متاع بیت شود حکم چه می باشد (ج) اقوی وفاقا للشهید حکم بودن متعه
زنانه است از زن مثل چادر وکردن وچیلن وامثال مردانه از مرد است مثل پیرتین وجه
ولده

دکلاله و کمتر بند و اصغر شرکه از مرده مثل فروش و ظروف للاخبار و الاجماع س اگر کسی بمیرد
از پدر سه دختر چگونه این دو وارث می برند ج اگر دو جهت داشته باشند مثل
مال شوهرات و ما نحن فیه پدر دار بلا کلام س غرقی و مهدوم علیهم چگونه ارث می برند
و غیر غرقی و مهدوم در حکم ایشان می باشند یا نه ج هر یک از این دو وارث از دیگری می برند
باین معنی که زید فرض می شود مرده قبل از عمرو و عمرو مال او را بارث می برد پس عمرو فرض
می شود مرده قبل از زید و زید بارث می برد از عین مال عمرو نه از آنچه که عمرو از زید بارث
برده است و من بعد از هر یک منتقل بوارث او می شود و غیر این دو در حکم این دو نمی باشند
لعدم شمول الادله و منع التنقیح و اتحاد الطریقه و بطلان القیاس فی الشریعه فیعمل فیه
بمقتضی الاصل و القاعده و تقدم ارث احدهما من الآخر بالموت ضرورة عدم ثبوت حیوة
بعد وفاته التی هی شرط الوراثة بالکتاب و السنة و اجماع الفرقه خرج ما خرج و بقی
الباقی س ارث هر یک کدام از این دو می برد یا از صاحب کتابه و بدان اجماع
اصحاب در این باب ظاهر می شود اگر چه نسبت خلاف بجمعی داده شده لا انکر شاذ و ضعیف
است و سند معتبر ندارد س [illegible] و اولاد ام بالسویه ارث می برند از ام اگر چه ارث بستانند
بمحض جهت امومت باشند بالتفاوت است ~~[illegible]~~ بلا خلاف کتابا و سنة و اجماعا و
شهوده است که ارث از جهة امومة بالتساوی است و کلالة ام ای اسم برادر باشد
اگر کلاله ابی بکلاله ابی جمع شوند چگونه ارث می برند ج اگر کسی بمیرد و برادر

یا بالتفاوت ج بالتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین ارث می برند

با خواهر مادری داشته باشد سهم او سدس است و پنج سدس بکر تقسیم می‌شود بکلاله ابی
و امی بالسویة اگر ذکور باشند و للذکر مثل حظ الانثیین اگر مختلف باشند بدلالت الکتاب
والسنة والاجماع س اگر کسی بمیرد و برادرزاده‌های دارد که با او از یک پدر بوده‌اند
و خالوزاده هم دارد وارث کدام یک است ج وارث برادرزاده‌ها می‌باشند کتاباً و سنة
و اجماعاً و خالوزاده‌ها را بهره و نصیبی نیست و این از این جهت است که اولاد هر یک از طبقات
ارث که اولی آبا و اولادات و ثانیه اخوه و اجداد و ثالثه اعمام و اخوال در حکم خودشان است
و مانع از انتقال بطبقه بعد س زوجه خود که مادر زن شخص نباشد می‌تواند نکاح کرد
یا نه ج جایز است نکاح او بلا اشکال س کدام مطلقه ارث از شوهر می‌برد در حال عده بائنه
ج اگر طلاق رجعی باشد و در حال عده زوج بمیرد و قهرا ارث می‌برد نصا و اجماعا و همچنین
ارث می‌برد اگر زوج در حال مرض در الطلاق در اثنا یکسال از زمان طلاق الی حین وفات
و اگر چه طلاق رجعی هم نباشد نصا و اجماعا محققا و منقولا اگر زوج بمیرد بهمان مرض هم
و زوجه هم شوهر نکرده باشد بعد از انقضاء عده س صوم و صلوتی که بر ولی لازم است کدام است
و مراد بولی طلاذکر اکبر است یا نه و آیا لازم است که خودش بجا آورد یا دیگری میتواند تبرعاً یا باجرت
بجا آورد ج اقوی وفاقاً للمشهور المأثور المنصور بل بلا خلاف صاحب انت که قضا بر ولی
ثابت است اگر در حالی که متمکن شده باشد جمیع از قضاها اهمال در آن کرده پس اگر بمیرد
و مثل او قبل از تمکن از قضا ساقط است قضا از ولی اتفاقا چنانچه از بعضی نقل شده
و اجماعا

و اجماع چنانچه ظاهر منقول از منتهی است بلکه بعضی اخبار صریح در منع است بلکه در خصوص منع
خلاف است صریح جمعی از اصحاب مثل بعضی اخبار عدم سقوط است بعدم تمکن و مشهور سقوط است
و ثانی او وجه نیست جمعاً بین الادله بحمل حرمتها الیه بر ندب محمول نزد مشهور و اما صلوة و صوم
که تارک آنها بوده عمداً یا عالماً به مسائل یا جاهلاً یا اتیان نموده و لکن باطل است از جهت غفلت
یا جهل و لو تقصیراً لازم است بر ولی قضاء آنها یا ممکن میت مثل مرض و حیض و شبهه آن
در مسائل خلاف و اشکال است و عدم لزوم قضا است للسلف الشهید و قضاء الاموات
بالمرض بحج و ولی علی المتکلم و لذکر اکبر است با این معنی که بزرگتر از او نباشد للاولاد است
و الاخبار صریحا و مختار در نزد المنجبر قصورها لکنها لو کان بالشهرة المؤیدة بالاعتبار
و مشهور جواز آن است بتبرع با اجرت للنصوص بلا ولة و الاصالة المؤیدة به ادب
فی الودعی فی الحج والقاعدة و التنقیح و اتحاد الطریقة مصحف و خاتم و شمشیر که جمیع فی الجمیع
و لا اکبرات اگر متعدد باشد کل آنها حبوه است با آنکه بلکه بنا بر ثانی نصیبین یا کسی است
که حبی تعلق بار داده با با وارث است ج جمیع حبوه نیست علی الاقوی بلکه یکی
از هر یک حبوه است و ان یکی غایب است اگر غلبه محققات و الا و لعل الا علی التعیین
و تعیین آن بقرعه می شود علی الاظهر و حجة دعوای اولیها مام عرفا است از لفظ معروف
و خاتم و شمشیر لا اول بنا است منقضی مع المتیقن بعد الولد و مجرد صنف کتاب
نمیکند در حکم بتعدد چنانچه فاضل نراقی ره در مستند توهم نموده و شاید که نظر صاحب

منهاج هم برابن باشد حیث حکم بر حرمان زیراکه حجیة الفاظ ان با بطن برادامت ز تقیید عموم

وجه دعوی تابیه الفاظ مؤده مضاف بر وجه تسلیم وقتی که اکثر است نباشد و شکی حاصل نشود و حجیة دعوی تابالله

عموم ادلهٔ زوجات واشکال در عموم را دفع نمودیم در محلات تفصیلا پس قول بتخییر وارث

چنانچه شیخ فقیه اختیار نموده در جواهر بعد از اخبار مختار ناتمام است و وجهی ندارد جز بودن

حکم خلاف اصل پس اقتصار خواهد شد در تخصیص ادلهٔ ارث بر متیقن و این وجه است از جهت

انکار لوازم موده حکم اخراج است و از این جهة اجمالی دارد چنانچه محتمل است که اخبار باب ارث

باید محمولات که با صاحب جنس باشد عام مخصص بمجمل حجة نیست پس جمع بجامع مکه و مقرر

ان قیمة هذا هو بحکم الثلاثه واما البلاء پس جمیع ان حبوات از جهة ورود لفظ با باب

مضاف که از برای عموم است و اجماع چنانچه در منهاج است و اختلاف لفظ و جهی بیکوات ان

برای حمل آن بر مطلق بل بر عموم و ورود مورد غالب منقوض است بخاتم زیراکه غالب

در ان تعددات نیست و در ک بوسیئی و بوستینچه و جبه و عبا و ردا و کلاه و غیر

وشال کرد و کمربند و شال سر در حبوات با بن 18 مجرا اطلاق کسوه بر ان شود حبوه

واکرچه تو بیر از اطلاق نشود لما رواه الکلینی بتوسط العده الذی حکم

علی ابن ابراهیم الثقة الجلیل المشتهر بالقمی صاحب التفسیر و ذلک کاف

فی اتصاف السند بالصحة بحسب العده وان لم یظهر حال الباقین عن احمد ابن محمد ابن خالد عن ابیه

عن حماد ابن عیسی عن ربعی ابن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات الرجل فسیفه و مصحفه

حضو صیات است با غلبه وانفاق باتفاق ان

دفع

وخاتمه وكتبه ورحله وراحلته وكسوته لاكبر ولده فان كان الاكبر ابنة فلاكبر من الذكور

واحد ومحمد ابن قيان المعروفان الثقتان وحماد ابن علي من اصحابنا بالاجماع ايضا مضافا الى

وثاقته ودعوى ابن عبدالله من الثقات فالحديث صحيح وفوقه لا موثق كما ربما يتوهم لبعض

وان كان حجة لا من جهة حماد ابن عثمان لانه ورد فيه ما ظاهره مخالفة الامام ثم وتدبين ضعفه ثم

على انه يصير به صحيحا صحيا وهو فوق الصحة المصطلحة كما بيناه في الرجال والدراية

ولا ينافيه دلالته سوى اشتماله على ما لا نقول به وهو الثلاثة قبل الكسوه وهذا غير قادح

كما حقق في محله ايضا بان الكسوة بيان للثياب وهو ممنوع بظهور المغايرة وان كان

الاخبار يفسر بعضها بعضا مع انه ليس باولى من العكس ولو نكس يثبت خيارها جميع

ماسوات بالكلى چنانچه بعضی جمع كثير است از اصحاب نعم دلالت دليل نقل

عن صاحب الفاضلة است پس حال آن بر آن خواهد شد از جمله نقل حقيقه ميشود بر لفظ مرد

مؤيدات اگر نكويم دال بر صدق مدعی حديث اصحاب كساء وخصوص در نفقه وصدقكس

بر ماسوا ممكنه اخير بنظر قاصر فقرا است اگرچه بعضی در بعضی تشكيك نموده اند

وعدم احتياط تسليم در كفاره بجهت كه مجزی باشد در آن كس قادح نيست زيرا كه نيابت

نیازی بکفتند اما صدق ان بر ثلاثه اخير محل شك است اگر نكويم عدم ان ظاهر است

بلا انتقاد خواهد شد بقدر متيقن و بنظر حرام باید دستکش هم داخل در کون است

ومع هذا احتياط در موضع ان در موقع ... جامه كفن بر قيمة داخل است

در حبوه بانه دهم چنین انگشتر و شمشیر و مصحف کران بها و حلیه شمشیر که عبارت از غلاف
آن باشد و طلائی که در آن بکار برده باشند و هم چنین حلیه مصحف و پوشش منفصل آن
و جامه که به بدن پوشیده باشند و دوخته نه شده باشد ج اگر کل قیمت آنها بحدی نباشد که اضرار در
ارث محقق شود چنانچه قیمت آنها به هزار اشرفی باشد یا اشیاء دیگر و باقی مال او با نصف
اشرفی مثلا که هر در این صورت اگر نگوییم هم شود دلیل حبوه قطعا فلا اقل من آنکه
بعضی خواهد شد بر قدر متیقن و داخل خواهد بود اگه چنین نباشد مثل اینکه قیمت
آنها ده تومان باشد و مال او هزار تومان و طلائی که در شمشیر بکار برده مانند جزو شمشیر است
در بعضی غلاف آن و جلد مصحف داخل می باشند از این جهت و اما لباس دوخته
نشده خارج است از جهت فهم عرف علاوه بر اینکه در بعضی اخبار اضافه بجلد بن شده
و این مفهم است که باید استعمال شده باشد چه جای آنکه دوخته شده باشد پس اگر دوخته
شده و اما استعمال نشده خارج است لیکن اگر هر گاه استعمال شود منافی نباشد داخل
است مثل لباس ایام اعیاد و قطعه شمشیر و نگین انگشتر و بایه از مصحف و ثوب جمع
نباشد و جهش ظاهر است و حبا اولویت فاسد و قیاس است س برادر و خواهر
ابی چگونه ارث می برند ج تمام مال را می برند بالمناصفه باین معنی که نصف برادر
می برد و نصف خواهر و عمده دلیل مسئله اجماع است س اگر کسی بمیرد جد پدری
و جد مادری داشته باشد چگونه ارث می برند ج دو حصه تعلق بجد پدری دارد

و یک حصه

و یک حصه به جد مادری علی المشهور المأثور المنصوص بل الاجماع بقسمیه، اگر بمیرد شخصی و جد و جده دارد
پدری و جده و جد مادری چگونه ارث می‌برند ج دو حصه را جد و جده پدری می‌برند و یک
حصه را جد و جده مادری هم چنین است در صورت اجتماع جد و جده مادری با جد و جده پدری
بنابر مشهور بلکه مجمع علیه چنانچه گذشت و ادله ارث و قواعد آن منطبق است و خلاف در
مسئله شاذ است از احکام قصاص و دیات سؤال هرگاه بزند زید بر عمرو آلت قتاله و قصد کشتن
نداشته باشد ولکن فعل فعلی است که غالباً باعث کشتن می‌شود حکم قصاص است یا دیه و بنابر دیه
اگر فرار نماید قاتل تسلط بر اخذ دیه از مال او هست یا نه ج حکم قصاص است و اگر فرار
مستعقب موت شود تسلط بر اخذ دیه از مال قاتل خواهد بود و اگر قاتل در محل قصاص
فرار نماید و بمیرد و چیزی از او متخلف شده باشد تسلط بر اخذ دیه از وارث او هست
یا نه و زوج و زوجه از دیه می‌برند یا نه ج بلی ولی دم تسلط دارد بر ورثه قاتل که از
الاقرب فالاقرب دیه را بگیرد و زوج و زوجه ارث می‌برند از دیه بلا خلاف و اشکال
بلکه بالاجماع محصلاً و منقولاً و اما از قصاص بهره ندارند و مستحق آن نمی‌باشند بالاجماع
المحقق والمنقول بلی متقرب به ام بهره از دیه ندارد علی المشهور المنصور المأثور
بل اجماعاً کما عن الخلاف و اما حق قصاص را ارث می‌برند علی الاقوی و اختصاص آن به عصبه
چنانچه مختار جمعی است از فقها که از ابن بابویه تحقیق است در غایت شذوذ و ضعف
او ارث بلکه اجماع محکی از بعض فضلا و فقها و [illegible] لا نقل عدم خلاف از موضعی از

و محل [illegible] و الدیات

سازی مکذب است للتبع و روایة برخلاف اگرچه اختصاص بنساء دارد و اثبات دعوی
عینا باید مگر با جماع مرکب که مراد ثلاث است مخالف است با اجماع محکی از ابن فضال با قطع
نظر از سند و مدعی در جواهر حیث مدعی فی دعویه [illegible] قصاص نمودن باید بسیف باشد
و محل آن گردن است و باید سیف ضربه باشد بانه بلکه باید بعمل طوری باشد که معنی منه
بجا در ره پس اگر او بشمشیر کشته ولی دم بشمشیر بکشد و اگر بسنگ کشته بسنگ و اگر بزهر کشته
بزهر و اگر بخناق و هکذا [illegible] اولی اختصاص است بسیف و کردن و بضربة علی السیم نعا
واجماعا معقنا و منقولا پس باید باو فوق را اختیار نماید که باین طور قصاص شود و اگر
باو فوق احیانا صورت نه بندد از او این ضربه را متعدد نماید تا کشته شود و بعضی از فقها
مثل ابن جنید قائل بمثل شد و مائل شد بابن عمر و احد از متاخرین از جهة آیه ما ثلوا و النبوی
من حرق حرقناه و من غرق غرقناه و نبوی در رضخ جاریه و هیچ یک دلالة نیست زیرا که
اولی از قبیل النفس بالنفس است و ثانی جابر ندارد و ثالث قضیه در واقعه است بر فرض دلالة
موهن است با نچه اشاره بآن شد بلی اگر معذور در شریعت ممکن نباشد جایز است عمل بان الاقرب
فالاقرب پس تجدید مثل بکار در تعیین او مقدم است بر عیان از جهة فی عن اقربیة و لزوم
بلا از جهة [illegible] و عدم تعرض جز محقق در سؤال و جواب قاطع نیست [illegible] اولیاء دم اگر
متعدد باشد میتواند یکی بدون اذن دیگران قصاص نماید یا نه و اما فرق هست بین آنکه بعضی
غایب باشند یا مجنون یا صغیر یا نه اول جواز اقتصاص بدون استیذان للاجماع المحکی

و ظاهر

وظاهر الكتاب المؤيد بالتقليب بعضه فلا قدح من اجل فاعل الشركة مع انها غير منافية بما كفى

بالدية ومن ثم نيست يعني انكه صبي غايب باشند يا مجنون يا صغير باشد الا انكه در جميع ضمانات

حصه كسي را اندبه كه اذن از وحاصل نموده [illegible] يا ولي مثل اب وجد وحاكم مي تواند قصاص

نمايد بانه [illegible] اقوى تحقق ولايت است در حق قصاص مثل حق خيار وشفعه ومخواهند

لعموم ادلة الولاية كتابا وسنة المؤيد بالشهرة المحكية على جماعة الفوايد وعمل اكثر المتاخرين

كما في الروضة وخلاف الشيخ في الخلاف وفي المبسوط معارض بالخلاف المحكي عنه كما في الروضة والموجود

الاجماع المحكي عنه موهون بما تقدم انما ان المنقول عنه في التحرير منها انتصر اوذ با دبل

لا يبعد كونه وجوبا [illegible] بودن آلة قتاله كافي است در قود وانتظار يا لا بدات از قصد قتل

[illegible] قصد نمل معهود مؤدي بقتل يا بودن آلة قتاله مثل عمود نبيل وكارد وشمشير كافي

مي كند للاجماع والاخبار [illegible] اگر دو نفر يا بيشتر مثلا ده نفر يكنفر را بكشند جايز است از براي

ولي دم كشتن همه باشد [illegible] ولي دم مسلط است بر كشتن همه كي اگر عمل هر يك ببعضه كافي باشد در

ازهاق روح بعيني مليبار جهة استناد قتل در اين وقت بهر يك هو بلي يجميع شمول كتاب وسنة است

الا انكه غرامة مي كشند نزد ديه ماچنانچه در نص است ومعقد اجماع تا نفس بنفس شود ونفوذ منع

نمي شود به ولا يعرف في القتل دبرا كه اسراف نمي باشد بر اين تقدير واجماع در مسئله بني محقق است

معقنا ومنقولا مثل نصوص مستفيضه ودهم چنين است در صورتي كه قتل مستند بكل باشد وهكي

ساديه از هاق روح لو باشند و وجه ظاهر است وظاهر آنكه انچه گذشت بلي اگر مرتد او مستند

باشد بمثل یکی قصاص اثبات می‌شود و بر از جهت اثنا اشتراک و جنایتشان برای ولی
کشتن یکی در موضع اشتراک و لیکن ولی یکوان دیه جنایت خود را بوارث کسی که کشته می‌شود
بقصاص باید بدهند چنانچه بیگانه است س یا قصاص اطراف متداخل در قصاص نفس دارد
یا از جهت اطراف قصاص می‌شود و بعد از جهت نفس ح این مسئله محل خلاف شدید و اشکال است
و از تعجب است و نصوص و عمل اکثر و قواعد و اصول آنست که اگر قبل از قتل جنایات
متعدده واقع می‌شود مثل قطع ید و رجل و اذن قصاص می‌شود جمله در این جنایات و بعد کشته
می‌شود و اگر بیک جنایت بواسطه سرایت او را یا از دو کشته شود تداخل است در بقصاص نفس
اکتفا می‌شود س اگر کسی سمی بکسی بدهد و وی بخورد اند بلکه یکی قصاص از کدام بل
می‌شود ح قصاص از دومی می‌شود با علم بمهلک بودن آن و اگر جاهل بتفصیل باشد که چه چیز است
مثل خصوص سم الفار و نحو آن بی اشکال از جهت لیکن او مباشرت بلی اگر خود نده با علم
بحال و عدم اکراه بخورد خود قاتل بنفس خود شده و بر او چیزی نیست مثل آنکه شمشیر یا کارد
بکسی بدهد و خود را بکشد س مستحق قتل را جایز است در مرض انچه در مرضی که باشد مال
حیوة در او نباشد ح افتی در مرجوم و کسی که کشته می‌شود قصاصا جایز بلکه وجوب است
باین معنی که امر می‌شود باغتسال ثلثه میت و حنوط و تکفین در حال حیوة و بعد از کشتن
نماز خوانده می‌شود بر او و دفن می‌شود وفاقا للشهید المنصور للنص المتلقی بالقبول و ظاهر بعض
عن غیر الغسل کالشرایع لتعرض المسئلة فی الغسل لا للخلاف فیها الا در باب شهید و اما در باب

شهادت

اشکالست وتنقیح مناط بر انعدام عموم واطلاق وضوحی ندارد ح اگر با وجود سلطنه
حاکم شرع باشد یا ولی بمیراث مقتول باهیچ بلکه محقق از اعلام مکلفین مجتهد است اگر چه
بعض اجله متاخرین میل با خیر نموده لاطلاق النص والفتوى وللاصل ولكن احتياط در جمع
بین اولیا است ح استیفاء حق قصاص از ولی دم توقف دارد بر اذن حاکم شرع یا نه ح اذن توقف
وما بین نیست که خود مباشر عمل او شود چنانچه در ینابیع الولایة در ولایة مقام بتفصیل بیان نموده ایم
اگر ولی یا حاکم باذن ان یکدیگر مباشر قصاص شوند وکسی تبرع بان ننماید نیز موقوف بر اجرت
اجرت که میباشد ح قواعد اقتضا دارد که بر ولی دم باشد مگر چنانچه ظاهر جواهر است
مانند شدن بودن ان در بیت المال اگر باشد والا در مال جانی چنانچه ظاهر جواهر است
ومانند در لمعه وشرایع است حیث قال فان لم یکن بیت مال او کان ما هو اهم منه کانت
الاجرة على المجنى عليه وجعله الشيخ الفقيه في الجواهر في مقابل المسوغ فان المراد منه من
عليه القصاص يعني الجاني كما في نص اللمعة والمحكي ان المراد منه والى المجني عليه يعني الجاني
كما في نص اللمعة والمحكي ان المراد منه ولي المجني عليه يعني المقتص لاجله باعتبار مرودة عدم
كون القصاص جناية واستدلال شيخ بر اول باينكه بيت المال معدات از براى مصالح مسلمين
واين از اعظم انهاست وبر ثانی باینکه بر او واجب است که خود را بقصاص در ادرد وضعف هر دو ظاهر
است پس اگر اجماع در اول نباشد چنانچه ظاهر از جواهر است اعتماد بر این دلیل نخواهد بود بلی در جانی
که مقتص باشد در باده بیان تفصیل بنظر می اید اگر چه اظهر بودن ان در بیت المال مطلقا فافهم

س عمد صبی مثل خطاء او بر عاقله است یا نه وسفیه در حکم صبی است مثل مجنون یا از قبیل کـ

می شود ح فیل عمد صبی مثل مجنون بالاراده فعلش می شود خطا است در بودن دیه بر عاقله

نصا و اجماعا و مراد بعاقله خویشان پدری است مثل عمو و عمو زاده و برادر و برادر زاده و مراتب

متاخر ارث علی المشهور المنصور فی الاول و اجماعا فی الجملة فی الثانی و سفه مانع از وقاص

نیست از جهة اصول بعد العموم والالحاق بالکبار منها اجماع مستفاد می شود زیرا که

در شرایط و موانع نشمرده اند از امثال بلوغ و عقل بلکه تصریح بخلاف کرده اند جز مثل

ته در حکم از تحریر که قائل شده باشتراط ان و ان شاذ و ضعیف و مخالف ادله و توافقات

ولهذا بعض محققین در شرح کلام فاضل را تاویل نموده اند بکمال عقل س زن و کودک

و دیوانه داخل می باشند در عاقله که دیه بر ایشان است یا نه داخل نمی باشند بلا خلاف

بلبهم س اباء و ان علوا و اولاد و ان نزلوا داخل در عاقله می باشند که متحمل دیه اند یا نه

اقوی وفاقا للشیخ دخول است للاجماع والنص و منها اهل اللغة کالجوهری و غیره فی

تفسیر العصبة الذین فسرت بها العاقلة و دعوی شهرت بر خلاف کما فی المسالک والروضه موهون

است مثل اجماع س تحمل عاقله دیه را مقدر است بتقدیر خاص یا منوط بنظر امام و کار

است خاصا او عاما یا بترتیب ارث است یا نه معنی که اباء و اولاد مقدم می باشند بر تحمل

الاخوة والاجداد ثم الاعمام والاخوال ح اقوی وفاقا للشیخ انسب که بطریق ترتیب طبقات

ارث است للعموم المنجبر بالشهرة المؤید بالاعتبار واجب است بر عاقله که دفع دیه را الا هذه

یا صدق دادن ج در بعلتی سال باید بدهند هر سالی ثلثی اجماعا وقضاء وصیته مدة الحین موت

مجنی علیه است نزد حین اثبات در نزد حاکم وحکم بدو باد فی ارباد للنباد من الرضی الموید بعد الخلاف

س وبه خطا مثل عمدات کما ذکرنا بانه [illegible] مثل عمدات در امور شتی کانه کو صدقه شد باشد

با رویت کا و یا دو بیت حله بین با هزار دینار یا هزار شاة یا ده هزار درهم کا التشبیه ما بعد

بلا خلاف فی الثلاثة لاطلاق جملة من النصوص والفتاوی المؤید بالغیری الا انکه فرقی در ابل

می باشد چنانچه بتفصیل در محل مذکورات ومجازات عاقله در اختیار هر یک از امور ستة خفاء

النصوص والفتاوی س فتبرعها فذات بانه [illegible] فیتم عند المطالبة اعنی حلول الحول تعاقله نعت

بلا خلاف و پس از عجز از دادن در حکم معدوم است اجماعا کما فی الجواهر فینتقل الیه بعینه من ا لطف

المناخ او بمن هو فی عرضه لکان [illegible] قسام چنانچه در نفس با لوث اثبات مدعی می باشد

در اطراف و اعضا و جراحات همچنین است یا نه و دندان و شبه ان هم از اعضا حساب می شود یا نه وحکم

عمد و شبه ان و خطا هم جراحات ج قسامه در جمیع اعضا بنابر ما جاری است نصا وفتوی و دندان

و شبه ان و حضا هم جراحت است از اطراف و اعضا است [illegible] فیه بلا خلاف و اگر چه صدق حقیقی نباشد

یا معنوی باشد اطلاق از ان بلا خلاف است بین فقها و در کیفیت قسام در اطراف و انهم مدعی [illegible] کلاسیما

الفذا تفصیل است باین معنی که در محلی که دیه ان بقدر تمام دیه نفس است مثل تمام اسنان و انف

و ذکر شنیع بین است و در طرفی که کمتر است بحسبه از ان به سوی شش یا نه متعیب خمسه و بنه ۲۱ دنصف

النفس و در این هنگام اگر کسی در بینه دو شاهد نهاد اگر کسی دو شاهد مثل نصف [illegible]

ان حکم بکالسه شود پس را لدیت ... اسقط در ثانی دو وجه و هکذا الاطلاق المعروف بين الاصحاب المنجبر

ضعفها لو سلم مضافا الى الاصول العمليه والدليل على اصل التفصيل المروى عن علي ع الكاف

والتهذيب وفيه بطرق متعدده لا تخلو عن الاعتبار والاجماع المحكى عن ظاهر الخلاف والمبسوط

وصريح الغنيه المنجبرات بعمل معظم الطائفه والشهرة المدعاة على الخلاف والمبسوط وصريح

الغنيه المنجبرات بعمل معظم الطائفه المحققه بالتتبع ونص بعض المحرره ولو ضوبق منه فلا اشكال

فى دلالة من شهرة القدماء على المخالفه وهو كافيه لتقدمها على شهرة المتأخرين فى المتروك

كما متقنه بما وضعف سند الرواية على بعض الطرق لا يقدح لاعتبار باخر على انه منجبر بما مر

الاشارة المنتبه بالاعتبار ولا يعارضه الاجماع المحكى عن السرائر لمكان [illegible] صراحته بل ظاهره

فيما ذكر لانه يحتمل لارادة ان الثبوت بالتخيير مجمع عليه كما قال بعض الاجلة وعلى تقدير تسليم

العدم فلا وثوق به فى مقابل ما مر اليه الاشارة كما اشرنا اليه انفا ودر عمد قصاص مى شود اگر موجب

تعزير وهلاكت نفس يا سرايت بطرف ديگر نه شود كتابا وسنة واجماعا وعقلا ولا دية از جود

خالى گرفته مى شود و در دندان شكسته اگر قصاص ممكن باشد چنانچه بعض فقها قائل شده

اند جهة ظهور [illegible] انسان دهم [illegible] بسبب آلات تيز [illegible] اهل صناعة قصاص خواهد شد

واگر چه در مقام باشد قصاص نيست [illegible] واما شبه عمد وان [illegible] فقد [illegible]

باتفاق [illegible] باشد [illegible] مذهب [illegible] جنين بجمل واتفاق جنايته بر ان مذهب شود

پس [illegible] در [illegible] المال [illegible] للاخبار التى هى محل عمل معظم

دانی

والاجماع عن الغنية المؤيد بالاصل والنافى وخلاف حكى از مبسوط هم بادرة شاذة محجوجة بانيكه

ابن حمزه است كه در آن قصاص است نه ديه شاذ است شكل سند آن از روايت واما خطا محض پس در آن

ديه است وليكن بر عاقله كه عصبه باشد در مال ايشان نه در بيت المال ونه در مال جانى قضاء وفتوى

مسئلة اگر حرى عبد غير را بكشد قصاص از او نمى شود بالنص قصاص نمى شود از جهة مثل او از آنكه

چه كشته شده مال قاتل باشد بالكتاب والسنة والاجماع المؤيد بالاعتبار ولكن تعزير

مى شود قاتل و در غير واحد از نصوص تصريح بضرب شديد شده و تغريم مى شود بقيمة عبد

بجهة وقتى كه كشته شده بشرط آنكه تجاوز نشايد ديه حر را و در مجلى نيست در تغريم بين صورتى كه اجنبى

الا آنكه غرامة مولى بتصدق بر فقرا است وغرامة اجنبى بازبراى مولى است كل ذلك للنصوص المحمول

بها عند الجل لولم نقل بالكل وعدم تصريح در نصوص ببرائة قيمة اجنبى از براى مولى قادح نيست

لانه المتيقن والمتبادر مع انه يكفينا فى عدم الفرق وهو اندم على ضرره بما اذا قتله فلا ماناث

مسئلة اما چنانچه قتل آزاد مر بنده را باعث قصاص نيست موجب كفاره هم نمى باشد ايجاب آن

كفاره جمع را بمعنى رقبه كه اعم است از ذكر وانثى مثل نسم لغة وعرفا وشرعا واطعام شصت

مسكين وصيام شهرين متتابعين مطلقا چه عبد از قاتل باشد وچه نه چنانچه در قتل حر مر حر را

از مسلمانان است بنا بر آنچه ظاهر جماعة از متقدمين حيث اطلقوا ولم يستثنوه بل صرح بعض الاجلة

من الاجلة بالتعميم كثانى الشهيدين فى الروضة وغيره بحيث يظهر منه المفروغية حيث قال ويستوى

فيه الذكر والانثى والحر والعبد مملوكا للقاتل وغيره ولم يشر الى الخلاف فى المسئلة وفى الجواهر وكيف كان

نجب كفارة الجمع عندنا بقتل المسلم ذكراً كان المقتول او انثى حراً او عبداً للعموم خلافاً للمحكي عن مالك

فلم يوجبها في العبيد بالجملة فالمرجع فيها بلكه نصا بشان الملاق است اگرچه از بعض نصوص مسئله

اختصاص بحج مقام استدعى هذا مخالفت نموده شيخ در مسئله در نهايه و ابن فهد در مهذب فشکال

که قاتل مسلم الآن دو بتفصيل ابن معنى كه اگر عمداً نحو قاتل باشد مستحب است كفارة جمع و ابن شاذ

است مثل مسئله ای از نصوص مبعض [illegible] جايز است قتل کسی که عالماً عامداً افطار نمايد

در شهر رمضان و حال انکه حلال داند باینه [illegible] اگر حلال ندانه افطار را و شرب بروا نباشد کشته

میشود اگر مرتد فطری باشد و توبه او در این وباب قبول نيست كتاباً و سنة و اجماعاً و اگر حلال

[و اگر عود نمود ثانيا] بداند و خدا را اثم بداند تعزیر میشود و اگر [illegible] على المشهور المنصور المأثور و قول با نهم

[بار سیم تعزیر میشود]

[و اگر عود نمود ثالثه] کشته میشود در مرتبه چهارم شاذ است كشته من المهمل عنهم [illegible] ان اصحاب الكبائر يقتلون في

[كشته ميشود بعد از دو تعزير] الرابعة لمعارضته بالصحيح المتقدم عليه من وجوه عديدة وهو قوله [illegible] اصحاب الكبائر اذا اقيم الحد

مرتين قتلوا في الثالثة والاحوط الممكن من الرابعة ولا احتياط في تأخيره الى الرابعة كما توهمه بعض

الاجلة لدوران الامر بين المحذورين كما لا يخفى پس حكم مذكور كلی است و جاری است در هر کبیره

ضروری باشد وجه آن الا ما استثنى كالزنا و نحوه ما هو [illegible] که در ضروری ثلث است در بعض

مرتین و مرتد ملی در مرتبه اولی اگر مستحل باشد نمیشود قتل [illegible] صاحب شرع و جاری

حد بر او در مرتبه [illegible] که تقیید مطلقات میکند [illegible] متیقن [illegible] باید

با نجه وارد شده در درء حدود بشبهات [illegible] که [illegible] قطع [illegible] سرقة باید

را بحق

في الحرفه

و آیا بمحض ثبوت بر حاکم قطع ید می‌شود یا موقوف است بر رفع امر نزد حاکم از مسروق منه و مطالبه
او سرقه باعث بر قطع ید که مراد از آن در اینجا اصابع است غیر از ابهام دیگر آنکه نصاب نوشته
است که مسروق ربع دینار بوده باشد که دو قران و نیم بوده باشد بعین یا قیمه و عموم در آن
هست نسبت بهر چیزی حتی آنچه در اصل مباح از برای جمیع مسلمین بوده مثل آب و گیاه یا سنگ
النصاب مثل بعضی از اخبار وارد است در این طور و هو حکم للعموم والاطلاق المنطلقین بعمل الحلال ان لم نقل
بالکل وخلافا لابی حنیفه در مباح الاصل ما یسرع الیه الفساد فی سرقات جلد و اگر چه شاهدان نصوص
شهادت داده و از حرز که با اختلاف اشیاء مختلفات است بیرون آورده باشد سارق که والدین
و هم چنین راهن و عبد سرقه منه و اجیر و ضیف در متعلق اجارة و ضیافة اجماعا فی الجمیع رضا
فلیس در مسروق منه رفع امر را بحاکم نموده مطالبه دارد مسروق با رضا و اجماعا پس بمحض ثبوت
بر حاکم کفایت نمی‌کند و اگر چه بنظر کردن خودش باشد بر حاکم خودش بعینه یا بینه حسبه شهادت
و حد با سارق دو مرتبه که در قطع ید ثابت است بالنص والفتوی اقرار نماید نمی‌تواند اجرا حد
کند تا مسروق منه امر را بحاکم رفع نکند و مطالبه ندارد مسروق را و از صریح نص بر می‌آید که این
حق الناس است و قرار حق الناس بر مطالبه است بلی بعد از رفع امر بحاکم و مطالبه مسروق او را
نمی‌رسد که عفو نماید از قطع ید بعد از رضا و فتوی مبنی بر صحابه رفع بین حق الله و حق الناس است اگر چه
در صریح نصوص است که حق الناس است و باید انکشاف حق الله شده که مسروق منه را دخلی هست فی الجمله
و حق الله محض نیست مثل حد لواط و زنا چه باین لاد و مرضیا از سارق الکتفا می‌شود باقرار یکمرتبه

عملاً بناءً على الاقرار و چنین شکی که در سرقت از حرز نیست بر خیال ملازمه بین ثبوت مال المسروق

و قطع ید بوجه جراءت و اجتهاد در مقابل نص مثل حسنه فضیل حد نقاص در اقرار و اکتفاء بیک مرتبه

در صحت قبل بنا بر مشهور منصوص عملاً باطلاقات و قیاس آن با براءت باطلاق و صحیح الفارق

سارقاً از اسیابها و حمامها و مسجدها و روضات مقدسه و اشباه اینها قطع ید او محل ریبه

او عدم قطع ید او می باشد از جهت شک در صدق حرز بر این مواضع که عامه خلق ماذون

می باشند در دخول اینجا اگر چه یکی از ایشان تصریح بآن نموده اگر دعوی قطع با ظن عدم ثبات

علیه صحیحه السکونی کل مدخل یدخل فیه بغیر اذن فسرق منه السارق فلا قطع فیه والاستقراء

المواد المنصوصة في الضيف والاجير ومن جانسه لا له الا ان والخطابات الدالة على

باید ... در مدت طعام و ماکول در عام مجاعه باید قطع ید نمی شود باید

فضاء و فتوی چه ماکول طعام بالفعل باشد مثل نان و چه بالقوه مثل گندم و جو و چه بثمن گران

بدست آید و چه ارزان باید و چه فقیر باشد سارق و چه غنی اگر مضطر باشد یا شبهه اضطرار در حق

او متحقق شود در اینکه عین نافی با اضطرار از این جهت نداد در فصل طعام است نمی کرد

شبهه باشد على المشهور المنصور المأثور و لکن با عدم احراز مجاعه ان و در ... و نحوا

و اما با احراز قطع خالی از وجه نیست و در ... اقرار لملازمی نصوص و فتوی از این دو هم چنین

قطع نیست در سرقه از جیب و آستین ظاهر و اما باطن ابد در قطع استیفا و فتوی بها

[illegible] شئ دوخته در سایر خلق آستان و

در انتهی در

در شش روز به معنی دارد ح روز سه قسم است چنانچه مستفاد میشود از آیات و اخبار و کلمات
اجله و اخیار یوم الرب و آن روز قبل از این عالم است و یوم آن مقدار هزار سال این عالم است چنانچه
صریح قرآن است و یوم الله و آن روز بعد از این عالم است که مقدار آن پنجاه هزار سال است و یوم الدنیا
و آن مسبب است از گردش فلک که موجب کرهٔ شمس است که روز همین عالم باشد و چونکه پروردگار کار با اسباب اجرا میکرد قرآن
مینماید چنانچه در حدیث است که ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها و عقل و عادت هم حاکم است بر این معنی و لذا
انسان در کمتر از شش ماه صورت نمی بندد و هکذا سایر اشیاء بحسب حال انتها آسمان و زمین را نیز چنانچه در هر یک
از این دو میباشد خلق فرموده در شش روز از ایام دنیا که شش هزار سال بوده باشد بحسب عالم بالا
عالم صغیر که طبیعت و نوع اند در شش ماه حاصل شود عالم کبیر در شش هزار سال باید صورت بندد و در اخبار
وارد شده که یهود آمدند بنزد پیغمبر صلی الله و سؤال کردند از او در بنه که از ساعت خلقت آسمانها و زمین
حضرت فرمودند خلق کرده است خداوند زمین را روز یکشنبه و دوشنبه و خلق کرده کوهها را و آنچه در آن
هست از منافع روز سه شنبه و خلق کرده روز چهارشنبه درخت و آب و شهرها و معموره و خراب
و اهر بنجاه شد پس گفته است خداوند قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین الی قوله فی اربعة
ایام سواء للسائلین و خلق کرده روز پنجشنبه آسمان را و خلق کرده روز جمعه ستارهها را و خورشید
و ماه و ملائکه را اما سه ساعت که باقی مانده بود از روز پس خلق کرد در اول ساعت از آن سه ساعت
اجلها را یعنی که بمیرد هر کس چه وقت و در دوم از این سه ساعت القا فرموده آنکه در هر شی از چیزها
که انتفاع بآنها حاصل میشود و در ساعت سیم خلق آدم کرده و او را ساکن نمود او را در بهشت و امر فرمود ابلیس

از برای او بیرون کرد او را و اخراج [عیسی م] بیرون کردند یهود که بعد از پنجه کرد خدای تعالی ایام ستة را دست ثم

ثم استوی علی العرش کشند که دلالت کند که اگر تمام میکردی روز کردند که بعد از استراحت کرد و بعضی

غضب شدیدی برآورد شد و لقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام وما مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون

و نازل شد که خداوند عالم ثبت فرموده هر شیئی را در روز سبت پس روز را شمردند یهود روز سبت و بروز شمردند

نصاری روز احد را از برای آنکه خداوند در آن روز شروع در خلق نمود و بعد روز را شمردند مسلمانان روز

جمعه را از جهت آنکه خداوند فارغ شد از خلق خود در آن روز و خلق کرد در بهشت رحمت خود را و خلق

کرد در آن روز آدم را و در آن روز فرود آمد آدم از بهشت بسوی زمین و در آن روز توبه او قبول

شد در زمین   چونکه در جسمانیه معاد در این زمان طلبیان قرابان بعضی سخنان از بعضی بی دینان مذکور

میشود و مردم را شاید بیان فرمایند حقیقت و حقیقت امر را تا رفع جهالات میشود [illegible] جسمانیه

معاد ضروری دین است و اگرچه مفرد جزئیه را در اثبات آن وا نه زیرا که علم به آنکه معاد بی آن باشند داخل

لازم نیاید علم کلی نمی تواند و اما خصوصیة معاد به جسب جسمانیه پس متواتر است و ثابت شده است و لکن شرح قطعی

از کتاب و سنت و اجماع اهل ملت بلکه ضروری بودن آن مطلق و باید دانست که همین جسمی است که در دنیا بود

میشود و معدوم میشود در هزار و حمله و مرض و ضعف انها از مواد است نه بجسم دیگر خارج از این جسم به

وجه غیر مثالی و نه بجسد داخل او در این جسم که انقلابات لطافت کثیف [illegible] نمیشود در دنیا با این بعد

کثیفه دنیویه که تعبیر میشود از آن بجسد حور قلیائی هم چنانکه در کلام بعضی از حکما و اشراقیین و مشایخ

نموده ایشان را شیخ احمد احسائی و تبعه او زیرا که صریح کلمات ایشان در مؤلفاتی که داده‌اند منافیه

بجز

وما بینهما

بعضی اشراقیین است در اینکه معاد بجسد هورقلیائی است که ماخوذ است از ارض هورقلیا که اقلیم
ثامن است نه بجسد عنصری محسوس و مشاهد معاین و نسبت جسد عنصری باین نسبت جمادات بیلور
و شیشه و قطعات ذهب و نقره در خاک صباغه چنانچه اینها مکنون و مستور است در اینها
و دیده نمی شود الا بتقلبات خاصه همچنین است جسد هورقلیائی نسبت بجسد عنصری
باین معنی که این مکنون است در آن و آن غلاف و قشر است نسبت باین و این در جوف و باطن آنست
و دیده نمی شود در دنیا با بصار کثیفه و در آخرت دیده می شود با بصار اخرویه لطیفه زیرا که
چشم جسد هورقلیائی است که می بیند جسد هورقلیائی را و بعبارة اخری نسبت جسد عنصری
باین نسبت عرض است بجوهر زیرا که جسد عنصری مجرد طول و عرض و عمق است که از مقوله
اعراض است و امتلا منشاء زیاده و نقصان جسد هورقلیائی نمی شود مثل سواد و بیاض
نسبت بجسم و بعبارة ثالثه نسبت آن باین نسبت چرک است بثوب که بقصاری بر طرف می شود باین معنی
که جسد عنصری بعد از تلاشی ملحق می شود هر جزوی از آن بکلی خالص خود جزو ناری بکلی نار و خاکی
بکلی خاک و آبی بکلی آب و هوائی بکلی هوا و در قبر باقی نمیماند مگر جسد هورقلیائی و این است معنی حدیث
شریف منقول از ابی عبدالله علیه السلام و تبقی طینته التی خلق منها فی القبر مستدیرة ای اجزاء الراس
بالهیئة علی الراس والصدر علی الصدر و هکذا و هو معنی قوله ثم تاویلا ما ما الا الله تمام
معلوم و حدیث شریف دیگر مروی است از ان سرور که مثل سحالة الذهب فی دکان الصائغ و ناظر
است باین آنچه سؤال کرده ابن بکیر از ابی عبدالله علیه السلام که اگر بدن جسد ... داشته باشد جنب

دران می‌یابند حضرت فرموده‌اند که چه سؤال مشکلی است سؤال القای ابن بکر بود ابی ابن بکر که اگر قبر جسم

شکافته شود اثری از آن پیدا کرد و دیده نمی‌شود و جسد او حضرت معلق است از عرش و نظر نمی‌باید

جسد عنصری مثالی زیارت کنند کان جوهره و جسمی برزخی ابن جماعه است که جسد هر قلمانی را خداوند عالم

دهر جزوی زمان ملحق بعرش برده معلق است دران و ناظر بود او و منافی نیست این با آنچه گفته‌اند از اینکه باقی در قربات

باکر بخود هم جسدی در قبر از آن نیست زیرا که این من حیث هو است انکه محالات بیرون بردن آن از قبر و از این ظاهر شد سرانجام

و ه م م م در زیارات ماثوره نیز و اخبار اخری و جمع بین این دو ثالثه او این است در نشئه

وجه لاهوتیه که تعبیر می‌شود از آن در زبان دستیه بمن و اضافه می‌شود بان دعای عقل

و حواس و جوارح مکرر سمع من و عقل من و حافظه من و با مرء ذکر من و حال آنکه مضاف

غیر مضاف الیه است بلکه می‌گوئی جسم من تو شاه جاه لاهوتی ؛ خورشید مظاهر

ناسوتی ؛ بمعنی بعضهم و خود را بشناس و از خود نمای مبارك نزاولطفی که مبلغ

نظر این دقیقه آنکه شخصی با سیاسبانی داخل شد اسیابان داد بد کرد الود بجا الدارد

الوده با یک گفت می‌خواهم در فلان وقت مرا بیدار کنی چون خواب بیدا اسیابان

او را در زمان موعود بیدار کرد براه افتاد در بین راه ملاذات کرد حلاقی را ملاقی

ایشان باو داد چنانچه رسم است خود را کرد الود دید چون که در اسیابر بعده بود

الفور گفت نامرد اسیابان خود را بیدار کرده مرا حال آنچه تو خود را نهمی

در بادی غرار دی باشی و انتهایت ظهور بر تو خفائی داده بردیم بر بدن عجمی دانا

دعوای خود زیرا که این حرف دور و دراز است پس میگوییم با آنکه معاد بودن
بجسد عنصری محسوس مشاهد معاین اجماعی اهل اسلام وضروری دین حضرت ختم الانام
ومدلول علیه باخبار است از صریح کتاب کریم وقرآن عظیم هم مستفاد میشود که ابی بن
کعب استخوان پوسیده بر گرفت بخدمت جناب خاتم الانبیاء آمد وعرض کرد که من یحیی العظام
وهی رمیم وجواب شد بقوله قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم
واز بدیهیات است وخصم خود هم معترف باشد که استخوانیکه او دید مرئی بود واز
جسد عنصری بود نه جسد هورقلیائی زیرا که باقرار خودشان آن دیده نمیشود وقوله تعالی
ثم انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما امر فرمود خداوند عالم بنظر در استخوان
آنهم با چشم وان نیست مگر استخوان از جسد عنصری زیرا که جسد هورقلیائی
بزعم خودشان غیر مرئی واگر گویند که مامور پیغمبر خاتم الانبیا در این امر مقدر دو بلیه
در جواب گوییم که این خطاب بنبینا از باب ایاک اعنی واسمعی یا جاره است ومقصود
خود آن بزرگوار نیست بلکه دیگرانند چگونه وان حضرت را حاجت نیست بنظر وتامل در
او منکشف است از غایة الکشف ولکن دیگران نمی بینند جسد هورقلیائی را پس مراد بنظر هم نظر
جسم هورقلیائی نخواهد بود وقوله تعالی ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان
نسوی بنانه والتقریبا لتقریب الی غیر ذلک من الآیات الواردة بل المذکورة بقصة اصحاب الکهف
وعزیر وابراهیم وخلیل المذکورة کلها فی القرآن وخصم را دو وجه است عقل ونقل اما وجه عقلی

باین بیان که جسد عنصری نفسانی مثل جامه می باشد که می پوشد اورا انسان و دور افکند نیست

لذتی از برای آن و نه دردی و نه طاعتی و نه معصیتی آیا نمیبینی که زید ناخوشی میشود

و میرود جمیع گوشت او تا اینکه نزدیک نیست که باقی شود در او بلکه رطل از گوشت

و حال آنکه او زید است و تغییر نکرده و نه میتوانی برسم قطع ببداهت خودت اینکه او زید

عاصی است و نه رفته از معاصی او یکی و اگر بود از برای او چیزی که رفته از او مدخلیتی

در رفتن معصیتها اینه میرفت بلکه معها او بر رفتن محل معصیت و محل صدور معصیت

و هم چنین است زید مطیع و اما وجه نقلی اخبار روایات که بصریح آنها اشاره رفت در جواب

آنا در سابق منوالست که طاعت و معصیت عقل روح است که نه جسم است و نه جسمانی

بحکم عقل و نقل قطعی و خلق شده است پیش از ابدان و باقی است بعد از فناء آنها [illegible]

مقتضاء آیات قرآنیه و اخبار متواتره و بدن نسبت با او مثل آلات خارجیه است از چوب

و نیزه و شمشیر و امثال اینها باین معنی که چنانچه این آلات طاعت و معصیت ندارد از حیثیتی

که مادر او و ضاربیم و اگر چه دارند حیثیت دیگر بحیث شعور جزوی خود که مفهوم میشود

از آیات و اخبار قطعیه و بر این منزلست عتاب و تعذیب وارد بر بدن حق آنها مثل قوله تعالی ان

السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا و مثل قوله انكم وما تعبدون من دون

الله حصب جهنم و نیز اگر رضای الهی بجهت اعمال جزوی که دارند بزمان بر پا کردن ربع و عبادت

خود معصیت است در حق آنها از جهت هم چنین است ابدان بملاحظه و فرجی آنها منتهی

وارز

والذی نخواهد بود تا نسبت شود بران جسد هورقلیائی که لا یتغیر و لا یتبدل است بجهت این
احوال علاوه بر اینکه جسد هورقلیائی بر فرض تسلیم الزامات از برای جمیع مدخلیتی
ندارد در این باب و اما جواب از وجه نقلی این است که طینت در حدیث اول احتمال دارد که مراد از آن
اجزاء اصلیه باقیه مادون العرش الی الحرم باشد زیرا که بدیهی است که انا فانا خلق تازه نیست
و حرکت جوهری بر فرض ثبوت آن مقتضی تغییر است نه فنا بر واین اجزاء اصلیه جسد عنصری
زمانی واجب است نه جسد مثالی و باین جواب داده شد شبهه معروفه آکل و ماکول زیرا که انسان
ماکول انسان دیگر چه بواسطه و چه بغیر واسطه از اجزاء فضلیه است از جهت بلاده ماکول
شدن آن بدان تا [illegible] آکل و واجب نیست اعاده اجزاء فضلیه معاد نه عقلا و نه شرعا
بجهت عقل پس روشن است و اما نقل پس بر خلاف واقع است پس مراد شارع و اهل شرع
که معاد بعینه شخصیه است در حشر فضلات لازم نیست ابدا است پس چاق و نحیف و طواری
فضلیه دیگر محشور نخواهد شد قال المحقق الطوسی فی التجرید و لا یجب اعادة فواضل المکلف
و باین مرتفع می‌شود شبهه معروفه زیرا که فضل را با کول خواهد برد و اصل را با کل پس آکل
و ماکول هر دو محشور خواهند شد بی نقص و عیب و احتمال دارد که مراد علیین و سجین باشد که در
اخبار است پس حمل آن بر جسد هورقلیائی که مسلم و ثابت نیست و باید بیهنی حسب ثابت
شود به وجه اشد ابلغ در معنا است حمل استدلال بر معنی که از آن نقل شد در سابق زیرا که
از استدلال نیست عقلا و شرعا و عرفا پس میگوییم که مراد طینت با حد المعنیین است و حاصل که

حرکت استداره حرکت طبیعیات مثل شکل کروی قطعیه نهاد موت و تلاشی بدن از وجب

بنیادها از بعض نکاته بسیط است و حرکت بسیط بحسب طبیعه استداره هم باشد اگر ما سو

نباشد چنانکه در افلاک است پس حرکه طبیعیه بحسب معنی که بیان اسرا باشد و ان من شیء الا یسبح

بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بر سر استناد است که اشرف حرکات است از جهه دفع

قواسر چندی که منشاء شباهت است به بسیط و ما منا الا له مقام معلوم اجتماعست از معنی

که حفظ ذلک نموده بلکه مراد از آن است که هویت ما را مقام معین و مرتبه معینه میباشد

که تجاوز از آن جایز نیست والا لازم می‌آید طفره و اما حدیث سحاب پس ظاهر در اراده

اثار است که اجزاء اصلیه مختلط است بفضلیه بحیثیتی که مسطور است بر شما ایمان

و تفصیل انها مثلا اجزاء صغار ذهب و فضه در خاک دم کار صیاغه که بر شما پوشیده

و مخفی است لکن علم اجمالی دارید بوجود انها دران و چنانچه تو بصنع خاک

رطوبه مخصوص انها جدا و خلاصه می‌نمایید همچنین واجب الوجود از جهه احاطه

و علم بتفصیل انها چنانچه ظاهر می‌شود از طیور مختلطه حضرت ابراهیم که در قران قصه

انها مذکور است اجزاء اصلیه را جدا خواهد نمود از فضلیه و انها انشاء ادبحلی ثانی

ان ان الله بکل شیء علیم در جواب شبهه اکل و ماکول پس حدیث شریف دال بر لای

نیست بر حشر بدن با تمام اجزاء اصلا و از بیانی که کردیم ظاهر شد جواب کلیه شبهات که نو اخبار

هم شده و لهذا انتها و عجیب است از این جامعه بو العجب که کار کشف و انبساط دارند در حل

و احادیث

و اما بیت
بوا این اسباب عزلت و ... می باشند بجا ماندن شریعت مطهره که چون لسان اخبار
و اهل بیت را ندارند نفهمیده اند معنی انها را و اگرچه از ترس جان و مال و ناموس خود
در ظاهر مقر و معترفند با انچه اساطین شریعت میگویند و لکن اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون بلی شرط است
در فهم اخبار اسرار دو چیز یکی ممارست حقایق و دقایق و پر و بال پرواز بسوی ابکار
از معانی و حقایق و مانند ثانی تحریم است از وصول بحقایق حقه و مطالب دقیقه
و حظ او زیاد از حد و اندازه و مصدق کلام امام همام سید سجاد و لا یستحلون ما
یسلمون دمی پرون ازین تا بانو نه حسنا و با جمله جزئیئی پای خود چیزی نمیبینند
ابدا اگرچه بزعم خود بلند پروازند و فی الحقیقه در فهم اسرار با پر شکسته اند و لکن
بسا هست که داخل می شوند در کفر و لباس اسلام را می افکنند و اما جایی هر دو
سالم است از حد وسط و بر سید بمنزل مقصد باری نه باین شود و نه
و نه باین بی نکی جنبه اینور او سطها و اعجب انکه گذشت است که شیخ احسائی گفته
که اگر تو بگویی بودن معاد بجسد هورقلیایی منافات دارد با انچه برادرانم می باشند
مسلمین قاطبه جواب گوییم که منافات ندارد زیرا که جمیع مسلمین می گویند با بدنه
جسد عنصری زمانی تصفیه خواهد شد و با جمیع [illegible] حشر خواهد گردید و ما هم
این را میگوییم و همین معنی را اراده کرده ام و حالا انکه از بدیهیات است که اگر جسم

دارای ذات قاهره شریعت مطهره و اداء ... و شعبه ... [illegible]

بدانیم که قائلین مسلمین بتصفیه قائلند عجبی است که ما بیان کردیم نه بمعنی که مولانا
مدعی است چگونه چنین باشد و حال آنکه مطلق عوام بلکه بعضی از خواص تخیل جسد هورقلیا
نتوانسته اند چه جای آنکه در حشر بآن قائل باشند و بآن بجهت از این نظر فرار دادند
جسد هورقلیائی استاد برای مضمون حدیث شریف مأثور از ابی عبدالله در جواب
ابن ابی العوجاء زندیق در قول خداوند تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها
لیذوقوا العذاب هنگامی که زندیق اعتراض کرده عرض کرد ما ذنب الغیر قال ویحک
هی هی وهی غیرها عرض کرد پس مثلی ساز از برای من در این مدعا چیزی از امر دنیا
فرمود حضرت نعم رأیت لو ان رجلاً اخذ لبنة فکسرها ثم ردها فی ملبنها فهی هی وهی
غیرها حاصل معنی آنکه مثال این از خشتها خشت خامی است که شکسته شود و ثانیاً در
قالب خشت بگذارند و خشت نمایند پس بدرستیکه خشت دوم عین خشت اول است و غیر
او و صورت است پس جسد هورقلیائی هم عین جسد عنصری است بحسب ذات و غیر آن است
بحسب صفت و حال آنکه صریح است در تألیف اجزاء متفرقه جسد عنصری دنیائی است
با اجزاء جسد را ملبن عیسی که ما ذکر کردیم واجبی است از مدعای خصم زیرا که جسد عنصری
در قبر نیست و ماده جسد هورقلیائی نیست بلکه از عوارض او می باشد بتصریح کلام آن
گفته می شود که تناقض معروض است پس بفهم و تعقل نما لکن بلی جایگاه بعضی وهم باشد از کلام
در صحبت ابن بکیر بگوییم که محتمل است که مراد از جسم مطلق بر مرتبه جسم عنصری
بازید

باشد چنانچه از اخبار ظاهر می‌شود که اجسام مؤمنین را خاک ضرر نرساند بلکه محفوظ است
از آن و سالم می‌ماند و همچنین کسان و شهادت می‌دهد بصدق ابن طلبا تا زمان شهدای کربلا
و ابدان انبیا و قصه بدن کلینی و حر بن یزید ریاحی که ابو علی در کتاب رجال ذکر نموده
بتفصیل و آنچه مسموع می‌شود در باب بدن صدوق در ری در زمان ... بلکه بعضی
ذکر نموده‌اند که بدن سلطان عادل هم متلاشی نمی‌شود چنانچه مشهور است قضیه شکافتن
مأمون قبر از شیعیان را اگرچه منافات دارد با بعض اخبار و محتمل است که مراد جسم
مثالی باشد که متعلق روح است در عالم برزخ و نبودن چیزی در قبر از باب بردن آسمان
بالجمله چنانچه وارد شده است و از این بیان ظاهر می‌شود سر وقوع اجسام در زمان
ثان و اجساد اخری و جمع بین ذکرنا الله ... منکر هر دو دین کافر است من جهت
الموضوعیه با این معنی که تعلق نسبه در خارج بدلیل ندارد بحسب حکم بکفر او با این حیث
انه یؤدی الی تکذیب الله و رسوله و غیره ظاهر است بنابر اول مخصوص بودن امری ضروری
دین مثل معاد جسمانی بجسم محسوس و معراج جسمانی کذلک و وجوب صلوة و حرمت شرب
خمر حکم می‌شود بکفر منکران و اگرچه شبهه منشأ این انکار شده باشد و خدا و رسول را صادق
بداند و بنابر ثانی مخصوص این حکم بکفر نمی‌شود زیرا که عنوان تکذیب مقصدی بنابر این
مثل توحید و نبوت خاصه بلکه عنوان شیء دیگر است که تکذیب خدا و رسول باشد چونکه
اینهم منجر با این می‌شود موجب کفر است پس اگر انکار ناشی شود از شبهه که منافات نداشته باشد.

با صدق خدا در ... حکم بکفر نمی شود ج حق آنست که ضروری دینی موضوعیت دارد
بمعنی کردن سؤال مفصلا بیان شد للسفر والفتوی کما یظهر للمتتبع في کلمات الفقهاء
حيث حكموا بما يلزم وانا اطلعه بحثه نقل عن غير واحد ظهور الاجماع عليه وعن مفتاح الكرامة
قال وهنا كلام في ان جحود الضروري كفر في نفسه او لانه يكشف عن انكار النبوة
مثلا ظاهرهم الاول واحتمل الاستاد الثاني لتعليله لو احتمل وقوع شبهة
عليه لم يحكم بتكفيره الا ان الخروج عن مذاق الاصحاب مما لا ينبغي انتهى وما يدل عليه من
النصوص كما نبه عليه الوحيد البهبهاني فيه ما لا يخرجه الا الكفر الا الجحود والاستحلال ان
يقول للحلال هذا حرام وللحرام هذا حلال ودان بذلك فعندها يكون خارجا
عن الاسلام الحديث فان لفظ الضروري وان لم يذكر في الحديث صريحا الا انه يستفاد
منه ضرورة انه ليس المراد من الحلال والحرام النظريات والا يلزم كفر علماء الاعلام
ولا الاعم منها ومن الضروريين لما ذكر بل الضروريين فقط وهذا ظاهر وفي
رواية بريد العجلي عن ابي جعفر ع قال سألته عن ادنى ما يكون العبد به مشركا
قال فقال من قال للنواة انها حصاة وللحصاة انها نواة والتقريب بعينه اوضح مما تقدم
الى غير ذلك من الاخبار فلا حاجة الى التكلم في سندها ودلالتها لانها على فرض قصورها
مجبوران بالعمل والفتاوى وما نحن فيه ادنا بالجملة اختيار کرده بم اجماع ونص ...
بشبهات زيرا كه بعد از احكام مدعى با ... شبهه ... شبهه ... الضروريه
خاتمه

خفائی باشد بنکره اشتد باشد از جهة ترتب حد او باسلام باد و دعا و از معمورات و بسر
بودن او در خیال و زمانیات با انس بعض مقدمات علمیه و نحو اینها حکم بکفر او نخواهند شد و وجدان از
مدرکات است زیرا که قدر متیقن از ادله اکر بکوییم ظاهر غیر این است پس محل شبهه خواهد بود و اجماع
و حدیث ادرؤا الحدود بالشبهات در مثل چنین جائی جاریست پس بهتر در مثل اینکه کفته شود پس بنا بر
ضروری موضوعیه ندارد زیرا که در جواب حکم بر منافات نماید باین معنی یا موضوعیه غایة الامر
است که موضوعیه از مقیده است نه مطلقه مثل مطلق منصرف بحسب افراد و احوال و نحو اینها در
الا اینکه بمحض در فرق بدقه مینماید بین این موضوعیه و تکذیب نبی ثم زیرا که قائل بتکذیب نباید
تکفیر نماید در موضع شبهه مزدوج ان التکذیب لا یلزمه و ان لزم کذبه ثم بلی اکر مدار لزوم
کذب باشد فرق ظاهر می شود و خلاف نموده در مسئله فی مثل هذه الی در ... و قول قمی در
اصول در قوانین دیگر که هر دو بزرگوار تصریح فرموده اند که موضوع نیست ضروری بلکه
از جهة تکذیب منشأ کفر است و این شائبه ضعیف است چنانچه وجهش ظاهر شد اما
سر مرتد چه معنی دارد و چند قسم می شود و حکم هر یک از اقسام چیست بدانکه مرتد بحسب لغة
مشتق از ارتداد است و بر معانی چند متعدده است بحسب لغة و عرف که مخفی نیست بر متتبع در موارد
استعمال و اما بحسب لسان صاحب شرع و متشرعه بر رجوع کننده از اسلام است بسوی کفر چه کفر
باشد که اهل آن کفر ذمی باشند و چه نه پس اکر مسلم یهودی یا نصرانی یا مجوس شود مرتد است
نیز و احکام اینها در او جاری است اتفاقا و منقسم می شود بدو قسم فطری و ملی اما فطری پس آن

برشمرده چنانچه از مجمع الفائده نقل شده وعندنا جملة ان مبسوط من ولد وكان
ابواه مسلمين او احدهما حين ولادته واخبار هم صريحا بر اين معنى دلالت مى كنند ولكن بعض
ولعل كه از فقها تصريح نموده مثل علامه در قواعد وشهيدين در دروس ومسالك ودر
سبزوارى المطالب در رياض وشيخ فقيه در جواهر وغير ايشان باين كه مرتد فطرى
من انعقد وكان ابواه او احدهما ملكه شيخ ره در جواهر غريب شمرده قول جنابى را در رساله
كه بنا در معيار فطرى بودن ولادت است در حال مسلمان نه انعقاد نطفه وبنظر حقير
شيخ مرحوم حل عبارت مجمع الفائده ومبسوط را بر مختار خود نموده مثل اخبار نه انكه
نديده وملاحظه نفرموده بعين حيا وما نقلى شيخ هم ظاهر است كه چنين بعضى نموده كه
دنبال كه اشاره بخلاف نفرموده ما انعقد از ين جهة است كه شيخ مرحوم ابد از مسالك عدم خلاف
مفهوم مى شود در اين باب كه معيار انعقاد نطفه است وحال انكه در مسالك صاحب مسالك
نفى خلاف ننموده وشايد كه در موضع ديگر بنظر شيخ مرحوم رسيده است وبدانكه مسئله
را فقها در مواضع عديده متعرض شده اند ومعتبر است در ارتداد فطرى اسلام حال
البلوغ نفادا ثبوتى من جهتين احديهما فى الاولى من جهة عنوان المسلم فى بعض ومنوان
الرجل فى اخرى ومعلوم انهما لا يصدقان الا مع البلوغ وفى الثانية من حيث تحديدين جنبا انها
هو الخارج عن الاسلام الى الكفر وقد عرفت عدم تحقق الاسلام قبل البلوغ والاخبار
بنفسها لا تدل عليها الان فانتظره ومن صرح بالاعتبار كاشف اللثام وصاحب الجواهر ودون اسلام

حلم

عدم
حکمی در حکم اسلام حقیقی در این مسئله ثابت نیست علاوه که آن بعضی نصوص منطبق حمل بالنسبه
این معنی مفهوم میشود مثل لفته بخلاف بعضی بکفایة شاذ و ضعیف است فبناء علی ما بیّنا
مرتد فطری بخلاف من انعقد ولد و بلغ مسلما کان ان اراد الخ واما ملی در مقابل فطری است هر که
معلوم شد آنچه بیان شد پس میگوییم مرتد فطری که عبارت از مردیست که از اسلام خارج شود
کشته میشود و معتده میشود زوجه او بر طرف میشود در حکم میت است در این جهت باب
که عده وفات نگاه میدارد و بعد از این احتیاط او با جزء او می باشد و ترکه او منتقل میشود
میشود از وارث الاقرب فالاقرب و این احکام ثلاثه اجماعی و منصوص بلکه ضروریات دین
او در این باب باید به نادر کتاب و سنة و نصا و فتوی و خلاف اسکافی شاذ و مخالف
اجماع بلکه ضرورت واما نسبت بغیر این ثلثه وجوهی بلکه اقوالی است مسئله اول
آنکه رافع عقاب اخرویست باین معنی که کافر اخروی نیست که مخلد باشد در جهنم و دوم
آنکه رافع احکام کفر است در آخرت و هم چنین احکام اوست در دنیا بالنسبة بخود نه نسبت بکون
پس باید است بحسب تکلیف در نظر خود و صحیح است عبادات و معاملات او و هکذا
و این قول صریح شیخ فقیه است در جواهر و سوم آنکه رافع احکام است دنیا و آخرت مطلق
حتی نسبت بغیر خود مگر ثلاثه که ذکر شد و این مذهب جمعی است از اساطین
فقهاء مثل شهیدین و فاضل در تحریر و صاحب مجمع و بحرالعلوم و صاحب
منهاج و مفاتیح پس مسلم است بعد از توبه کردن اجتناب قتل او و عصمت ملک او و زوجه

او من تتبع ات وتركه او متعلق بعبادات سبب كفر سابق واجماع وكتاب وسنة

بعدم تاثير توبته بالنسبة الى الثلاثة وان تؤيد قويات للعقل القطعي ولزوم التكليف

بالايمان من جهة كونه مكلفا بالاسلام والعبادات التي شرط صحتها الاسلام باد كلام

بين العلماء الاعلام والجمع بين الادلة فيصح عباداته ومعاملاته ويطهر بدنه الى غير ذلك

من احكام المسلم الا انه يبقى الاحكام الثلاثة على حالها ولكن يجوز له العقد على زوجته

ع للكفر وبطلانه من ورثته بالمسائل الشرعية الا انه يقتل البتة ولغت توبته

بالنسبة اليه مطلقة وعدم الاصغاء والالتفات اليها اذ كرنا لظاهر النصوص والايات

مثل قوله تعالى ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك ممنوع باقلنا والجواب

عنه بان الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار محل المناقشة والعقاب من جهة انه

مورده تخفيفا اما اذا كان قادرا على رفع سبب الامتناع وكان الامر به كما في الكفر

والحدث بالنسبة الى العبادات فان الكافرين والمحدثين مكلفون بها مع امتناع

صحتها عنهم حال الكفر والحدث ولكنهم قادرون على رفعهما بالاسلام والطهارة

مع ورود انهم لم يكلفوا برفع الكفر والحدث وقد حققنا في الاصول مفصلا في

بطلها فليراجع فيه وما يحكى فيه ليس من هذه المقولة بناء على عدم قبول التوبة

ان دفعه ع ليس بيّن والمراد فطرية مثل زندقة ملية قبول توبته ظاهرا او باطنا

بحكم جميع ادلة ذاكرا امتناع ورود ان توبته حيث من جهة ثانوية ثابت بالاجماع دليله فتأمل

می‌شود بلا رد و حبس للنصوص المتلقات بالعمل وقال ابن ادریس خارج نمی‌شود از ملکیة

ابن ادریس للاصل بل الاصول و بتوبه و رجعة نکاح باقی است اذ دون رجوع زوج باد

نصا و فتوی و مثل ابن ادریس است در قبول توبه ملکه مرتد ملی بلا خلاف و اشکال لتوفیقا

کل الادلة و باقی است مال او بر ملکیة اما ما مر فیها و نکاح او باقی است عدتان توبه در عدة

رجعیة ما اجماعا الا انکه اگر او ابا از توبه نمود کشته می‌شود از دون حبس بلا خلاف

تحقیقا و نقلا و توبه مرتد ملت مقبول است تحقیقا و رجعیة ثلاثة ایام شاذ و مهجورات

بعد تعجیة او که متنا است اذا یا ارتداد عن فطرتی است بلا اتفاق کرد حاشا

و کشته نشود و اگر برود باکشته شد عقد و وفات است بلا کلام

قد فرغت من تسوید هذه النسخة الشریفة علی ید اقل

الخلیفة ولی الله ابن مرحوم ملا محمد شفیع

فی المدرسة القصبة و هذه نسخة

تمامی او السادس التی کتبتها

من الوسیلة و نرجو

العفو من الخطاء

والنسیان

لانها کالطبیعة الثانیة للانسان قد فرغت فی صبیحة یوم الاحد من شهر جمید الثانی

سنه الثلث و تسعین و مائتان بعد الالف من الهجرة النبویة علیه الاف التحیة ۱۲۹۳

قد تمت بعون الله

